﴿ فهرست آنچه از بیانات و مطالب در این نامه پاك نوشته ﴾

﴿ صحیفه ﴾

میزان الموازین · فی امر الدین

اخلاص باخدای سرمایهٔ نیک بختیها است

کلام ولی خدا علی است

اثر خامهٔ دانش نجفعلی

در اسلامبول
در مطبعهٔ عامره طبع کرده شد
۱۲۸۸

MIZAN—UL—MAVAZIN
FI—AMRED—DIN

a

Treatise of the controversy Between Islam and Protestants

FOURTH
EDITION.

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimry
—1871—

هوالعلی الغالب

بسم الله الرحمن الرحیم

خدای راستایش آوریم که ذوات جهان آینهٔ جمال قدرت اواست. وذرات امکان مرآة کمال آلهیت او . احدیتش را آرایش ازشمار ونعداد نیست . صمدیتش را آلایش بصاحبه واولادنی . مستغنی ازمشیراست و وزیر . منزه ازمانند است ونظیر . نفس کلی ازتولید روح ادراك ذانش عقیم است . وعقل نخستین بمشاهدهٔ نجوم صفاتش مترنم بهانی سقیم . ناپیدا بی که بنیاد جهان از پی پیدا بی اواست . وباهمه پیدا بی پیدا ونهان سرکشتهٔ پیدای ناپیدا بی او *

فسبحان الله عما یصفون وسلام علی المرسلین

خاصه بر پیغمبر رادی . که به بندکی افتخار آورد . وعبودیت را بر رسالت پیش داشت اشهد ان محمدا عبده ورسوله بهترین موجودی که نخستین عدداست . وصاحب ابد . خاتم رسل است . وهادیٔ سبل . کل عقل است وعقل کل . سید کونین است وسرور عالمین . ملك وجودین است ومالك دارین . کاشف الظلم . شفیع الامم . صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم *

اما بعد

جماعتی ازاهل مذاهب مبتدعه که درزمرهٔ عیسویانند . دراعتراض براسلام واسلامیان تألیفاتی بتکلفات نکاشته . وبرنشر آنها همت

کماشته وپیدا شته اند . که متاعی رنکین دربازاردین آورده اند . واساسی متین درسرای آیین نهاده اند * ....

جمعی از برادران درمجمعی سخن از کفتهای آنکروه که در تألیف (میزان الحق) نام آورده اند درمیان نهاده اظهار افسوس کردند . وضرربعضی ازمندرجات آنرا در دلهای ضعفای اهل دین محتمل دانستند . وازمن بنده خواستند که برای یادآوری دلهای پاك . وآکاهی صاحبان ادراك . مختصری بنویسم . که سعادتمندرا مزید بصیرت شود . وفتنه جورا اتمام حجت کردد *

درحالتیکه مرا اشغال وعلایق بسیار فرا کرفته بود . وبعلت کمی آکاهی که داشتم . وخودرا مرد مبارزت درین میدانها نمی دانستم . وناچار ازپذیرفتن امر برادران شدم . که رد خواهش ایشانم ناکوار آمد . امتثال کردم . وبدانچه توانستم اقتصار نمودم . واز شرح وبسط درسخن اعتذار خواستم . وبرالطاف خداوندی اعتماد آوردم . وازارواح مقدسهٔ انبیا واولیا استمداد جستم *

* ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *

این نامه را که برای سنجیدن هر کونه میزان صحیح وسقیم است . ونمودن راه راست ومستقیم . بیاری خدای درطی یك (مقدمه) وپنج (میزان) راستین قرار داده . وهر کدام ازمیزانهارا برده معیار مرتب داشتم . وقبول وتصدیق سخنان مندرجه درآن را که جزاز راستی وحقیقت شناسی . وغیراز راه خدا پرستی نیست بانصاف صاف . وتمیز خالص بی اعتساف اهل ادراك . که ازتعصب جاهلیت رهایی دارند واکذاشتم . وخدای راوکیل امور دانسته . دست نیازبدرکاه او تعالی آورده درخواست میکنم . که مرا وهمکنان ازطالبان راه راست آلهی را ازخطا وزلل . ولغزش درقول ودر عمل وقایت کند . وکم شدکان را بصراط مستقیم خویش هدایت فرماید . انه علی کل شیٔ قدیر *

مقدمه

یاد آوری میکنم نگاه کنندکان این نامه‌را، که ازروی راستی ودرستی بمطالعهٔ آن همت کمارند . وازآنچه طبایع ونفوس ایشان برآن مألوف ومأنوس است چشم بپوشند . که دوست داشتن هرچیزی مردرا از دریافت عیبها کور وکر کرداند *

اخلاص را ازسحرهٔ فرعون بیاموز که پادشاه برآنها وعدهاداد وملاطفتها کرد . بل تملقها نمود وبعزت اوسوکند نمودند . که انا لنحن الغالبون . هماناچون معجز موسی کلیم آلهی رابرسحرهای خود شان غالب دیدند . سجده آوردند . وایمان کردند . وازهواهای نفسانی مقهور نشده واز سلطان فرعونی وتخویف او باکی نکرده وکفتند (فاقض ماانت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا) زندکانی این جهان بست خواهد کذشت . بهرچه خواهی درحق ماحکم کن *

طالب راه خدای ازجدال وختل اجتناب کند . وازمکابره وبی انصافی دوری جوید * علم خداشناسی نوریست که بردلهای بندکان راستکار انداخته میشود . وتوفیق باخداونداست *

این نامه راکه بامر والتماس برادران مینویسم . درغایت ایجاز واختصار خواهد بود . وبدین موجب کلمات وعبارات میزان پروتستانی را کلمة بکلمة وحرفا بحرف نتوانم آورد . که بعلاوهٔ مشاغل وموانع کهمراهست . طبعا اقبال برآن ندارم که متعرض برعبارات آنها علی التفصیل شده درنقض وابرام آنها پردازم . وکتاب کثیر الحجمی بنویسم . زیراکه وقت خود واخوان عزیزم را شریفترازان میدانم . وبنابراین باکمال اعتذار عرض میکنم . که درین اوراق بذکر خلاصهٔ مطالب اکتفا خواهم داشت . وبقدری که صاحبان ادراك راکه بفطرت پاك بشیمهٔ انصاف انصاف دارند قانع توانم کرد قانع خواهم شد . ومن کفر فان الله غنی العالمین *

دربیان هرمطلبی که محتاج باقامهٔ برهان است . راه استدلال راباید

فهمید . وهرمطلبی را ازمناسب آن برهان باید آورد . ومابیاری خدای بهرسه کونه دلیل ازحکمت . وموعظت حسنه . وجملهٔ دیکر برهان ازمجادله بالتی هی احسن . درطبق امر خدای بنیان بیانات خودرامحکم خواهیم داشت . وبطور مغالطات وخلط مبحث وتغییر درترجمه وتفسیر پیش نیامده . سخنان زشت وسقیم را بآرایش دروغین نیاراسته . براهل علم تأسی خواهیم جست . وآداب سخنکویی را مرعی خواهیم داشت ومانند ملحدان واهل تلبیس نخواهیم بود . که بشیوهٔ زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده، دامن خودرا باآرایشهای دروغین بیارایند . وازدر ودریچه جویای مشتری شوند *

صاحبان اطلاع راپوشیده نیست . که طایفهٔ پروتستان قریب بپانصدسال پیش ازین پیداشدند (لوتر) و (کالون) نامان دو رئیس درطریقهٔ آنها کردیده، درآیین متداولهٔ میان عیسویان تصرفات کردند . بمخالف تمامی انجیلیان سخن کفتند وبرای اساس طریقهٔ خود شان ازآداب واطواری که نفوس وطبایع پسند تواند کرد آوردند عنوان ازمواسات وبرادری نهادند . رهبانیت رابرداشتند . اعتراف بکناهان درنزد علمای مسیحیه را ممنوع داشتند احترامات معابد وکلیساهارا امر زاید کفتند . دعا ونماز وروزه وپرهیز وجملهٔ عبادات وتکالیف بازحمت وریاضات جسمانیه را رد نمودند . حکومت روحانیه راکه پاتریك وجاثلیق کنند بدعت دانستند . ودرنشان دادن نان وشراب وجود یعنی کوشت وخون عیسی را آن دوکروه باهمدیکر اختلاف کردند . ودراینجا زیاده براین تفصیل ازحالات واطوار وکفتارهای آن کروه آوردن بکارنیاید * باعتقاد تمامی مسیحیان طایفهٔ مزبوره درمیان ملل عیسویه اهل بدعت هستند بعلت آنکه تصرفات درآداب واطوار شریعت کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد . ویاازجانب خدای اذن داده شود . درنزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد . والحاصل شروع بمطلب خود کنیم وجنك آنهارا برآنها واکذاریم *

جون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند *

تأکید میکنم وصیت خودرا در خصوص مطالعهٔ این کتاب که بثبات قدم درمقام انصاف باش . وامر دین راکار سهل وبازیچه مشمار . بکلی تعصب را ازخود دورکن *

همهٔ این بنی نوع ازیك پدروازیك مادر زاده ایم . واختلاف وضع زمان بمرور دهور واعوام . هرکدامی را بسمتی ازاین کرهٔ خاك انداخته . درعادات واخلاق ولغات وآیین واطوار . این بنی نوع رامختلف کردانید . وبعلت حدوث اهل بدعت وکمراهی درمیان صاحبان ادیان درهر قرنی از زمان ودوری مکان ازمکان . وکمی آکاهی درمردم . وقلت فهم وادراك در زمانهای پیش . ونبودن اسباب مراودات . وغلبات سلطان نفس اماره بسوء . وتسویلات هواهای نفسانی . ومطلوب بودن ریاسات وتسلطات مرطبایع را . وباقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین در دورهٔ باطله اختلاف حاصل آید . اینهمه اختلافات عظیمه . وحالات وخیمه . درمیان فرزندان یك پدرویك مادر افتاد . وبرادر را از برادر بکلی بینونت آورد . وبدین علت کارادیان ومذاهب بجایی رسید که می بینی . دین حقیقی وراه مطلوب خدایی ازمیان برداشته شد . ودر اطراف عالم بطورهای ناشایست منازعات مذهبیه شایع کردید *

اکنون اکرازروی واقع بنای تفحص در امر دین است . برادروار دامن همت رابرمیان زن . ملاحظات عارضیه را ازخود دورکن . انس وعادات برمعتقدات خویش راترك نمای . دل خود را پاك دار . که دوکونه محبت دریك دل نکنجد . معنی انصاف را ازخود جدا مساز . ودر حضور شهادت خدای سخن را از روی بصیرت بشنو . وحق وباطلرا بمیزان راستین بسنج . وخدای را ولی توفیق دیده . بمقصود حقیقی که خدا وراه خدااست برس *

میزان نخستین

دربیان بعضی ازا اطوار خداشناسی . وخداپرستی . وآنچه متفرع

براین مطلب است . واین میزان برده معیار مشتمل است *

معیار اول

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند . ودر توصیف اوبصفات کمال . وتنزیهش ازنقایص وازهرکونه تغیروزوال . صاحبان ادراك ومعرفت ازاهل هر دینی اقرار کنند . بل هر صاحب شعوری اکر تأمل نماید . وصانع رابعین الیقین شناسد . قطعا اورا ازنواقص امکانیه منزه ومعراخواهد دانست . وبصفات کمالش موصوف خواهد شناخت *

درآغاز کتاب میزان پروتستانی کوید . خدای واحد وقدیم ومقدس وعادل ورحیم که ذاتش معرا از تغیر ومبرا از تبدیل است . ونیز کوید . خدا قدیم ومطلق ودر ذات وصفات خود عاری وبری ازتغیروتبدیل است . وازکتب آسمانی نیزدرجاهای بسیار ازان کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره براتصاف صانع بصفات حسنه . وتنزه او از نواقص دارد آورده است . این مطلب را داشته باش . که مفتاح بسیاری ازاموردین خواهد بود *

پس ازآنکه دانستی که عیسویان ومانندآنها یعنی کروه پروتستان . ازروی منطوق انجیلی که دارند . خدارا موصوف بصفات کمال . ومنزه ازهرکونه تغیر وزوال . ومعرا از نواقص کفتند . افسوس داریم . ازاینکه نیزمسیح را پسر خدا داشتند . وپسر را در ذات پدر پنهان دانستند . وازان ذات بسیطش تولید کردند . تغیر حالات داورا جایز دیدند . نقص امکانی رابر آنجاوا ردساختند * عجب است که هم ازانجیل آورده‌اند . که ذات پسردرذات پاك پدر مستجن ومستوربود . وشباهت وعلاقهٔ ازلیه . که پسر را باپدر میباشد . مانند علاقه ورابطه ایست . که کلمه بفکر وفکر بروح انسان دارد . واز ازل از اوظهوریافته . ومتولد کشته است .

لکن باز در ذات باپدر یکی است . تاآنکه نیز از انجیل از قول عیسی
کوید . که کفت من در پدرم و پدر درمن است . وپس از این
تفصیل . از ذات الهی تعبیر بثلاث واحد کرده . از روح ونفس
ناطقه وبدن مثال آورده . وتمثیل دیکر از نور وآتش ومانند آن
کوید . ودر تحقیق اقانیم سه کانه که (اب وابن وروح القدس) است
شرحها میدهد . وسخنها میکوید . وروح القدس را که یکی
از خدایان است . در قالب کبوتر بسوی خدای دیکر که پسر است
بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *

برادران هوشیار تنافی واختلاف تمام درین دو مطلب را می بینند .
ومی دانند که کار از دو قسم بیرون نیست . یاآنکه عیسی پسر خدا
ومستجمع اندر ذات خدا نتواند بود . بعلت اینکه ذات الهی را تغیر
وتبدل چه در ازل وچه در قدم وچه در حدوث بهیچ طوری عارض
نتواند شد . وعیسی کلمة الله را چنانکه همین تورية وانجیل نیز
تصدیق میکنند . بجز بندکی واحتیاج وشرف نبوت ورسالت .
هیچ مناسبت وخصوصیت دیکر از جهت ذات وحقیقت . باخدای
نتواند بود . چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد .
ویاخود کسانی که نام خودرا از اهل توحید آورده . بت پرستانرا
مردود دانستند . وبظاهر سخن خدای را بصفات کمال موصوف
واز تغیر ونقصان منزهش کفتند . در دعوی خودشان کاذبند *

بت پرستی منحصر بستایش بر بت ظاهری نیست (اتعبدون
ماتنحتون) . استماع کننده از هر سخنکویی پرستش اورا کرده است .
هرکاه سخنکوی از خدا کوید مستمع پرستش خدا را کرده است .
واکر از شیطان کوید عبادت شیطانرا بجای آورده است *

معیار دویم

معایب عقاید مذکوره چنانکه علی الاجمال در نزد اهل بصیرت وهوشیاری

آشکار است در اثنای بیانات نیز تفصیلی در آنخصوص خواهد آمد
و بر صاحبان ادراك روشن خواهد شد . که اولا انجیلی که
در دست دارند محرف است ومجعول . وآنچه دلیل بر خلاف این
بیاورند مردود است وغیر مقبول . کلام خدایی ووحی خدای
دریك جای امر بتوحید . ودر جای دیکر امر بکفر وشرك والحاد
نمیکند . وثانیا ازاینکونه عقاید درحق مسیح وتعدد ذات خدای
واز آنطرف اظهار توحید وتوصیف وتنزیه خدایی . پایهٔ افهام
ودرجهٔ دینداری آنها معلومست . که یابعلت عدم فهم این همه
تناقض وتنافی آشکار افهام آنها در نهایت اعوجاج وانجماد است .
ویاخود در واقع اعتقاد بتوحید حقیقی ندارند وآنکونه سخنان را
از روی مصلحت جویی خویش کویند .

درهر زمان و درهر قومی . اضلال ملل وطوایف از راه خدای .
غالبا باینطورها بوده است . که اشخاصی از میان آنها برخواسته .
بعنوان هدایت وتشیید امر آیین حق . سخنان مقرون بحق
وصواب را آورده . وباطل را باحق ممزوج داشته . مقصود
خودشانرا حاصل کرده اند . چنانکه عیسی علیه السلام مکررا
کفت که بعد از من مسیحان وتعلیم دهندکان دروغکوی خواهند
آمد . وازا وصیای او کفتند . که آنچه در کتب متقدمه کرده اند
دراین نوشتجات مانیز خواهند کرد . چنانکه بیان این سخن نیز
از انجیل در جای خود خواهد آمد *

معیار سیم

موحدین اهل ادیان صانع تعالی را جامع صفات کمال . ومستجمع
جمیع صفات حسنه دانسته اند . ودلائل وبراهین از روی عقل
درالك . واز بداهت اعتبار وادراك . واز کتب والهامات
الهیه . وغیر آنها آورده اند . وکتب وتألیفات بسیار نیز

در این خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آزانچه در این مقام بکار آیدیاد آورشویم که اساس دین قویم توحید است وخدا شناسی ومبعوث نکردیدند انبیا واولیا مکر برای راهنمایی مردم بمعرفت خدای وتوحیداو سبحانه • پس کوش خود راباز کن • وهوش وادراك خودرا درنزدمن بعاریت بکذار • وآمادهٔ فهم این معانی باش *

اول الدین معرفته

هرمدرکی را آلت ادراك ازسنخ مدرك باید باشد که میان مدرك ومدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست • وچون خدایرا ازجههٔ ذات بامخلوقات نسبت ارتباط ومقارنت وعلاقه ومشابهت نتواند بود • پس ذات الهی را احدی از مخلوقات اونمیتواند ادراك واحاطه کند * وهمچنانکه من وتومخلوق هستیم • عقول وافئده وتمیزات وادراکات مانیز مخلوقند • وهرکز جاری وواقع نمیکردد برذات الهی آنچه اوجاری کرده است درمخلوقات خود • پس آنچه ادراك کنی وبفهمی یقینا خدا نیست • ومخلوقی است مانند تو ومردود است بسوی تو *

لاتحیط به الاوهام

وجود واجب رابجهات خلق وصفات مصنوع نتوانیم شناخت • وذات الهی را ادراك نمیتوان نمود بهیچ طوری از اطوار امکان واکوان • ازقبیل عموم وخصوص • واطلاق وتقیید • وبطور کلّ وکلّی بودن • وجزء وجزئی بودن • وشناخته نخواهد شد بلفظ وبمعنی • وبکمّ وکیف • وبرتبت وجهت • وبوضع واضافت • وبارتباط ونسبت • ودر وقت ودرمکان • ونه ببودن بربالای چیزی • یابودن چیزی دراو • ونه ازچیزی • ونه ببروز یافتن ازچیزی • وچیزی مشابه ذات اونیست • وچیزی مخالف باآن نی • وتمامی اوصاف وجهات وصور وامثال ومانند آنها ازآنچه ممکن است فرض کردن آن یاتمیز وتعین آن یاابهام آن همهٔ آنهاغیرازذات واجب تعالی است • وشناخته نخواهد شد هرکز

نه بانچه مذکورشد ونه بغیرآنها ونه بضد آنها • ومدرك نخواهد کردید ابدا بانچه در پنهان ودرآشکاراست • وبطور کلیت هرآنچیزی که درمخلوق ممکنست ودرمصنوع تواند شد درخالق آن ممتنع است ونتواند شد *

ندارد ممکن از واجب نمونه * چکونه دانَدش آخر چکونه

چون ذات پاك الهی را منزه ازجهات وصفات خلقیه دانستیم • وازین تنزیه وتقدیس ناقص خودنیز که درخور افهام وادراکات ماست منزهش داشتیم • وآنچه را که از اسماء وصفات آورده شود محض تعبیر وتفهیم بجای آوردیم • وازقبیل توحید نمله فهمیدیم که خدایرا صاحب دوشاخه میداند بعلت اینکه درابنای جنس خود آنرا صفت کمال می بینند • پس مانیز آنچه که درخود صفت کمال بینیم جناب احدیت را که جهات تعدد وکثرت درآنجانتواند بودو ورود اسماء ووقوع الفاظرا برآنحضرت جایز نتوانیم دید • باهمان اوصاف کمالیهٔ امکانیه بااذن خاصی که بتوسط مقربان درکاه اوبما رسیده است اورا میخوانیم • وکرنه مشتی خاکرا باآن عالم پاك چه مناسبتی تواند بود • این است که انبیا واولیا نیز درانمقام بعجز خویش اعتراف کردند • مکر آنکه ایشان بجههٔ نزدیکی بمبدء که ظهور کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه رامسلوب ازخود داشته • وحروف اسماء وصفات را درحقایق وذوات خود شان بخط واضح وجلی ازقلم صنع ازلی مکتوب یافته اند • وکتابهای تکوینیهٔ الهیه شده اند • این است که ایشان درسلامت ازجهل ونقصان وتغییر مانده اند • ومانند کتب تدوینیه محرف نشده اند *

وسلام علی المرسلین

چون راه وصول برآن مقام لاهوت را مسدود دیدیم • وطلب وخواهش رسیدن برآن ذات را مردود یافتیم • پس ناچاریم ازاینکه رجوع بعالم خود کنیم وحد خودرا بدانیم • خود رابشناسیم تاشناسایی بشناسایی او رسانیم • چنانکه درانجیل میفرماید *

ای انسان خودرا بشناس تاخدای خود را بشناسی • ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم *

پس تدبر وتفکر کنیم که ما کیستیم وچیستیم • وازکجاییم وبرای چه هستیم • مارا مبدء کجا است وبازکشت تابکجا است • وآیا ازما که آفریده شدهٔ صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است• وکاری برای ماشایسته هست که بجای آوریم یانه *

معیار چهارم

معلوم داشتیم که خدا را ازجهة ذات ممکن نیست ادراك نمود • پس ناچاریم ازاینکه ازآیات وعلامات او که در ذوات وحقایق آفاقی وانفسی است اورابشناسیم • وبقدریکه ازآثار اودریابیم در خدایی او واثبات صفات کمالیه برآن ذات پاك اقرار واعتراف آوریم *

بیاری الطاف آن هدایت کنندهٔ مهربان و براهنمایی عقل مستنیر نبور رحمن تفکر وتدبر کردیم دراطوار وآثار صنع خدای • ومطابق کردیم آنچه را که فهمیدیم بابیانات کسانی که در خداشناسی پیش ازما بوده اند وکوی سبقت دراین میدانرا ربوده اند • ودانستیم بعلم الیقینی که منتهی بعین الیقین است که خدای صانع مااز کل جهات کامل است • یعنی تمامی صفات کمالیه رابطور اکمل درمقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم • وبکوییم خدا قادر است مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا • وهمچنین است تمامی صفات کمالیهٔ او • وبیداهت عقل ودلائل حکمتی وتطبیق باالهامات الهیه همچنانکه بصفات کمالش موصوف دانستیم • تمامی نقایص واوصاف امکانیه‌را نیز ازحضرت اوتعالی مسلوب کرده ازجملهٔ آنها تنزیهش نمودیم وازاین توحید وآنکونه توصیف وتنزیه نیز منزهش داشتیم *

پس اکنون درآفرینش اوتدبر کنیم • وتصور نماییم که آیاهمچنان

کامل مطلق اکراقدام بکاری کند ازروی ملاحظهٔ فائده ومقصودی میکند • یاآنکه مانند اطفال ومجانین کارهای لغو وبازیچه از و سر زند *

می بینیم که هیچ خرد مند باادراکی اقدام بکاری نمیکند مکر آنکه فائده وغایتی برای آن ملحوظ داشته باشد • خصوصا که خدای جهانرا بصفات کمالیه موصوف داشتیم واز نقایص منزهش دانستیم • وکدام نقص است بزرکتر ازجهل برنیکی وبدی وترجیح بد برخوب • که قطعاً کار بافایده کردن نیك است وکار لغو کردن بد • وخدای قادر کامل ازهمه جهات البته نیك را اختیار خواهد کرد وبدرامتروك خواهد داشت *

انأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم

فعلی هذا جهان خدای موجودات رابرای غایت ونتیجهٔ بسیار بزرك آفریده باشد • ببرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرك بود *

کار هر کس بقدر همت اواست

اعتراف به بی نیازی صانع برما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود • که معنی بی نیازی مطلق وقدرت مطلقه جزاین نیست • پس بهبینیم که علت غائیه وثمرهٔ ایجاد مخلوقات چیست وچکونه است • تاآنکه خودرا ونتیجه ایجاد خودرا بدانیم ومانند حیوانات وازکسانی نباشیم که بانعام خوانده شدند • واولئك کالانعام بل هم اضل کشتند *

هر کونکندبصورتت میل * درصورت آدمی دواب است

واقفان درمقام جهل وتاریکی را که دزخارج انسانیت حقیقیه هستندسه مقام است • حیوانی است که شنیدی • ونباتی است که به خشب مسنده مانند شدند • وجمادیست که قلوب آنهارا کالحجارة اواشد قسوة کفته اند *

هر آدمی که مهر مهرت * دروی نکرفت سنك خارا است

بعدازتدبر دراطراف این مطلب که فائدهٔ ایجاد است بطور بداهت

فهمیدیم که اول تکلیف ماشنا ختن صانع است ٠ وامتثال براوامراو واجتناب ازنواهی او ٠ وبازکشت مانیز بسوی اواست ٠ که خلقت ماباین طور نقصان ومقام دوری وحرمان نبوده باقتضای جودو کرم و بقدرت تامهٔ آن صانع کامل آفریده شده ایم ٠ پس بایدبان مقام نخستین کهاز آنجا آمده ایم وآنجا وطن اصلی ما است برسیم ٠ که حب الوطن من الایمان *

پس ثمرهٔ ایجاد وغایت خلقت ٠ معرفت صانع است ودا نستن اوامر ونواهی او ٠ که بسبب امتثال برآنهاواجتناب ازاینها خودرا ازاین منزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب وموطن اصلی برسیم ٠ که این بازکشت همان معنی معاداست *

﴿ افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینالا ترجعون ﴾

اکرچه صاحبان معرفت وادراك وارباب فطرت پاك آکاهی بشایسته ازاین مراتب ومطالب دارند ٠ وشرح وبسط دراین نامه درنزدایشان مکرراست ٠ لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان ربانی را که دراین مقام مفید باشد بیا وریم *

﴿ هوالمسك ما کررته یتضوع ﴾

هست وهستی هست کنندهٔ خودرا مینماید ٠ صنع ومصنوع وجودصانع خویش را آشکار کند ٠ ودرتمامی اشیاء این مطلب ببداهت هویدا است بنایی را که بینی بانی آنراخواهی دید ٠ کتابتی را که بینی کاتب آنرا ادراك میکنی ٠ که هیچ فعلی بی فاعل نتواندبود وهیچ مصنوعی بی صانع نتواندشد واین معنی درهمهٔ اشیاء وجملهٔ افعال وصنایع وحرکات وسکنات جاری و پیداست ٠ وآن فاعل ظاهر ازفعل همچنانکه بعد ازفعل است قبل ازفعل است ومع الفعل است ٠ یعنی ازاوجدانیست وممکن هم نیست جدابشود ٠ مکر آنکه آن مصنوع صرف عدم کردد ٠ وعدم محض وفنای مطلق نیزدر مخلوقات نخواهدشد *

پس جملهٔ کائنات صفت صانعیت خدا است *

* عالم بندای بلیغ کوید که من صفة الله ام *

* وآدم بصدای فصیح شنواند که من صفوة الله ام *

مع ذلك هیچ یك از افعال وصنایع که دلیل وجود صانع و فاعل هستند نه خود شان ذات صانع را توانند ادراك نمود ونه دیکر برا برمقام ذات اووادراك حقیقت او توانند رسانید * ببین کتابت را که مینماید نویسندهٔ برای آن هست لکن نمی تواند نماید که آن نویسنده درچه شکل وهیئت وکدام صفت است اطوار او چیست واوضاع اوکدام است وبجز اسم کاتب نامی برای او نتواند کفت ٠ پس شناسایی اوصانع خودرادر خارج از حدود خود نخواهد بود *

﴿ بل تجلی لهابها وبها امتنع عنها ﴾

نهایت کاراین است که اکرآن کاتب کسی است که درخارج اورا میدانیم وخط اودرمیان مامعروف کردیده بمحض دیدن آن کتابت خارجی درآیینهٔ ادراك خود اومنطبع شود ٠ مانند آنکه کسی میرعماد یاحافظ عثمان رامیداند کهبدیدن خط آنهاازخط صرف نظرکرده کاتب را تواندبید ٠ وخواهد کفت حافظ عثمان رادیدم ٠ یعنی بدلالت اثراو واین معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی رابعنی طورنمودن اثرمؤثررادر حروف به بینیم کاتب حرف (١) را مستقیماً نوشت ٠ این الف راستی واستقامت را دروجهی که تعلق برآن داردمی نماید ٠ وبالفعل بشهادت حالیه میکوید که آن حرکت دست که متعلق برایجاد من است مستقیم است ٠ وندا میکند مؤثرخود را باسم یامستقیم ٠ واکرتوحید کند اوراخواهد کفت که استقامت اومنزه است ازاستقامتی که درمن دیده شد ٠ وخواهد دید که ازآن استقامت چیزی برمقام او که الف است حلول نکرده وچیزی ازا و خارج نکرددیده است *

انجا است جای لغزش و مقام زلت اقدام که بسیاری ازمدعیان خدا شناسی درانجا خطا کرده اند ٠ وازاین صراط الهی که باریکتر ازموی و برنده تر از شمشیراست نتوانسته اندبکذرند ٠ پس هراثری

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر ۰ وهیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد ودر آنجا مستجن واز آنجا ظاهر وبارز نتواند کردید واین سخنان در نزد خداشناسان وصاحبان فطرت سلیمه از بدیهیاتست وبجز جاهل معاند کسی راجای اعتراض در آنها نتواند بود *

﴿ عبدی اطعنی اجعلک مثلی ﴾

اطاعت کن تامظهر اوصاف آلهی شوی ۰ مستقیم باش چنانکه دربدایت آفرینش مستقیم بودی ۰ خدایرابشناس چنانکه خودرا برای توشناسانیده است ۰ واسماء وصفات خودرا درحقیقت تو بقلم تکوین نوشته ۰ کتاب خودرا بخوان وبکار خلقت خویش برس *

﴿ اقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیبا ﴾

﴿ فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه یظهر المضمر ﴾

خدایتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت وقدرت وجود خویش وجود انسانی راکه آیت معرفت وصانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید ۰ وآنچه ممکن بود که متعلق ایجاد کردد درآن مخلوق مکرم خود موجود ساخت ۰ واورا مرآة یعنی آلت رؤیت برای کمالات ربوبیت خود کردانید *

درتوریة نوشت که خدافرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم اورا مشابه ومانند خود سازم ۰ تا آنکه بر ماهیان بحار وطیور هوا وحیوانات وتمامی زمین وجملهٔ جنبندکان درروی زمین سلطنت وحکومت کند *

﴿ خلق الله آدم علی صورته ﴾

آن آنسان راکه حقیقت انسان است بمقامات نازله ومراتب سافله آورد ۰ که اوراچنانکه کامل بود مکمل ومکمل کرداند ۰ وچنانکه خودرابرا وشناسانیده بود مخلوقات خودرا نیز براوشناساند ۰ وآن انسان باین مشاعر ومدارك عنصری مدرك نخواهد شد ۰ مکر

بعداز تصفیهٔ تمام وتحصیل مناسبت * وبطوریکه کفته شد هر مدرکی را بامدرك از وجود مناسبتی ناچاراست ۰ واین انسان ظاهری را باان مقام عالی بجز استعداد مظهریت وشایسته بودن براینکه آن صورت الهیه راقبول کند مناسبت دیکر نیست ۰ وچنانکه شاعری دراین مقام اورد این انسان لباس وقالب حقیقت است *

﴿ اینکه می بینی خلاف آدمند * نیستند آدم غلاف آدمند ﴾

پس انسان جمادی وترابی که درنهایت مقامات است حامل ومظهر انسان حقیقی که باجمال معنی آن را فهمیدی تواندبود ۰ وآن انسان ازمنازلی که آمد مأمور بباز کشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است کردیده ۰ واین جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات الهیه اش خواهد داشت * هرکاه آن انسان حقیقی درهنکام بروز وظهور دراین عالم تولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی راود رفطرت اصلیه باقی است ودراین دنیانیز تغییرش ندادمعاد اودراین دنیا حاصل است وقیامت اوقائم کردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت قیامته) وهرکس بخواهد قیامت را به بیند دروجود آن کامل مطلق تواند دید ۰ واطوار رستاخیز را از او آشکارا تواند فهمید *

﴿ هرکه کوید کوقیامت ای صنم * خویش بنما که قیامت نك منم ﴾

این انسان برحسب مراتب کمال وکاملیت اوومقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی وهادی ومبشر ومنذر وباد آورنده از عوالم بالا ونجات دهند کان جهانیان هستند ۰ این است که ایشان را انبیا ورسل واوصیا واولیا ونقبا وعلما ومانند اینها کفته اند ۰ وکسانیکه خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنهارا دراین داربلا ومحنت که منزل وقوع امتحانات واختبارات وشمول فتنها است باداب واطواری که درکتب آسمانی وبیانات صاحبان شرایع مقرر ومبین است ترقی داده ۰ وچنانکه از آنها خواسته اندباسباب سلب عوارض وآلایشهای عوالم سفلیه آنهارا بمقامات قرب الهی رسانند ۰

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده وهیچ کوشی نشنیده وبرخاطر هیچ بشری خطور نکرده است *
نمیدانم اینهارا که میکویم بکدامین کوش میشنوی · وبکدامین دل میفهمی · اکر بچشم اعتراض وکوش عناد ودل بغضناك می بینی ومیشنوی بیاوه خودرا زحمت نده وبرتعند خود میفزای · وبکار دیکر بپرداز · واکر وصایای مرادر کار داری ومقصودت فهمیدن است · امیدوارم که بتوفیق خدای ویاری روحانی از انبیا واولیا بهره یاب کردی *
هرکاه بخواهیم ازمقامات نزول وصعود وکیفیات تکمیل انسانی ووقوع امتحانات وترتیب نوامیس وشرایع ازبد وعالم تا کنون وپس ازاین‌را علی التفصیل دراین نامه شرح وبسط دهیم · از وضع کتاب که برای بیان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون رویم · علی هذا درانجا بهمین قدر اکتفا کنیم · ودر اثنای بیانات دراطراف مطلب بدآنچه توانیم سخن کوییم *

علی نحت القوافی فی مواقعها * وماعلی اذالم یفهم البقر

معیار پنجم

ذات صانع راکه بهمهٔ جهات کامل دانستیم بحکم بداهت عقل نتوانیم کفت که چیزی ازآن ذات قدیم خارج شود · یاچیزی برآن والج وداخل کردد · اکرچه این دخول وخروج بغیرا طوار جسمانی ویابطور اعلاواشرف باشد · بحدیکه درامکان اعلاتر واشرفتر ازآن چیزی نباشد · بعلتاینکه (اولا) ولوج وخروج مطلقا ازصفات امکانست وکفته‌شد که آنچه درمخلوق ممکن است درخالق ممتنع است *
(ثانیا) مغایر صفت کمال است زیرا که بسیط ازمرکب کاملتر است *
(ثالثا) تصوراین مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است · وقیام مرکب باجزا وقیام اجزا بامرکب بطور نیاز است · وکفته شد

که خدای غنی مطلق است *
(رابعا) آن داخل وخارج شونده اکرعین ذات است پس تعددی نیست واین سخن را مصداق پیدا نتوانیم کرد · واکر غیر ذات است پس هرکاه مخلوق است وحادث · ذات خدا مدخل ومخرج مخلوق نتواند شد · واکرقدیم است وخالق · خالق قدیمی که غیرخدا باشد سراغ نداریم · واکربرفرض غلط ومحال موجود باشد بذات غیرخود نتواند داخل شود ویاخارج کردد · ودرصورت غیریت مناسبتی هم باهم نخواهند داشت · وکذشته ازعدم دخول باهم جنك ونزاع نیز خواهند کرد *

لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا

خدای تعالی منزه است ازاین توهمات باطله تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا *
(خامسا) این دخول وخروج مستلزم تغیر احوال ومنافی است باآنچه مصنف میزان پروتستانی خودکفت که خدا منزه ازتغییر وتبدیل است · زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی برآن ذات غیرازحال عدم دخول است · وحال خروج چیزی ازآن غیر ازحال عدم خروج است · وهرمتغیری حادثست · پس آنچه عیسویان یادیکران ازاینقوله سخن کویند بالبدیهه از عالم خدا شناسی وخدا پرستی دور خواهد بود *
چون سخن بدینجا کشید ازسر آفرینش خدای وطور خلقت موجودات آکاهی جوییم *
واضح است که بعد ازبیانات مذکوره ذات خدارامبدء مخلوقات نتوانیم دانست : پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مکرفعل الهی که آن فعل واحد وبسیط است لکن بوحدت وبساطت امکانیه ·
وآن فعل امر خدا است ومشیت خدا است ومحبت خدا است *
وچون تدبر کردیم بمستقیم ادراك وبعقل دراك وباتفاق جمله خدا پرستان ازاهل ادیان وملل وبمنطوق تمامی کتب آسمانی ودلالت

آیات آفاقی وانفسی . آفرینش آفریند . کاملرا عزوجل اولین مخلوق دانستیم . که او واحداست ویکتا واثر واحدیت ویکتایی صانع است زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست واثر مشابه صفت مؤثر است *

قل کل یعمل علی شاکلته

تصور کن کتابت را که خوردترین اثرهای آفاقی است . که شخص کاتب بیك حرکت دست یك الف بیشتر ننویسد . وکفتیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید . پس آن مخلوق نخستین بایدیکی و دارای جملهٔ صفات کمالیه بطور اکملیت امکانیه بوده باشد . واز مساوی ونواقص منزه ومعرا باشد تا دلیل کمال صانع کردد *

اقتضای قدرت تامه وصفات کمال مطلقهٔ صانع تعالی ازعلم وحکمت وغنا وکبریا وکرم وجود وفیاضی او بجزاین نیست . که آنچنان مخلوق محبوب خودرا در کمال کاملیت کند واز نواقصش عاری وبری دارد . که درغیراین کونه آفریدن صانع باید عاجز ویا جاهل ویابخیل ومانندا ینها بوده باشد . یاآنکه همچنان مخلوقی متعلق خواست الهی نتواند بشود . وچون هیچکدام از اینها نیست پس آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل . وتمامی کمالات مبدء فیاض را حائز وحامل است .

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده از میان تمامی موجودات است ودرمبدء فیاض ایستاده واسطهٔ ایصال فیوضات برمراتب نازلهٔ امکان واکوان درهمه اطوار وادوار وجمله اوطار واکوار است . وپیغامات وجود وبقای کائنات وحکایت تمامی اسماء وصفات وانباء شرع وجودی ووجود شرعی در جملهٔ عوالم ومقامات . وبالجمله آنچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعین است . وجود مقدس اورا در حضرت ازل تعالی فقر محض واحتیاج صرف باید بدانیم . بعلت آنکه جهة مخلوقیت اوراوجودا هرکزفراموش نمیتوان کرد وچون پای مصنوعیت بمیان آید

سراپای وجود مصنوع نیاز است واحتیاج بصانع . اکرچه نسبت بعوالم سفلیه ودرمقام حکایت ازصانع همه غنا وربوبیت است وفضل او برسایرین مانند فضل صانع است براو . زیرا که اواول عدد است وواحد است چنانکه صانع احد است وفرق درمیان این دوتعبیر چنان است که احد داخل درشمار نیست وواحد داخل درشمار است . ونسبت آن واحد براعداد نسبت پدراست براولاد ومانند کلی است از برای افراد *

اکرچه تعبیرات مذکوره بجزدریك مقامی بیشتر جایز نیست . وآن مخلوق اول رامقام تفردی هست که درآنجا اعداد وافرادرا ذکری نیست . نه نبی مرسلی را درآنجا راه هست ونه ملك مقربی را . جبرائیل ومیکائیل رادرآنجابار نیست . روح القدس را درآن مقام نام نی *

اکنون ذهن مستقیم پاك ودل هوشمند بادراکی میخواهم . که مطلب را قدری روشنتر کنم . ودلهای آکاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه رابرای اکمال نعمت برراست کاران واتمام حجت برمنکران نوشتیم . ومردسعاد تمند مطالعت دراین سخنان را اکر از روی خداجویی وبطور بی غرضی کند بغایت مغتنم خواهد دانست . وپس ازآنکه متبصرانه ازمقدمه تاخاتمه رافهمید یقینا مسارعت برانکاریك حرف ازان رانخواهدنمود . وازخدا یتعالی درخواست دارم که مراوجملهٔ طالبان سعادت را ازخطا ولغزش نکاه دارد . والحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثال شناخته شودنه بجدال . واینکونه مطالب عالیه در عالم محسوسات جسمانی بجزاز راه محسوسات نزدیك بفهم نشود . وآیات وعلامات خداشناسی راصانع مطلق مهربان درآفاق ودر انفس ما برای مانموده است . لهذا مثالی دراین مقام بیاوریم . وازآنجایی بمقصود بریم ومثل را ازجهت تشبیه مقرب دانیم وازجهات دیکر مبعد . پس اکرکویند زیدمانند شیراست ازجهة شجاعتست نه ازسایر جهات واوصاف وهیئات (ولله المثل الاعلی) *

تمثیل ربانی

ذات ظاهرهٔ خدایرا مانند ظهور صورت انسان بفوتکرافی در مظهر ازلی ثانوی که اول مخلوق است • بتمامی ظهورات واوصافی که در حین مقابله واشراق انطباع آن ممکن است متجلی بدانیم *

وجود آن مظهر را مانند آینه وجامی فرض کنیم که جمال کلی ازلی در آن ظاهر است • وچون آن مقام مقام بساطت ووحدت است ظهور وآینه ومظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا منفی دانیم • وآنچه در آنجا از تعبیرات که موهم کثرت است وتعدد بیاوریم برای تنکی میدان الفاظ وبجهة تعبیر وتفهیم دانیم • پس صانع موصوف بصفات کالیه بتمام ظهور وکمال بروز واشراقی در آن مظهر اولی ظاهر باشد • بطوری که اکر کسی درمقام برداشتن پرده های اشارات بر آن مظهر از جهة انیت آن • وبعبارة اخری آن ظاهر را قطع نظر از ملاحظات اطوار ظهور ومظهر نظر کرده به بیند • خواهد کفت صانع ازل را دیدم *

درخودمان به بینیم • زید در آینهٔ بزرك بدن نمایی خود را مینماید بطوری که خود زید را غیر مرئی دانیم مکر از راه اشراق و ظهور در آینه که بدیدن عکس در آینه توانیم کفت زیدرا دیدیم *

زیدرا ازاین تجلی واشراق در آینه تغییری درذ اتش حادث نکردد • وزید من حیث الذات ربطی به آینه وظهورند ارد • وبلا کیف ظاهر شود • وآن مظهر که آینه است تمامی اور ابقدریکه ممکن است در آینه نمودار شود حاکی ونماینده است *

مقام مظهر راباز یدمقابل ملاحظه ومعلوم کردیم که در حضرت زید بجز احتیاج محض ونیاز صرف مالك برچیزی نیست • وهیچکاه جهت غنا وبی نیازی اورا از زید نتوانیم دید • کدر هر آنی محتاج بامداد وابقای زید متجلی است • واکر اوخودرا ازمقابله باز کیرد صورت ظاهره درمرأت معدوم کردد *

اکرنازی کندازهم فروریزند قالبها

عرض کردم که این بیانات وتمثیلات برای تقریب مطلب است برافهام • وکرنه سخن باریك است وجهان تاریك • واین بحر بی کران رادر ظرف الفاظ کنجانیدن نامتصور است چنانکه کفته اند *

معانی هر کزاندر حرف ناید * که بحر قلزم اندر ظرف ناید

کر بریزی بحررا در کوزهٔ
چند کنجد قسمت یك روزهٔ

اکر صورت زید که در آینه است بکوید من درذات زید بودم ودرآن پنهان بوده ازآنجا آمده ام غلط کفته است • واکر کوید او پدر من است • وازآن متولد شده ام ویا او یکی بودم یا هستم وازاو منفصل شده وبراواست بپوستم خطا کرده است • زیراکه مبدء صورت مرآتی چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود • بل تجلی کلی که فعل اواست مبدء آن است • واکر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست • چه اکر هزار آینه درمقابل زید بکذاری وجهی وشعبهٔ فعلا ازآن کلی در هر کدام ازمرایا ظاهر شود وچیزی ازان کلی نیز کم نکردد وبسبب آن انعکاسات چنانکه درذات زید تغییری حادث نیست دراشراق کلی نیز تغییر وزیادت ونقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی شبحی است وعکسی است منفصل ازشبحی که منفصل ازصورت متصله بزید مقابل است *

اکر دراین تمثیل ربانی تدبری کنیم بسیاری از مطالب توحید وخدا شناسی ودیکر مطالب دینیه برماروشن کردد *

عمران صابی که ازمتکلمین صابئه بود برای مباحثه در امور دین درزمان خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد • در انجمن خلیفه که انبوهی ازمردم بودند از رئیس اسلام که عالم ناس خطابش میکرد درضمن سؤالات خویش پرسید • که آیا خدای در خلق است یاخلق درخدا است وباین عبارت کفت اهو فی الخلق ام الخلق فیه آنجناب فرمودند اخبرنی عن المرآة انت فیها ام هی فیك خبرده مرا

از آینه که آیا تو در آن هستی یا او در تواست . عمران از ایراد جواب درماند . و پس از سؤالات و مجاوبات بسیار ایمان آورد و مسلم شد *

چون این مطلب را از روی آگاهی دریافتی و آینه و عکس و ظهور بل ظاهر را یکی دیده و کائن اول و مخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط امکانی است شناختی . بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب با محبوب و بزم انس الهی است . عالمی است بالاتر از مدارج عقول و افهام که در آنجا نه ملك کنجد و نه نبی و نه روح و نه نفس و آن مقام را از اطوار ظهور و مظهریت و ظاهریتی که جسمانیان و روحانیان توانند فهمید تقدیس و تنزیه باید نمود . و مع ذلك آن مقام الهی را در همه جای آشکار و هویدا باید دید . ولی پرده‌ها را باید برداشت و یکانکی را یکانکی رساند *

مناجات

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی و بر دوستان خویش رؤف و رحیمی . پرده را از روی خویش بردار که یکانه و بیکانه جمال ازل را مشاهده کنند . و از شك و انکار بکذرند . لا والله آینهٔ بیکانه جمال ترا نماید *

پرده بردار که بیکانه خود آن روی نه بیند

تو بزرکی و در آینهٔ کوچك نمایی

معیار ششم

بداهت ادراك و ضرورت عقل دراك روشن شد . که صانع ازل و مخلوق اول و مقصود از آفرینش او عز و جل چیست و چکونه است . و کمال الهیت او را شایسته چه بود . و حد ممکن مخلوق تا کجا است *

اکنون در اطوار مصنوعات و درجات مخلوقات نیك تأمل کنیم . و منشاء و اسباب این کثرات را دریابیم . و حدود خود را بشناسیم و تجاوز از آن را جایز ندانیم . تا رحمت الهی را مظهر شویم . و تکلیف و مأموریت خود را در کار باز کشت بسوی او بجای آوریم . و در چهار سیر که مقرر کردیده است بوطن اصلی رسیم . و از مشقات

و کربتهای غربت باز رهیم . و بتأسی و تبعیت بر حبیب خدای محبوب خدا شویم . و مصداق حدیث قدسی باشیم . که میفرماید *

فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به

و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها

صانع ازل بقدرت تامه و رحمت کامله و عامهٔ خویش مخلوقات را برحسب درجات و طبقات کامل مطلق آفرید . یعنی فیض الهی بریك منوال در مراتب موجودات جاری شد *

مانند سیلی که از کوه آید و در وادیها و بیابانها سیلان یابد و هر یك از آن وادیها بدآنچه توانند از آن آب راد ریابند که این اختلاف در کمی و زیادی آبها در وادیها از قصور و بخل آب نیست بل بعلت اختلاف قوابل در وادیها است که مر خلق رحمن را تفاوتی نخواهی دید *

فسالت اودیة بقدرها

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدا را بجز او صنع و مصنوعی نیست . و سراپای عالم فاحببت ان اعرف او است . جمال مطلق ازل است و نور کلی حضرت لم یزل . و ظهور کامل و تام او عز و جل است و مرآة نمایندهٔ تمامی اطوار ظهورات و اسماء و صفات او است بطور اتم و اکمل *

بدیهی است که اکر آن نور کلی را نیز نوری باشد و آن ظهور مطلق را ظهوری باشد یقینا دلیل بر کمال کاملیت صانع بیشتر بود . که هر قدر ملك کامل باشد دلیل بر کمال مالك است . و همچنین است اکر آن نور دویم را نیز نوری باشد و جمال ثانوی را نیز جمالی باشد . تا بحدی که عالم کثرت را کنجایش نمایند کی از آن تجلی شود . و آن وادیهای طولانی را یارای تحمل و ظرفیت از آن سیلهای ربانی کردد . مانند آینه های چند که هر کدامی را مقابل با آن یکی داریم یعنی دویمی را با اولی و سیمی را با دویمی و چهارمی را با سیمی و همچنین تا بجایی که مطلوب و مقدر است برسد *

تمامی آینه ها ازید رامی نمایند لکن وسایط را نیز خواهند نمود .

وچون مرایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
بسیار آینهٔ بزرکی را در مقابل خویش بکذار وعکس خودرا در آن بنمای . آنکاه آینهٔ دیکری را محاذی با آن آینه کن بطوریکه عکس ترا از آن آینه بنماید نه ازمقابلهٔ تو باوی . پس به‌بین که در آینهٔ دویمی سه چیز موجود کردد خود آینه وعکس آینه اولی وعکس تو . ودر آینهٔ سیمی که بمقابل دویمی بیاوریم چهار چیز پیدا کردد . اینها که کفته میشود برحسب ظاهر تمثیل است وبرای اشارت برنوع مطلب . وکرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است . وکثرتها که از تعدد مرایا است برحسب کلیات است . واکر جهات اوضاع وقرانات وارتباطات را باتمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون از حد تناهی واحصا خواهد بود *
مثال آینه را در مراتب خلقت درست ملاحظه کن تا امر آفرینش را بفهمی *
هرکاه درمقابل آینهٔ اولی که بجز یکی نیست (وماصدر عن الواحد الاالواحد) را مصداق است آینه های چند بکذاریم . همه زید مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است مینمایند . وبااین همه تعدد وجه زید را وجمال مقابل را هیچکونه تعدد حاصل نکردد *

﴿ وما الوجه الاواحد غیرانه * اذا انت عددت المرایا تعددا ﴾

این کونه حکایت را که آینه های چند جدا جدا از یك آینه نمایش آورند حکایت (عرضیه) کویند بسکون راء یعنی وجود آنهارا ترتب ذاتی برهمدیکر نیست ونسبت علیت ومعلولیت باهم ندارند . ونسبت اینهارا بمرآة اولی که نسبت علیت ومعلولیت واثر وموثر است حکایت (طولیه) کویند . وحکایتی دیکر ازقبیل حکایت پسر از پدر است ومانند نسبت قشر است برلب ومثل این است که چراغ را از چراغی روشن کنی وآنکونه حکایت را (طول در عرض) کویند . وتمامی موجودات درخارج این سه کونه نسبت وحکایت نتوانند بود *
این نامه را کنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست وخارج ازاساس

وضع این مختصر است . واهل حق را در این مطالب تحقیقات عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *
چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت وشناسانیدن خودرا خواست واول مخلوق را آفرید . وآن اول مخلوق متعلق محبت کلیهٔ صانع کردید . واطوار اسماء وصفات الهیه را مظهر شد . وهمچنانکه محبوب خدا بود محب خدا آمد . حبیبش کفتند که صیغهٔ فعیل بمعنی فاعل ومفعول آید *
آن مخلوق نخستین که در مبدء اول از مصدر ازلی صادر است واسطهٔ کلیهٔ کبری ونبی مطلق الهی است . وهرآنچه ازبدو خلقت تانهایت امکان واقع کردد بوساطت اواست *
نزاعی در تعیین شخص آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا با همدیکر نکنیم . اکر مناسبت ادراك آن عالم پاك را پیدا کردیم وپردهٔ جهل وکوری ازچشم بصیرت ماها برداشته شد اورا خواهیم دانست . که اینکونه نزاع ومجادله از جهالت ونادانی خیزد . نام آن واسطه ومظهر کل را تومیخواهی عیسی بکذار وآن یکی موسی بکذارد وآن دیکری ابراهیم کوید ویکی دیکر آدم نامد *

﴿ لانفرق بین احد من رسله ﴾

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطهٔ کبری مثل کوران وفیل است . که هرکدامی معرفت ناقصه بیك عضوی ازاعضای فیل بهم رسانیده اند . وچون خواهند سخن ازفیل کویند وآنرا بشناسانند اوصاف پای وکوش یاکردن وخرطوم اورا شمارند وچنان دانند که فیل راشناخته اند وفیل را شناسانیده اند

﴿ ذلك مبلغهم من العلم ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

پس از دانستن مراتب ومقامات در مخلوق اول وآکاهی ازتعینات

ذاتیهٔ او که نسبت اولادی را براو دارند وفهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تام وکامل باید باشد . ظهورات اورا در مرتبهٔ دویم اشراقی درآینه های چند ملاحظه کردیم . که آن آینه ها در عالم اجسام انبیا و رسل وهادیان امم نامیده شدند *

تجلیات او در مرتبهٔ دویم باختلاف قوابل وتفاوت مقابلات با آن مرآت الهیه در مظاهر ومرایا ظاهر آمد وباقتضای وضع حکمت الهیه وبجهة اتمام نعمت ورحمت بر جسمانیان . یکی از آن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست کردند . واسماء وصفات الهیه وجلال وجمال ازلی را از مرآت نخستین اخذ کرده ونمودند . ولی مدارك وافهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی ونتوانستند آنهارا بشایستکی بشناسند *

درزمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی ازحالات واطوار ربانیت که حکایتی بود ازمقامات عالم اول اورا بخدایی خواندند *

﴿باده خاك آلود نان مجنون کند * صاف اکر باشد ندانم چون کند﴾

این است که اکر پیغمبر آخرالزمان راکسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خودرا پیش انداخت ودر نمازهای مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش ازرسالت او بیاورند که با انهمه اطوار وآثار الهیه بندکی اورا فراموش نکنند *

﴿ اشهدان محمدا عبده ورسوله ﴾

والحاصل چون تعین اول ومخلوق نخستین که مظهر اولیت وآخریت وظاهریت وباطنیت خدا نیز بود خواست که بواحدیت بشریه درهیکل خاص جسمانی ظاهر شود . ازمیان تعینات خویش تعینی را که مودوع درصلب آدم کردیده بود اصطفا واختیار کرده اورا بذات خود اختصاص داد . واورا به ﴿ مختار ومصطفی وصادق وامین ﴾ وجمله نامهای نیك خواند *

اکر ترا چشم بینا ودل آکاه همراه باشد شهادت خواهی داد براینکه آن واسطهٔ اولی را باشراق وتجلیات خود در تمامی مظاهر امکان واکوان ظهورات غیر متناهیه هست . ودرهرچه بنکری شواهد وجود ونمایندکان جمال وجلال ومرایای اطوار کمالات اورا خواهی دید که نبی مطلق اواست وصا نعیت خدا را بتمامی ذرات بالذات تبلیغ کند ونفرستاده است اورا مکر برای رحمت برعالمین ﴿ والحمدلله رب العالمین ﴾

﴿ تفسیر ﴾

این ﴿ حمد ﴾ که مقام بساطت آن نبی مطلق است ودر مقامات تفریع مشتقات به ﴿ احمد ومحمد ومحمود وحمید وحامد ﴾ خوانده میشود ﴿ لله رب العالمین ﴾ که لام لله برای تملیك است ولام اختصاص است *

چون مبدء تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که درعوالم ظاهر کردیده است بجز او نیست توانی کفت که آن خداوند حاکم کل ممالك امکان واکوان است . وسلطان اقالیم دهر وزمان . وبجز او درسر بزم ملك ایجاد صاحب تاج ودیهیم ومالك کاه وافسری نیست

﴿ مافی الدیار سواه لابس مغفر * وهوالحمی والحی مع فلواتها ﴾

یوحنا وصی عیسی وناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید وبراو شهادت داد وچنان کفت *

در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که اورا امین وصادق کفتندی . وحکومت باستقامت میکرد وجنك مینمود چشمهای او مانند شعلهٔ آتش بودی . ودرسر تاجهای بسیار داشت . ویك نام مکتوبی داشت که بجز او کسی دیکر آنرا نمی دانست . اورا لباس (جبهٔ) خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میکفتند . وکروه آسمانیان بالباسهای سفید وبسیار لطیف سوار براسبهای سفید شده در پشت سر او میرفتند . وبرای زدن طوایف شمشیر برنده ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین حکومت خواهد کرد . وتنکهٔ قهر وغضب الهی را که برهمه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد . ودرجبه وپهلوی او نامی داشت بمعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

تفسیر فقرات مزبورهٔ یوحنارا درضمن معیار چهارم ازمیزان چهارم خواهیم آورد . وروشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات درنزد انجیلیان محتاج بتفسیراست . وبجز خاتم انبیا دیکر مصداقی نیز نتواند داشت *

بایددانست که توحید الهی وشناسایی اونه چنان است که بعقول ناقصه فهمیده آید . ویا از کتب واسفاری که هنوز حال آنها وحال ترجمه های آنها که بخیالات واوهام کرده‌اند معلوم نشده وبخواست خدای معلوم خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود . وهمینکه توحید واطوارخداشناسی که اساس وبنیان است ناقص ومعوج شد واضح است که نبوت ومقامات واطوارآن نیز ناقص وکج خواهد بود وهمچنین همهٔ اطوار دین وآیین درطبق همان اعوجاج ونقصان خواهد آمد *

دربالای بنیان مثلث خانهٔ چهار کوشهٔ را بنانتوان کرد . درختی که درروی زمین رویده وآنرا اصل وریشهٔ نیست آنرا قراری نتواند بود وبجز از تباهی بار نخواهد داد *

مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت

من فوق الارض مالها من قرار

این است که عیسی را نشناخته ومقامات عالیه وحکایات آنجناب را که ازاسماء حسنی وصفات کمال آلهیه داشت آکاهی نجسته ومفاخر ومزایایی که آن روح الله را است درعین عبودیت اونفهمیده اورا ابن الله کفتندواو رادر ذات خدا کفتندواورا خدا کفتند . مواقع مدح وقدح راندانسته حرمت ذات اورا رعایت نکردند *

درپس پرده نهانستی وقومی بجهالت

حرمت ذات تونشناخته کفتند خدایی

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات وابراء اکمه وابرص ومانند اینها

کار بسیار بزرکیست . وهرکس چیزی ازین امور را ظاهر کند خداوبازادهٔ خدا است ونمیدانند که خدای قادر برهمه چیز آنکونه آثار را ازیك عضو کاوبنی اسرائیل که برمرده زنند وزنده شود ظاهر تواند کرد *

اکر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم ویا ازعیسی سخن کوییم این عیسی پرستان حیرت کنند . وداند که ماخدا وعیسی را بهتر شناخته ایم وتابعان حقیقی او بجز از اسلامیان نیست *

معیار هشتم

بعضی از بیانات اطوار ظهور وتجلی کلی ودیکر ظهورات صانع را دانستی ومبدء نور وروشنایی را درعوالم خلقیه بطورا جمال فهمیدی * اکنون تدبر درپیدا شدن ظلمت وتاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات وشرور وبدیها را می بینیم *

بدیهی است که ظلمت وتاریکی اصلا وبالذات مقصود ومحبوب صانع مقدس نتواند بود . فقط مصالح حکمتی واقتضای قدرت کاملهٔ صانع دراجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تانور را ظهور بود که هرنوری بی ظل وعکس وسایه نخواهد بود *

تعرف الأشیاء باضدادها

بعبارت دیکر کوییم جهة تعین مصنوع وانیت مخلوق که در زبان حکما ماهیتش کویند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود . واین ظلمت برحسب مراتب ومقامات محبوب ویامبغوض باشد . ولی محبوبیتش به تبعیت وجود وجهة نور است چنانکه درمراتب عالیه ودرخاصان الهی بطوری مضمحل ومعدوم کردد که از کثرت اضمحلال واعدام حکم خویش همرنك نور ووجود شود وفرق داده نمیشود مکر بفرض واعتبار که همان جنبهٔ مخلوقیت وامکان است *

سیه رویی زممکن در دوعالم * جدا هرگز نشد والله اعلم

مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم کفت زیرا که مظهر وما به الاستمساك نور است ٠ وچشمهٔ حیوة جز در ظلمات پیدا نشود *

سیاهی کربدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است

اکر کرهٔ خاك نباشد روشنایی آفتاب تابناك ظاهر نکردد ٠ چون چراغی را درخانهٔ بزرکی بکذاری روشنایی ندهد وشعاع آن بجههٔ دوری دیوار های خانه درهوای فضا منبسط وغیر مرئی شود ٠ وبالعکس اکر آنرا درطاقچهٔ بکذاری وآن روشنایی را در آن جمع کرده وظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *

مثل نوره کمشکوة فیها مصباح

چون آیت ظلمت بمراتب نازله آید کثافت یعنی غلظت واستمساك آن بیشتر بود تا بجایی رسد که نور در آنجا نا پیدا شود ٠ وبقدری باشد که هستی آنرا نکاه دارد که درانجا بعکس اولی نور را وجودا موجود وحکما معدوم توانیم کفت بعلت اینکه خیرات وحسنات که خاصهٔ جههٔ وجود است از آنجا ظاهر نتواند بود *

* (او کظلمات فی بحر لجی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *

چون خدای صانع مختار است اثر وصنع او نیز مختار خواهد بود که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد ٠ واین صفت اختیار جز در ترکیب نور با ظلمت واختلاط دو مبدء که یکی مبدء خیر است ودیکری مبدء شر متصور نیست ٠ لهذا صانع تعالی بحکمت خویش در این عالم بشری ودرحقیقت این انسان خاکی تمامی آثار مبدء نور وظلمت را ودیعت نهاد وامر خود را بانها رسانید که آثار ظلمت را ازخود بردارند مظهر ومظهر انوار شوند *

صانع حکیم در مقابل نور ظلمت را نیز سلطنت ودولت داد واسباب تکمیل انسان را با امتحانات واختبارات مقرر کرد *

پیغامبران باطنی درخلقت انسانی ازعقل دراك قرار داد ٠ ومع ذلك

بعلت دوری آنها ازمجالی انوار برای اکمال نعمت واجرای آیین رأفت خود از بنی نوع ایشان هادیان وراهنمایان فرستاد که در قرون واعصار ایشان را از عهود وشروط الهیه که درمراجعت بسوی اوطان اولیه با ایشان داشت یادآور شوند وراه برداشتن ظلمات ورفع حجابات انیات را با یشان تعلیم کنند وایشان را بحظائر قدس وعوالم الفت وانس رسانند ایشان را مردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی وخواه انبیا ورسل واوصیاء واولیاء وعلما وحکما نتوانند بود مکر از حاملان ومظاهر نبوت مطلقه وولایت مطلقه که صفت خاصهٔ واسطهٔ کبری واولین مخلوق خدا وناموس اعظم الهی است *

همه نواب اواند درعوالم * بماضی در نبی واینده عالم

تنش چون فص خاتم درمیانه * نهاده ختم برکار زمانه

این کرهٔ خاك زمین محشر است واطوار وآثار درجات عالیهٔ نورانیه ودرکات هالکهٔ ظلمانیه دراین کرهٔ تراب بتقدیر قدیر وهاب ودیعت نهاده شد *

وفی الارض قطع متجاورات

رك ركست این آب شیرین وآب شور * برخلایق میرود تانفخ صور

معیار نهم

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است ومجبول باحسن تقویم ومکرم بهر کونه تشریف وتکریم است ٠ وآن ایت تفرید وتمجید وهیکل خاص توحید الهی را از این عالم ادنا که نازلترین مقامات وعالم آلایش وکدورات است ساکنان ملاء اعلا هر زمانی بزبانی وهرآنی بلسانی ندامیکنند *

کهای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمن تونه این کنج محنت آباد است

چون اختلاط نور وظلمت واعطای سلطنت وقدرت بر ظلمت را مانند نور دانستی ٠ وعلایق وآلایش این عالم را فهمیدی وبعثت انبیا واولیا را دیدی وپی بر چکونکی علل واسباب این کار بردی ومقتضیات جهل ونادانی وموجبان هرج ومرج رادراین عالم پست تصور کردی ٠ تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت واستقامت که ازصفات الهیه است وانسان را خواسته اند که بدان استقامت وراستی موصوف آید ٠ وبجهة ترتیب مقدمات ترقی وازالهٔ کدورات ورسیدن بمقام انوار وتجلیات درهر قرن وزمانی باختلاف ازمنه وتفاوت افهام عمومی ملل باید ازجانب خدای مهربان بدستیاری وسایط ورسل شریعتها وناموسها کذاشته شود که مطیع وعاصی معلوم کردد وبسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیك آید ٠ و درضمن آن شرایع ریاضات جسمانیه نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان رابار یاضات جسمانیه تواند بود وبس *
همچنانکه برای حواس باطنیه وقلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر کردیده واعمال روحانیه ازانها خواسته اند که ذاکر باشد ومتوجه بخدای ورضای او باشد و آنهارا از بدیها پاك کند اخلاق خود را نیك نماید حسود نباشد عنود نباشد علم وحلم تحصیل کند خاضع وخاشع شود متکبر وجاه طلب وحریص نباشد ومانند اینها از اطواری که معین کردیده است ٠ همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم را عبث وبیهوده نیافریده اند وبعلت کثرت کد ورتی که اوراست ومحتاج بتصفیه وتکمیل است اعمال مقرره ازجنس خود ازاو خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود واکر در اینجاسخن را بسط دهیم بطول انجامد واز اصل مطلب دور مانیم *
پس بسخنان آنانی که محض بجهة غفلت از حقایق امور وبدبختی خودشان ظاهراعمال وعبادات را لغو میدانند واحکام تمامی شرایع ونوامیس را باطل میکنند کوش نکن وآنها را دردائرهٔ اهل ادیان

مشمار اکرچه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی ویا خرستیانی باشند *

نقطهٔ دینت بنمودم هان سهو مکن
ورنه چون بنکری از دائره بیرون باشی

بزرکترین اسباب تکمیل وترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار امتحانات واختبارات است ٠ ودرهر زمانی سنت الهیه براجرای اقسام امتحان وتمحیص در بند کان بوده وبدین سبب انبیا وهادیان خود را بطورهای کوناکون باقتضای اهلها وزمانها مبعوث کرد واحکام را تابع بر موضوعات داشت ٠ وچون طبایع جهانیان در این عالم ادنا بمرضهای مختلفه مبتلا آمد وشریعت برای اصلاح آنها ودفع مرضها بود این است که شریعت را دراطوار مختلفه مقرر کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نورونورانی بیافریند وملائکه وابلیس را راه سخن باز نکند واورا ازخاك ظلمانی وکثیف نیافریدمکر برای اجرای سنت امتحان واختباری که مقصود بود *
موسی کلیم خدای سی روز موعد باز کشت از طور سینا را معین کرد وچهل روز کشید واز انطرف سامری برای بنی اسرائیل کوساله را ساخت وخدا اورا بصدا درآورد تا بنی اسرائیل کراهی جستند وآن همه فتنها بر خواست وآن فتنه یعنی اجرای افتتان از خدا بود *

ان هی الافتنتك

خدا قادر بود یهودان را ازاهانتها وارتکاب بامر صلب ودار کشیدن درحق عیسی ومانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند براینکه اکر اواز جانب خداست وتابعان او پسر خدایش میخوانند چرا دردست ما بدینکونه مغلوب ودرمانده اش ساخت وآنها را از این کارها باز نداشت مکر برای آنکه امتحانات خود را در آنها جاری سازد *
خدا قادر بود در بدو خلقت آدم یك هادی مطلق قرار بدهد واو را در زمانهای طولانی باقی دارد وشریعتها بریك طور

ویك منوال جاری کند واینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود واینهمه مخلوقی که خود آفریده بود هلاك نکردند وانیکونه اختلالات حادث نیابد وآنها را بسبب کراهی که همه از تغییر اشخاص انبیا واوضاع شرایع حاصل میشد بانواع عذابها وبلایا مورد قهر وغضب خود نماید . والحاصل در ترتیب ادیان ومذاهب ونظم عالم مقتدر بود که بطور واحد اساس نظم وامنیت را در روی زمین بکذارد وهیچ اسباب اختلاف وهلاکتی در این میان نباشد *

ولوشاء لجعلکم امة واحدة

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را درمیان بنی نوع انسانی مکر برای اجرای آیین امتحان واختبار که تکمیل این بشر خاکی درغیر آن غیر ممکن بود واین مطلبی است بسیار بزرك . وشرح آن رادر اینجا کنجایش نیست . واکر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبر نماید اطوار امتحانات خدای رادرامم ماضیه وقرون سالفه خواهد دید وحقیقت امر را خواهد دریافت واز جریان سنت الهیه در کار امتحان واختبار آکاهی حاصل خواهدداشت *

معیار دهم

درمعیار سیم کفته شد که خدای را از نسب واضافات که صفات حدوث وامکان است منزه ومعرا باید دانست پس نسبتها واضافتها که بحضرت اله در کتب منسوبه بوحی والهام الهی وکلمات خدا وتعبیرات خدا شناسان وارد کردیده است منتهی الیه درهمهٔ آن اضافات عنوان ظهورات ازل است . بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخستین وواسطهٔ کبری است *

پس اینکه کوییم کلام خدا ونور خدا خانهٔ خدا یمین خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا ومانند آنها . چنانکه کوییم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهان خدا نزد خدا حضور خدا هیکل خدا

وامثال اینها که لایعد ولا یحصی است تماما بر عنوان وارداست . واکثر آنها از قبیل اضافهٔ لامیه است مانند خانهٔ خدا وهیکل خدا وذات خدا وروح خدا وکلام خدا وآنچه بدانها ماند که بجهة ظهور اطوار شرافت درچیزهایی که منسوب بخدا تواند اشد اختصاص بخداداده میشود . که خدای من حیث الظهور درهمه جایی هست وهمهٔ خانه‌ها وهیکلها جای خدا ازجهة ظهور است وخانهٔ معین وهیکل مخصوصی که منسوب بخدا میشود برای فهمانیدن شرافت واختصاص آنهااست . وهمچنین روح وذات ونفس که بمعنی بیت لله وهیکل لله وروح لله وذات لله ونفس لله است . ومع هذا اینکونه نسبتهانه چنان است که هر کس هرچیزی رابخواهد بخدا نسبت دهد بلکه اکر باذن خاص ازجانب خدا وخاصان خدا رسیده باشد نسبت توانیم داد *

واکر کسی نسبت نالایق بخدایی خدای ونامناسب بمقام توحید وتقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم کرد اکرچه آن نسبت دهنده مدعی مسیحی ویاپیغمبری باشد ومعجزات وخارق عادات بیرون ازحد وحصر نیز بیاورد *

پایان سخن

اکر انصاف را باهوشیاری تاآخر این میزان همراه خود آوردی وسخنان روحانی مرا که همه مطابق باالهامات غیبیه وتأییدات الهیه است بکوش مستقیم شنیدی وبادل پاك فهمیدی بسیاری ازامر دین واطوار خداشناسی بر تو منکشف کردد *

هرکاه مرا موانع ومشاغل نمیبود ووضع این نامه رامقتضی میدیدم دراین مطالب توحید ومراتب خدا شناسی واسرار شرایع وادیان وحقایق معانی وبیان ودقایق مبادی اکوان واعیان موجودات بیان میکردم بعضی ازآن چیزهایی راکه ازمقربان درکاه الهی باین عبد قلیل البضاعه عنایت کردیده ودراین مقام عجایب بیان رانمودم چنانکه روحانیانم تحسین وقدسیانم آفرین میخواندند *

والحمدلله علی ماهدانا

هو

بسمه ذی القدس والجبروت

میزان دو یمین ازمیزان الموازین

در پیدا کردن دین حقیقی وشناختن راه راست خدای از روی بصیرت وانصاف ۰ ورسیدن بپایهٔ ایمان واعتراف ۰ واساس این قسطاس مستقیم ۰ درده معیار ترتیب وتنظیم یافت *

* فزنوا بالقسطاس المستقیم *

معیار نخستین

کار را ازسر کیریم تاکراه نشویم ۰ وعقل رحمانی را پیشوای خود کنیم تاراه بمقصد بریم *

اکنون خودرا درخارج ازهمهٔ ادیان ومذاهب وتقلید براهل آنها داریم ۰ وخالص الفواد ازجملهٔ اغراض وامراض باشیم ۰ ودرکار دین نیك تدبر کنیم تااز ورطهٔ حیرت رهایی جوییم *

پس ازآنکه وجود صانع کامل الصفات منزه ازنقایص را اذعان کردیم ودانستیم که جهان را برای مقصود بزرك برآورد به بینیم که برای ماندین بیك دینی ورفتار درتحت قوانین یك آیینی لازم است یانه *

اطوار بنی نوع خودرا درامر دین نیز بطورکلی بردوکونه یافتیم *

کروهی را دیدم که ازپذیرفتن هرکونه دین ومذهبی خود شان را معاف داشته ازمطلق انبیا واولیا وعموم شرایع ونوامیس وازجملهٔ کتب وصحف الهیه اعراض کرده اند *

این کروه راپس ازآنکه برحسب مقامات ومراتب باختلاف یافتیم کافهٔ آنهارا

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *

درتمامی اقطار زمین آن کروه را مجتمعا ومتفرقا موجود یافتیم ۰ وفهمیدیم که آن کروه برحسب عدد ازسایر طوایف دینداران بیشترند ۰ ولی نه بیك اسم خاص ورسم عام آنچنانکه در صاحبان ادیان ومذاهب کفته شود *

بعضی ازآن کروه بعلت دوری از مدنیت و بی خبری از اطوار ادیان در خارج از دائرهٔ دین داری مانده اند *

برخی دیکر ازآنطرف پل افتاده عالما وعامدا عدم اعتراف برادیان وانکار انبیا ورسل وآنچه ایشان آورده‌اند از توحید ومتفرعات آن واز بودن روزجزا وثواب وعقاب وجنة ونار ومانند آنها را طریقه ومعتقد خویش ساخته اند ۰ مانند دهریه وزنادقه وملحدان *

جمعی دیکر ازآن کروه متفرقا درمیان آحاد وافراد اصحاب مذاهب ونحل آشکار او پنهان هستند ۰ چه درمیان اهل ادیان اشخاص بی اعتقاد موجودند ۰ همچنانکه در فرقه های عیسویه وطوایف اسلام نیزازآن کسان بسیارند ۰ وآن کروه اکرچه ظاهرا دعوی تدین مینمایند ودرنزد عموم ملت خود شانرا ازمعتقدان بآیین ملتی که در میان آنها هستند منسلك میدارند ولی در حقیقت معتقد بهیچ چیزی نیستند *

اساس بی دینی

اساس این کار چنان است ۰ که خدای حکیم وعلیم امر دین را باانکه در نهایت وضوح وآشکاری کرده است پرده های بسیارنیز برچهرهٔ این شاهد ازلی کشیده وازدیدهٔ نامحرم ودل بیکانه پنهانش نموده است *

بل طبع الله علیها بکفرهم

باقتضای حکمتهای بسیار وبرای اجرای آیین امتحان واختبار که بزرکترین اسباب تکمیل نوع انسانی است ودرهمهٔ قرون واعصار سنت الله برآن جاری بوده وهست درامر دین حقیقت کاررا چنان

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آکاهی حاصل نکند . وبدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند . واز یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار باقدرت واقتدار نمودند . وطبایع ونفوس را در مقامات ادناسرکش وداعیه طلب داشتند . چنانکه اکر بخواهیم علل واسباب این کار را بشرح و بیان بیاوریم ومقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم واز مأخذ علم آلهی بر ماعنایت شده است معین نمایم سخن بطول انجامد واز مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

ولکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام مما یطول

اکر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم وآحاد وافراد بشریه به بین که پستترین و بیچاره ترین آنها در عالم خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانهٔ بزرکان خود نمیکنند . وجملهٔ افراد بشر طبعا مایل بر ریاست وحاکمیت ومطاعیت هستند مکر کسانی که عقل کامل وحکمت مستقیمه را مالك شده اند . ودیکران در زیر بار اطاعت حقیقیه نمانده اند مکر از راه پد انکردن اسباب تمرد وسرکشی وناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

نفس اژدرها است اوکی مرده است

ازغم بی آلتی افسرده است

کروه مذکور یعنی ترك کنندکان دین وآیین بطور مطلق بادراك وتمیزی که مشابه است بادراك وتمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار ادیان مختلفه واوضاع کتب سماویه واحوال انبیا واولیا را . ومی بینند تفاوتهای بسیار در جملهٔ آنها را ومشاهده میکنند فرقه ها واصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب ومعتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیکر را خارج از آن دین میکویند . این یکی آن رابد وآن دیکری این یکی را غیر معتمد می شمارد . وعجب این است که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است ودین ایشان یکی است وکتاب ایشان یکی است *

وهم یتلون الکتاب

ملاحظه بکنید از یك توریة وموسی که اولا خود یهود بهادر تبعیت آیین موسی چها کرده اند وچه قدرها اختلافات درمیان آنها واقع کردیده است . پس از آن عیسی آمده ومیکویند کفته است برای محکم کردن امر توریة وموسی آمده ام نه برای تغییر احکام کذشته وتا آسمان هست حکم خدا وکلام خدا زایل نمیشود . معذلك همان عیسی پرستان تمامی احکام توریة وتوراتیان را چنان تغییر میدهند که هیچ اثری از احکام توریة باقی نمیماند . کلیات اعمال وآداب وعبادات را مانند روزه ها ونمازها ونذرها وختنه وطلاق وقربانیها وعیدها وغیر آنها را بکلی تغییر داده اند . بحدیکه روز آسودکی را که در ایام هفته در توریة روز سبت قرار داده وچه قدرها تأکید در آن کرده است بروز یکشنبه مبدل کرده اند . که اکر درست ملاحظه شود توان کفت که هیچ جهة اتحادی درمیان یهود وتوریة باعیسویان وانجیل باقی نمانده است *

کذشته از این ملاحظه میکنند بهانه جویان در ترك دین سخنان فرقه ها وطوایف اهل ادیان را . واز یکطرف مشاهده میکنند رؤسا وپیشوایان وعلما وکشیشان ومعلمان وروحانیان آنها را ومی بینند اکثر آنها را که همه تابعان هواهای نفسانی ودوست دارندکان جاه وریاستند . وصاحبان کبر وحرص ونخوت . بندکان دنیا ومایلان بر جمع کردن زخارف دنیا . ومرتکبان بر اموری که خودشان مردم را از آنها منع میکنند . وتارکان اموری که مردم را بر آنها مأمور میدارند *

ناورده بصبح درطلب شامی چند

ننهاده برون زخویشتن کامی چند

درکسوت خاص آمده عامی چند

بدنام کنندهٔ نکونامی چند

اذا فسد العالم فسد العالم

والحاصل ملاحظه میکنند تارکان ادیان بافهام قاصرهٔ خودشان اطوار معجزاتی را که از انبیا واولیا میشنوند ۰ ومی پندارند کما کثری ازآن معجزات اموری است که خارج از صورت امکان است وجملهٔ دیگر ازآنها کارهایی است که بحیلتها توان آورد ۰ وچون مقصود وبنیان کار آنها بهانه جویی است بملاحظات مذکوره ومانند آنها از پیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده واز قبول داشتن مطلق دین وآیین اعراض نموده اندو امروزرا آسوده ازمشقات تکالیف وزحمت اعمال وآداب شده اند *

درهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم الأمل فسوف یعلمون

پس از آنکه عیسی وموسی وسائر انبیارا تنزلا از بنی نوع خویش خوانند چگونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند ۰ وایشان را پیشوا ورئیس ومطاع شمارند وخود شان را بنده ومطیع واتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که باوجود کمالاتی که مرد درعالم خود بیند زیربارا طاعت وانقیاد بریك کس از ابنای جنس خودکه بیشتر از او آمده وسخنی کفته ورفته است برود واورا برخود آمر وحاکم سازد *

وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین

بعضی ازمؤلفین آن کروه چه دراورو پاوچه درجاهای دیکر دراین مطلب وترویج طریقهٔ بی دینی کتابها نوشته ومطابق بامدارك وافهام خود شان سخنها کفته اند ۰ هرکس طالب باشد مراجعت بانها میناید ومطاعن آنهارا که برکتب آسمانی وخاصان خدای کرده اند میشنود *

ازباکره مولود بوجود آمد ملك برمریم دمید یعنی چه ۰ پسر خدار امشتی یهود بدار کشیده استهزا ها کردند ومعدومش ساختند

چه معنی دارد ۰ این مکر پسر آن خدا نیست که میکویند اقوام بسیاری را بجهة قبول نکردن سخن پیغمبران بطورهای بد بعذابهای شدید هلاك میکرد چوب اژدرها شد چه چیز است ۰ عصارا بسنك خاره زدند وآبها جاری کردید کدام است ۰ از سنك شتربیرون آمد آتش کلستان شد کارد کلوی پسر ابراهیم را نبرید مردکان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دونیم شد وسنك ریزه تسبیح کفت باجسدسایه نداشت چه حرفهای بیجااست ۰ وازین کونه مقالات که درمقام سخریه واستهزا میکویند *

الله یستهزئ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون

بالجمله آن کروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خود شان وردبراهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست ودرفهمیدن زمینهٔ مطلب همینقدر کافی است *

معیار دویم

آنکروه را باقسام چند بادلائلی که دارند واعتراضات لایعد ولایحصی که برجملهٔ دینداران وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم ۰ وازطرف دیکر صاحبان ادیان ومذاهب را بااطوار مختلفه وسخنانی که هرکدام دراثبات حقیت خود می آورند دیدیم ۰ وآنهارا درانکار بربی دینان وسخنان آنها متفق القول یافتیم ۰ ولی اختلاف عظیم را درمیان آنهانیز ملاحظه نمودیم بطوریکه دوفرقه ازآنهارا پیدانکردیم که همدیکررا تصدیق کنند وقول طرف مقابل را قبول نمایند *

فهذه والله بلیة عمت ورزیة طمت

حال مرد میباید که بپایمردی هوش وادراك کشتی خودرا دراین ورطهٔ هلاك وازین طوفان هولناك درشب تاریك ظلمانی بساحل نجات ولیمان حیات رساند *

شب تاریك وبیم موج وکردابی چنین هایل

از یکسوی کروه تارکان دین است باطواری که شنیدی ومیدانی
وازاینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی ومیشناسی ·
اکنون کاررا باکدام میزان مستقیم ومعیار راستین خواهی سنجید ودین
حقیق وآیین حق را مسلم خواهی آورد وچکونه از زبان طعن
وتعرض طوایف واقوام دیکر رهایی خواهی جست ومیزان تو راچکونه
مصدق خواهند داشت *

معیار سیم

پروتستانتها درین میان چه میکویند · آیا حق دارند دراینکه
بعد از کذشتن یکهزار وسیصد واندسال از زمان عیسی درحالتیکه
امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند و بجزیکی از آنها درنجات
نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های
دیکر را مردود دانسته آنهارا پروتست نمایند · وترك کنند
آیین جملهٔ آنها را وبرخلاف همهٔ عیسویان سخن کویند بی آنکه
ملکی برآنها نازل شده خدا ویاروح القدسی درآنها حلول کرده
باشد *
از ایشان میتوان پرسید که آیاکروه نجات یافته در فرقه های
عیسویان تاظهور آیین پروتستانی درمیان آنها موجود بودند یانه ·
اکر بودند شما که آیین تازه وشریعت دیکر آورده اید چه میکویید
واضحست که دراین صورت شما در بطلان خواهید بود · واکر
تاپانصد سال پیش ازاین همهٔ فرقه های عیسویان درکراهی بودند
پس جملهٔ عیسویان در باطل میباشند بعلت اینکه هیچ قرن وزمانی
خالی ازوجود یك مذهب حق وطایفهٔ حقه نتواند بود *
تفصیل احوال رؤسا ومؤسسان پروتستانی را کاتولیکها وسایر
عیسویان مشروحا نوشته وبطورهای بد بدواین کار واصل اساس

اختراع طریقهٔ مزبوره وحالات سابقه ولاحقهٔ آنهارا مبسوطا
کفته اند ومن ذکر آنکونه سخنان را دراینجا شایسته نمی دانم
ودوست ندارم که ازروی مخاصمه نام کسیرا بزشتی برم وبرصاحب
میزان الحق نیز تأسی جویم
مردمان هوشمند باانصاف مبنای کار ومأخذ اقدام آنکونه
اشخاص را براحداث شریعت وآیین باندك تأملی خواهند دانست *
نهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی وپیغمبری دراین
زمان از پیش نخواهد رفت عیسی وانجیل راعنوان کرده آیین دیکر آوردند
وکردند آنچیزیراکه در زمانهای پیش برادران آنها کرده بودند *

لوظهر الباطل بصورة واحدة لم يخف على ذي حجى

عجب است که آن کروه اعتراض آورده اند برعیسویان خواندن
دعاهارا درهنکام تزویج دختران یادر وقت خاك نمودن مردکان ببرهان
اینکه درانجیل نصی دراینباب وارد نکردید · وخود شان
دراوقات مزبوره آیات غیرمعینه را ازانجیل میخوانند بااینکه دراینخصوص
نیز نصی درانجیل ایشان وارد نیست · وملتفت نیستند براینکه کاربی
نص واذن صریح کردن چه ازانجیل وچه ازغیرانجیل یك حکم را
دارد اکر غلط است هردو عمل غلط است واکر صحیح است اعتراض
برعیسویان نمیتوانند کرد · ومع ذلك کارهای دیکر بسیار درخارج
ازمنطوق انجیل نیز دردست دارند که شرح وبسط درآنها دادن
نیز زاید است *
اکنون را ازاین سخن بکذریم که مارا کاری بزرکتر درپیش است
ودرهمچنان تاریکی که جهان را فراکرفته است راه روشنایی را
باید پیدا کنیم · در این بیابان بی پایان آب را ازسراب شناخته
چارهٔ تشنکی خود را یابیم · این وجود آلودهٔ خود را ازتعلق وتدنس
برهانیم · بحظائر قدس رسیم · روح قدس الهی را درقوالب
جسمانیه ظاهر کنیم · عصای خداشناسی را بدر یای
حیرانی زنیم · وازجنود فرعون نفس شریر خلاصی جوییم ·

ازسنك خارهٔ دل چشمه های حکمت ومعرفت را جاری سازیم . آتش فتنه های کراهی را بخلت خدای کلستان کنیم . بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم . اصنام تقلید وهواپرستیرا بشکنیم . هرمعبودی را بجزازخدای واحد باطل وتباه دانیم . خدا را باشیم تاخدا مارا باشد اورا دوست باشیم تا اومارا دوست دارد *

من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا

نی نی بجبهم تمام است بجبونه کدام است

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم

معیار چهارم

مقدماتی که درمیزان نخستین در شناختن صانع واوصاف کمالیه وتنزیهات اوکفته شد وفوائد صنع وایجاد که مبین کردید در تصدیق یك شق ازدو مسلك تدین وبی دینی بقول مطلق مارا کافی تواندبود *

راست است ترك مطلق تدین وآسودکی ازکارهای زحمتی وفراغت ازمشقات تکالیف واستخلاص از قیودات اعمال ورهایی از تحمل احمال امروز راکاری است بسیار سهل وامر یست بس آسان . لکن هرکاه امروز رافردایی باشد ومارا روز جزا وهنکام باز خواستی دریابد یقینا کار مشکل خواهد بود وامر بغایت دشوار خواهد شد زیرا که در آنروز پشیمانی بکارنیاید وشاخ ندامت بارندهد *

آه اکرازپی امروز بودفردایی

اکر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع وادیان وارسال رسل وانزال کتب ومتفرعات این مطلب رابالاطراف درین نامه بیاوریم بطوری که هرصاحب انصافی حقیقت کاررا برأی العین به بیند وتصدیق نماید . مقدمات بسیار وتمهیدات چندی را محتاج خواهد شد ومطلب را شعبها پیدا خواهد کردید که درهرشعبهٔ سخنی مبسوط باید آورد .

علی هذا ازپرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم واز نوع دلیل موعظه برهانی آوردیم *

موعظهٔ حسنه

حجی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانهٔ کعبه را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاء خدمت سرور ششمین ازدوازده سروری که در تورية بشارت تولد ایشان ازنسل اسمعیل بابراهیم داده شد آمد وتعرض کرد . کهاین کارمسلمانان چیست که سنکهای چندیرا بالای هم کذاشته وراههای دور را بامشقتهاطی کرده بدور آن طواف میکنند . درجای دیکرمانند شترهروله مینمایند ومرتکب بکارهای بی ثمر وفائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان کان الامر کما تقولون ولیس کما تقولون فانتم وهم سواء وان کان کما یقولون وهو کما یقولون فقد نجوا وهلکتم *

چون سائل اززنادقه وبی دین بود واعتقاد بروز جزا ووقوع ثواب وعقاب نداشت چنان فرمودند که . هرکاه کارچنان باشد که شما میکویید . یعنی اعمال را جزا ومکافاتی نیست . شما واسلامیان مساوی خواهید بود که شما بجهة ترك دین وانکار مسؤل نخواهید شد ومسلمانان نیز مثاب ومأجور نخواهند کردید یعنی هرکسی زندکانی خود را بخوبی باخرمیرساند وآخرتی نیز نیست که ثواب وعقابی براعمال نیك وبد وارد آید

فقط هرکاه امر چنان باشد که آنها . یعنی مسلمانان میکویند که دینی هست وتکلیفی هست وروز بازخواست وجزا ومکافاتی هست حقادرآنحال ایشان نجات خواهند یافت وشما هلاك خواهید کردید *

معیار پنجم

اگر دلهای بی دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها برسی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد ۰ و هرگاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود ۰ و اینهمه انبیا ورسل واطوار واوضاع ومعجزات وشرایع ونوامیس ساختگی ومجعولی نتواند بود ۰ و اینجهان بی جهتی آفریده نتواند شد * آن گروه را بر بی دینی واداشت مکر هواهای نفسانی وتسویلات شیطانی ۰ پس زینت داد نفس اماره بسوء در نظرهای آنها نعمتهای دنیارا وپسندیده کرد آسودگی عاجل را وفراموش ساخت جزا ومکافات آجل را ۰ ودلهای آنهارا باین خانهٔ رنگین بست واین اطفال خاك را فریب داد *

وه چه خوش گفت آن حکیم کامکار
که تو طفلی خانه پر نقش ونگار

در الهی نامه گوید شرح این
آن حکیم غیب وفخر العارفین

گمراه کنند گان درمیان هر ملت وگروهی چنان بوده اند که دشمنی خودرا درحق آنان پنهان کرده ودر صورت دوستی وهوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی وگمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی ورسم دعوت کردن براه مسیحی طریقهٔ حقیقیهٔ عیسویه را ازمیان برداشتند ۰ وبجز اشخاص معدودی درآن طریقه باقی نماندند ۰ وچنان شد که عیسی ووصی پاك اوشمعون گفتند که مسیحان ومعلمان دروغگوی خواهند آمد ودرسخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین درکتب متقدمه کردند ۰ وبیان اینسخن را درموقع خود خواهی شنید *

والحاصل در امر دین بابصیرت وباهوش باش واهل تلبیس وتدلیس ازهر قومی وبهر نوعی را بشناس *

معیار ششم

قرار کار را در امر دین بعداز اقرار بوجود صانع وتوصیف وتنزیه اوتعالی ودانستن اینکه مارا برای کاری آفرید وناموس وشریعتی جهان را لازم است ۰ چنان یافتیم که درمیان ادیان باید دینی را اختیار کنیم ۰ که درهر حال بی دینی بکار مرد خردمند نخواهد آمد ۰ وبختیاری وسعادتمندی در دو جهان بجز در تدین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم درمیان ادیان وبسیاری ازآنها را درخارج خداپرستی یافتیم ۰ ودانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام وپرستش مخلوقات نیافرید ۰ وقباحت وشناعت معتقدات شرك والحاد آمیز آنها رادیده نتوانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانهٔ آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم ۰ که ما وامثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم ۰ وهرگونه خطا ونسیان ازما صادر میشود وهیچگونه مناسبترا بمقام قدس ربوبیت نداریم ۰ وناچاریم ازاینکه در شناختن صانع ودانستن اوامر ونواهی او ودریافتن تکالیف ظاهریه وباطنیهٔ خودمان ودر تعیین ناموسی که آن صانع مقدس را مطلوب است ۰ کسانی را پیدا کنیم که جسدا ازنوع بشرند وروحا طاهر ومطهر ۰ اشخاصی باشند که شایستهٔ راهنمایی بسوی صانع باشند هرچه گویند ازاو گویند وهرچه کنند بامر او کنند ۰ وخدارا بشناسانند امانه بسخن ۰ بگویند خدا عالم است وهم عالم بودن خدارا درخودشان برای ما بنمایند ۰ وبگویند خدا قادر است وقدرت اورا برما بنمایند ۰ بگویند خدا حکیم است وحکمت اورا در افعال واقوال خودشان برما آشکار کنند ۰ بگویند خدا غفور است وبرما ببخشایند ۰ وهمچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صانع میکویند نمونهٔ آن رابرای اثبات بیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر برهمه چیز درشناسانیدن خویش بر مخلوقات بنحواکمل صورت کیرد . ونیز از مساوی عیوب وازمعاصی وذنوب مبرا ومعرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را درمیان خود وصانع تعالی واسطه قراردهیم وهرچه کویند از خدادانیم . اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت باایشانرا مخالفت باخدای بینیم . و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است ونهی ایشان نهی خدا است . رضای ایشان رضای خدا است وغضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است ودشمنی با ایشان دشمنی باخدااست . وهمچنین درتمامی آنچه ازجانب خدای درجهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدایرا نشناسیم *

پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای کذشته اشخاصی باین سمات وعلامات آمده اند . و کتبی آورده وآنهار اباالهامات الهیه منسوب داشته اند . وناموس وآیینی کذاشته اند . وازعلم وحلم وحکمت وقدرت خدای ومانند این صفات کمال بیاناتی قولا وفعلا کرده اند . ودانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادکان ازجانب خدابوده اند ووسایط الهیه درمیان جهان هستند *

تدبر کردیم در اطوار آیینها وآنچه از آن وسایط بما رسیده است (سه)ملت را درمیان ملل پیدا کردیم . که اعتنابآیین آنها و بکتابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هرکدامی از آنهارا برضد همدیکر ومخالف آن دوکروه آخر سخن میکویند وآنهارا تابعان ❊ موسی وعیسی ومحمد ❊ علیهم السلام یافتیم که شرح حالات واطوار ومعتقدات آن سه طایفه رابابد بفهمیم وتکلیف خود را درقبول کردن آیین یکی ازان سه معین نماییم و واسطهٔ میان خود وصانع قدیم راشناخته توسل بوی جوییم *

چون این سه کروه رادر موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میکوید بعد ازموسی مسیح آمدو کفت مرا واسطهٔ خودتان

بخدای دانید . واسلامیان کویند محمد پس از عیسی آمد و وساطت خودرا بحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت واکنون او واهل بیت وجانشینان اورا وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست *

چون موسی وکتاب اورا علی الاجمال هرسه کروه قبول کردند ومحل اتفاق برای این سه خصم متنازع است اکرچه اسلامیان را درحق کتابی که بانجناب منسوب است سخن هست . ولی بقدریکه تصدیق ازآن کنند متفق علیه ومیزان فصل وحسم نزاع تواند بود . واکر بکلی نیز نزاع آنها را برندارد یک قدری ازبنیان کار را محکم تواند کرد که اساس حقیت دریکی ازآن سه کروه فی الجمله معلوم کردد تابعد ازان به بینیم بادلائل خارجیه وبراهین دیکر کدام یک ازآنها براثبات مدعا قادر خواهد شد *

❊ شخص بیکانه ❊

دراین هنکام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه کانه بود پروتستانی بمیان آمد وکتابی را بیرون آورد وسخن از بطلان اسلام وحقیقت آیین عیسوی را درمیان نهاد . ولی آیین عیسی را درخارج ازجملهٔ آیینهای متداولهٔ درمیان انجیلیان که میدانستیم بیان کرد

اکرچه عیسویان آنطائفه را قبول نداشتند وآنها را ازاهل بدعت دانستند ولی چون اسلام را ازبسیاری دشمن باکی نیست وشمشیر برهان الهی رابتوانایی دردست دارد او را نیز در صف عیسویان نشاند وازراه توسع او رانیز عیسوی نامید . اکرچه درواقع ممکن است هیچکدام عیسوی حقیقی نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن برخلاف یکدیکر کویند وهمدیکررا مردود دانندهمه درراه حقیقی مسیحی نخواهند بود *

آنکاه یکی ازآن عیسویان تازه بوده که بارا دری از ما سخن

از امر دین بمیان آوردند وآغاز بر مصاحبت و کفتکو کردند *
پس ساعتی کوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
ومقدمه بر مقصود ما نیز تواند شد *

عیسوی پروتستان از مسلم پرسید

آیا شما عیسی مسیح کلمة الله وروح الله را قبول نکرده اید وقرآن و پیغمبر
شما در جاهای بسیار اورا تصدیق وتمجید نکرده است واز آمدن
او خبر نداده است ؟ *

مسلم

تو مکر صحبت میزان الموازین را نشنیدی وندانستی که اکنون سخن
در تعیین دین حق در میان سه کروه است وچون بوکالت فضولیه
از جانب عیسویان با من کفتکو آوردی ومن ترا قبول کردم باری
بطرز محاوره وآداب مناظره سخن بکوی . هنوز دعوای شما
با موسائیان حسم وفصل نشده بقرآن و پیغمبر ما و تصدیق وتکذیب
از ما تمسك نمیتوانید جست . میدانی که میزان دو خصم منازع محل
اتفاق آنها است وما سه کروه اکنون را در موسی وتوریة اتفاق
اجمالی داریم *

عیسوی

بسیار خوب از همان توریة وموسی آمدن عیسی واطوار او وابن الله
بودن او و دیکر مطالب خود مان را مبرهن میداریم ومحتاج بتصدیق
قرآنی هم نیستم *

مسلم

آفرین بر تو خیلی ممنون میشوم از شما که از عهدهٔ این سخن برآیید
ولی هرچه میکویی از روی انصاف بکوی وهرچه می آری از روی
انصاف بیار *

1870 عیسوی

بچشم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در یکهزار وهشتصد
وهفتاد سال پیش از این با علامات وآثاری که در کتب

عهد عتیق یعنی توریة وکتابهای دیکر انبیا نشان داده بودند
متولد شد واز او معجزات بسیار نیز بظهور آمد وجمعی از سعادتمندان
بانجناب ایمان آوردند واین امر در کمال وضوح است *

مسلم

در توریة ومانند آن چکونه خبر داده اند بطور صریح وآشکاری
علامات وآثار عیسی را نوشته اند ومع ذلك بنی اسرائیل وعلمای
یهود اورا انکار کردند ؟ *

عیسوی

آری کتب متقدمه در جاهای بسیار از عیسی خبر داد باوصف آن
انکارش کردند واذیتها نمودند وبالآخره بدارش کشیدند *

مسلم

عجب است که با آنهمه آشکاری کار در عیسی واخبار صریحهٔ صحیحه
از کتب سماویه وظهور آنکونه معجزات وخوارق عادات اورا انکار
کنند وکذشته از انکار درصدد آزار او برآیند راستی عقل در تصور
وقوع این امر قدری ایستادکی میکند ! *

عیسوی

چرا عقل تصدیق نمیکند این کار در نهایت وضوح است واز اینکونه
وقوعات در دنیا بسیار شده است *

مسلم

بسیار خوب اکنون بکو ببینم در کجا خبر عیسی را بطور صریح
وآشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تأویل وتوجیهی
نباشد ؟ *

عیسوی

چه میکویی درصورتیکه بنای انکار وعناد شد هرکونه تأویل
وبهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند ولکن عیسی در باب
پنجم یوحنا صریح کفته است که اکر موسی را باور میکردید هرآینه
مرا باور می نمودید زیرا که او در حق من نوشت *

مسلم

تومیکفتی آیات بسیار در تورية وغیرآن بطور آشکاری درحق مسیح وارداست حال ازقول عیسی درانجیلی که بعد از او نوشته اند وحال آن معلوم نشده است دلیل میکویی وماشرط کردیم که بجزازتورية دلیل نکویی که هم اکنونرا محل اتفاق مااست وهم یهودرا جای حرف باقی نمیماند *

عیسوی

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ماتفصیلی دراین باب نوشته شده است ومیتوانید بانجا مراجعت نمایید فقط بنانبود که شما عیسی وانجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

مسلم

اکر آیات شما ازتورية وغیرآن درحق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثرآنها صریح درحق پیغمبر آخر الزمان است وهیچ ربطی بعیسی ندارد وتفصیل آنرا « میزان الموازین » نوشت اکر بخواهید رجوع بآن کنید . وانیکه میکویی بنابراین نیست که شما عیسی وانجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید بااینکه عیسی وانجیل شما را هرکز نمیتوانیم قبول کرد ومع ذلك اسکات یهود نیز فرض بزرك شما است *

عیسوی

بحث ازآیات واخبار کتب عهد عتیق را دراینجانکنیم ازمیزان الموازین میتوان فهمید که چکونه بیان آنهارا میکند فقط معنی سخن آخری شمارا نفهمیدم که میکویید عیسی وانجیل شمارا قبول نداریم مکر عیسی وانجیل ماوشما یکی نیست ؟ *

مسلم

آشکار است که درمیان عیسی وانجیل ماوعیسی وانجیل شما فرق بسیار است واز زمین تا آسمان باهمدیکر تفاوت دارند *

عیسوی

این سخن تازه‌کی دارد ماتاحال نفهمیده بودیم که دوعیسی ودوانجیل بدنیا آمده است ! *

مسلم

خیلی چیزها هست که خیلی آدمها نفهمیده اند اکر بخواهم تفصیل این مطلب را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد . همینقدر میکویم عیسی ما که عیسی واقعی وحقیقی است بندهٔ خاضع وخاشع خدا وعبد مخلوق ومرزوق اواست پیغمبری است ازاولی العزم مبعوث شده بر بنی اسرائیل تنها . که در زمان معلوم متولد شد ودعوت کرد و بشارت داد بر بعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه ازمیان رفت بدلالت انجیل موجود مسیحان ومعلمان دروغکوی پیدا شدند وآیین او را تغییردادند وسخنهای اورا تحریف نمودند وبشارتهای اورا درحق پیغمبر ما پنهان کردند واوصیای حقیقی او بسبب غلبهٔ جهل ونادانی که عالم را فراکرفته بود پنهان شدند . اکنون اکر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم وتصدیق کرده ایم ومنکر اورا کافر میدانیم . واکرغیراین است واو پسر خدا ودرذات خدا است وتعین خدا است پس مارا معذور از ایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که ماباآن توحیدی که نمونهٔ آنرا درمیزان نخستین « ازمیزان الموازین » توانی دید داخل دردائرهٔ شرك والحاد نتوانیم بود . وجدا بودن انجیل مصدق ماباانجیل شماکه بعد ازعیسی نوشتند ونمیدانیم چکونه نوشتند وتحریفات دراصل وترجمه‌ها کردند ازاینقرار که خدمت شماعرض کردم معلوم خواهد شد . دیکر نکویید چرا دوعیسی ودوانجیل میکویید *
میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اکرچه وقت تنك است وراه من دور *

عیسوی

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را باخر برسانیم . بکویید به بینیم

چه خواهید کفت *

مسلم

شخص بسیار خوش صورت ومستوی الخلقهٔ ایستاده وچند آیینه کذاشته ایم که اورا بنمایند بجههٔ اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آیینه اورا نتوانیم دید . وآیینه های مذکوره بیك طور نیستند اولا در بزرکی وکوچکی اختلاف دارند و ثانیا یکی ازآن آیینه ها بزرك ومستقیم است وصافی وروشن و بعض دیکر با اینکه بزرك هم باشند کج نما ومعوج ورنکین است و بعضی کوچك است و باوصف کوچکی مستقیم هم نیست واز اعضای شخص خارج یك عضورا مینماید لکن با معوجاج یارنك شده یاتاریك یابزرك از اندازهٔ خلقت و بااین حال تمامی آن آیینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل رامینماییم وآنطوراست که مامی نماییم *

حال عیسی نیز بی کم وزیاد چنان است که یکی ازصاحبان مذاهب عیسویه واسلامیان اورا مطابق باواقع ونفس الامر شناخته اند وباقی دیکر در شناختن وشناسانیدن او در غلط هستند وهرچه میکویند باطل است . پس نمیتوان کفت که عیسی ما وپروتستانها وعیسی کاتولیك ورومها وعیسی ارمنیها ولاتینها وعیسی یعقوبیها ونسطوریان همه یکذات است . بعلت اینکه عیسی درخارج بجز یکی نیست واینها اورا باطوار بسیار مختلف بیان میکنند *

عیسوی

دیکردرخصوص عیسی چه میکویید این سخن راقبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت وازآمدن او خبرداد ؟ *

مسلم

از قبول کردن مااین سخن را بشماچه فایده میرسد . اکنون ما می کوییم همانطوری که شما کفتید موسی درخصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هرکونه نوشته در آن خصوص بیاوری مانیز بدآنکونه وصریحتر از آن را خواهیم آورد . واکر موسی

درحق عیسی نوشت درحق عیسی مانوشت نه درحق عیسی شما *

عیسوی

پس چه طور شد که بسیاری ازعیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را مبدا نستند اورا قبول نکردند کاهی جنك با او کردند وکاهی که عاجز ماندند جزیه وباج وفدیه دادند با اینکه شنیده ایم که شما میکویید پیغمبر شما معجزات وخوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

مسلم

این کار هما نطورشد که شما میدانید وآنطور شد که میکویید یهودان اخبار صریحهٔ کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند ومعجزات وخارق عادات بی شمار نیز ازاو دیدند مع هذا انکار کردند ودر صدد آزار او برآمدند *

عیسوی

پس صحبت ما باشما در یك مجلس تمام نشود برادرانه دراین مطلب کفتکو خواهیم کرد . وخواهش دارم مجلسی دیکر برای تتمهٔ این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر ازین صحبتها که موجب بصیرت درامر دین است نخواهد بود

مسلم

اکر واقعا تعصب وتعندرا ازمیان بردارید و بادل پاك قدم بمیدان محاوره بکذارید وسخنها را منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شمارا دارم ودراین مجلس که خواهیم کرد بعض سؤالات را از شما توانم آورد *

معیار هفتم

درمجلس دویم عیسوی بمسلم کوید

شما کفتید که دراین ملاقات بعضی چیزها ازمن سؤال نمایید اکنون بکویید که ازچه مقوله خواهید پرسید تامن بقدریکه توانم درابراد

جواب اقدام کنم *

مسلم

درخصوص عیسی میخواستم بفهمم که واقعا چگونه دانسته اید آیا پیغمبر بود یا خدا و پسر خدا است ؟ *

عیسوی

عیسی را پیغمبر نمی گوییم عیسی خدا است وظهور خدا است وتعین خدا است وابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفت ﴿ ابوت و بنوت وروح القدس ﴾ مانند ظاهر شدن بی صورت است در سه صورت *

مسلم

در توریة که میگویید الهامات الهیه است وخبر عیسی در آنجا موجود است بعضی آیات در آن هست که دلالت بر آمدن پیغمبری بعداز موسی دارد وصاحب میزان الحق شما آنها را بعیسی تأویل میکند پس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید گفت ونسبتهایی را که در حق او گفتید سخنانی است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید بیان کنید *

عیسوی

راست است در توریة بلکه در انجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت بر پیغمبری مسیح دارد لکن در انجیل بیان الوهیت وابن الله بودن اورا آشکار ساخته است · همچنانکه باز در میزان الحق ما در صفحهٔ یکصد وهفتم این مطلب را مشروحا میگوید *

مسلم

سخنهای شمارا پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق نمودی وانگاه از الوهیت او سخن آوردی پیغمبر خدا نمی شود وخدا پیغمبر نمیشود در جایی عیسی را پیغمبر فرستاده شده بر بنی اسرائیل تنها میگویید همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند · واز یکطرف نجات جهان وجهانیان را از گذشتگان وآیندگان براو مخصوص میدارید و براو منحصر میکنید ! *

از یکطرف خدا را واحد وموصوف بصفات کمالیه ومنزه از هر گونه نقص وتغیر حال میگویید · واز اینطرف اورا ثالث ثلثه می نامید نسبت ابوت را برا وجاری میکنید و پسر از او تولید میدارید · در جایی انکار نسخ در کتب عتیقه را آورده عیسی وانجیل را تابع ومؤکد توریة وشریعت واقوال موسی میشمارید · ودر انجیل هم مینویسید که یکحرف از شریعت به بقای زمین وآسمان برداشته نخواهد شد · واز این سوی یك حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارید · که بعضی از این منشا قضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسد · ونیز شما پروتستانها که تازه تشریف آورده اید زیر همهٔ آداب وقوانین انجیلیان وتوراتیان زده اید وانجیل را عنوان کرده بدلخواه خودتان آیین وآدابی مقرر میدارید · راستی سخنان شمارا سخت پریشان وبسیار سست می بینم · ویکی از شما را تاکنون برنخوردم که حل این اشکالات واعتراضات را که بر شماها وارد است تواند کرد *

عیسوی

این سخنها خیلی طول وتفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمای ما درخصوص معنی تثلیت نوشته اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه · وکسی را نمیرسد که در انفهام سخنی گوید همچنانکه میزان الحق ما در صفحهٔ صدوسیزدهم بیان این مطلب را کرد *

مسلم

در صحبت با شما مگر انصاف وبی غرضی را شرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی را که در مقابل مثل من کسی که بجز حقیقت گویی وحقیقت جویی مقصودی ندارد میگوید باملاحظه وتأمل بگوید بهتر است · بنابرین نیست که هر کس در مخالف توحید وخداشناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد وبگوید این مطلب منتهی بذات خدا است وهیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند وگفتگو

درآن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ
خردمندی قبول نتواند کرد . مکروصابای ﴿ سیل ﴾ نام را
که از علمای شما است واوقرآن را ترجمه کرده است نخوانده
کهدرآنجا بعیسویان میکوید (اولا) از جانب شمادر حق مسلمانان جبر
واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورید
زیرا که ایشان ازا بلهان واحمقان نیستند *
این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیکوید که اکر مانند آن
سخن را در اعتراض براو بیاورند بناچار اسکات وقانع شود . یعنی
چون سخن اورا بعینه براو وارد کردی ازایراد جواب درماند *

﴿ عیسوی ﴾

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را درحق
من روا میدارید اعتراض شما برعیسویان دراین مطلب چیست وسخن
حسابی شمادر این مقام کدام است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

شما از اطوار ملل وادیان قدری آکاهی حاصل کرده اید ودین
زرتشتی را میدانید والبته کتابهای ایشان را که زند وپازند است دیده اید
که آن کتاب را از جانب خدا میدانند وخدا پرستی وتوحید خدا را
منحصر بخود شان میکنند ومع ذلک آتش را میپرستند وما وشما
آنها رابت پرست کفته ایم . اکنون اکر آنها بشما بکویند که ظهور
خدای واحد در حقیقت نار به سری است از اسرار ذاتیه خدای
وکسی را نمیرسد که دراین مقام سخنی کوید زیرا که این امری است
مخصوص ومنسوب باسرار ذات خدا وآدمی نتواند که ذات پاك
خدا را بفهمد واحاطه وتصرف درآن کند . شما را در جواب
زرتشیان چه سخن خواهد بود ؟ *
وهمچنین سخن سایر بت پرستان ودهریه وکسانیکه طبیعت را رب
میدانند که جمله آنها را جای ایراد برشما از اینقوله سخنان هست .
پس واضح است که این مطلب شما چه درتثلیث وچه در ابوت

وبنوت وچه در استحسان عیسی در ذات خدا ومانند اینها
مطلبی است مغایر باتوحید ومنافی باتقدیس وتنزیه وکبریای الهی .
وهیچ خردمند موحدی مانند این سخنان ناشایست را درحق خدا
وخاصان خدا روا نخواهد دید ونخواهد پذیرفت . وهر کتابی را
که آنکونه سخنان را بیاورد کلام والهام الهی نتواند دانست *

﴿ عیسوی ﴾

راستی این بحث بسیار باریك است شما این بحث را دراین مجلس
متروك بدارید اکنون اکر از سخنی دیکر در امور دینیه مناسب
میدانید باهمدیکر صحبت میداریم *

﴿ مسلم ﴾

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن تباهی وقت را
نیز جایز نمیدانم وصحبتی که با انصاف نباشد بجز اضاعه وقت
حاصلی ندارد دراین مطلب تثلیث برخطا بودن شما آشکار است *

﴿ عیسوی ﴾

نسبت بی انصافی را بما ندهید که ما هرکز این نسبت را درباره خودمان
قبول نمیکنیم ومقصودی بجز بیان حق وفهمیدن حقیقت مطلب
نداریم *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب میکویید اما سخن تنها بکار نباید هرکس این صفت نصفت را
ملکه نموده است ودر همه مواد جاری میدارد مرد تمام است
وهمه نجات با او است . بهرحال قدری هم باشما صحبت
توانم کرد لکن چون وقت نماز است شما چند دقیقه در اینجا آرام
بدارید تاخدمت شما برسم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ در مجلس سیم مسلم بعیسوی کفت ﴾

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام اعتراف بگناهکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه از قران نیز استنباط میشود وشخص گناهکار چگونه شفاعت جهان را تواند کرد . وچون مسیح گناهکار نیست نجات جهان را در او منحصر میدانید *

عیسوی

چنین است ودر «میزان الحق» مانیز بیان این مطلب شده است وهمین مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشرنا چار مصدر خطا وگناه تواند شد . ونجات دهندهٔ جهان همچنانکه در انجیل وارد است منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

مسلم

دلایل میزان شمارا دیده وهیچ قوتی در آنها پیدانکرده ام زیرا که حال انجیل وتغیرها وتحریفات اورا اصلاً وترجمةً شماهم میدانید وماهم میدانیم وچنان میدانم که «میزان الموازین» مجعول بودن انجیل وتحریفات آنرا بدرجهٔ وضوح رسانیده باشد . وگذشته ازاین سخن لااقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود . خصوصا که میزان کار در نزاع دوکس محل اتفاق ایشان است باز از توریة میتوانید دلیل بیاورید . علاوه براین از انجیل شما دلیل داریم که عیسی نیز اعتراف بگناهکاری میکند . وهمین سخنان متناقض است که دلیل برمجعولی انجیل تواند شد *

عیسوی

از کجای انجیل برگناهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطرم نمی آید باینکه مکررا انجیلها ونامه‌ها ورساله‌های آنرا ازاول تاآخر خوانده ام *

مسلم

مسیح همچنانکه روزه میگرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل درمواضع چند نیز آورده اند . درباب سیم لوقا میگوید هنگامیکه مردم غسل تعمید میگرفتند عیسی نیز چون تعمید یافته ونماز کرد آسمان کشاده

شد . ودر آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد وشاگردان را نماز آموخت . وگویا تمامی عیسویان درنماز گذاردن عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند . لکن شمارا نمیدانم اگرچه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید ومحدث دانسته اید واکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید . وچون درنزد ما وجملهٔ عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد ونماز همان است که در انجیل است وامروز شماهم آنرا معتبرمی دانید اکنون به بینیم نمازی که میکرد چگونه است *

کلمة الله عیسی در نماز چنین میگوید . ای پدر ما که در آسمانها هستی نام تومقدس باد . ملکوت تو نازل باد . ملکوت توچنانکه در آسمان است در زمین نیز چنان باد . روزی امروزهٔ مارا درامروز ده . گناهان مارابه بخشای چنانکه ماگناه کنند گان برخود را می بخشاییم . مارا داخل اغوا وگمراهی نکن . تاآنکه مارا ازشریر رهایی دهی . چون ملکوت وقدرت وعزت ابدا تراست . آمین *

عیسوی

راست است عیسی در چندجا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای مزبور را خوانده باشد *

مسلم

این است که من درخصوص رعایت شیوهٔ انصاف تأکید دارم شمامیگویید انصاف باماهست لکن اگراز انصاف بپرسیم گوید نیست آنجناب چنانکه درفصل ششم متی نماز را بیان کرد وبتأکید امر باقامهٔ آن نمود البته خودعامل برآن بود وحاشا ازعیسی که عالم غیرعامل باشد *

عیسوی

راست است ازجناب مسیحی باقتضای بشریت وحکم ناسوتی که داشت بعضی چیزها ظاهرشده است . روزه گرفت ونماز کرد گرسنه میشد سیرمیگردید میخوابید بیدار میشد سجده بخدای مینمود ومعجزه می خواستند میگفت بجز علامت یونس بن متی که ذوالنون پیغمبراست

معجزی بر من داده نشد . وکاهی عاجز ودرمانده میکردید همچنانکه یهودان انقدر آزار ها در حق او کردند وهمه تحمل کرد وقدرت خود را ظاهر نمود . ومانند این کارها که معین است از او دیده وشنیده شده است . لکن امر آنجناب عجیب وعظیم وجنبهٔ ملکوتیت والهیت او هویدا وغالب است . وفی الواقع کار مسیح سری است از اسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد . اما کیفیت دعای مذکور را باور بکن که من نمی دانم وتصدیق وتکذیب آنرا نمیکنم واز روی انصاف این سخن را میکویم *

مسلم

چون شما این اسرار را نمیدانید ورفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید چرا مراجعت بمسلمانان نمی نمایید . که هم توحید وخدا شناسی را برای شما بیان کنند بطوری که هرکز توحید بان شایستکی نشنیده باشید . وهم نبوت وبیانات اطوار آنرا وهم ربوبیت وپیغمبری عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خود تان آورده اید وهمچنین تفسیر انجیل وسایر کتب کتاب یعنی «بیبل» را وتعیین صحیح وسقیم از آنهارا بیك قاعدهٔ کلیه . وهکذا جملهٔ اطوار دین وحقیقت کار وعلل واسباب این همه اختلافات را . که خدای جهان در روی زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت . ومتناقضات اعمال واقوال انبیا واولیا وسر کلمة الله وسر کلیم الله وسر روح الله وسر ذات الله وهرچه از معقول ومنقول در امر دین وخدای پرستی تصور توان کرد . جملهٔ آنهارا علمای دین مبین اسلام برای شما چنان کویند ومشروح دارند وکشف کنند وشمارا بشرط ایمان وتقوی از علم الیقین بعین الیقین واز آنجا بحق الیقین رسانند که مسیح وخدای مسیح از شما خشنود شوند . دلهای شما از تنکی بازرهد . چشم شما بینا کردد . کوش شما شنوا شود . مهر از دل شما برداشته شود . ومهر ومحبت حقیقیه بر آن بکذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میکویم . بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجز آن نیست کوش بسخنانی که انس بر شنیدن آنها کرفتهٔ نکن بادل پاك تدبر نمای وانصاف بده واکر شکی واشتباهی داری فهمیدن وتحقیق آنرا بتعند جایز مدار که عناد وتعصب از شیطان است وهیچ شکی در امر دین بالتعند زایل نکردد *

«میزان الموازین» را از روی بصیرت مطالعت کن اکر اشتباهی وارد کردی از اهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن برآی . خود را برای روز جزا آماده دار وبدان که در آن روز پشیمانی سود ندهد *

بالجمله اکنون از بقیهٔ سؤالات که درمیان داشتیم کفتکو کنیم وکیفیت اقرار انبیا بر کناهکاری خود شانرا بمیزان الموازین محول داریم . شما یعنی پروتستانها کفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد ودر قرآن نیز نفی از وقوع معجزات وارد است احادیث هم معتبر نیست . در اینصورت اکر مثل این سخن را یهودان بشما کویند . که عیسی معجزات نیاورد وباوجود قول عیسی که بجز علامت ذوالنون بمن چیزی عطا نشد آنهم اکرچه وقوع ندارد اکر باشد نیز دلیل بر معجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا در همه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند وعیسی بقول شما کشته شد وبعد از سه روز از قبر باسمان رفت از اینقرار پس در حیات خود هیچ معجزه از او ظاهر نشده است واحادیث شما که عبارت از انجیلها ونامه ها است معتبر نیستند . در اینصورت شما در جواب چه میکویید با اینکه در قرآن آیتی در نفی صدور معجزات پیغمبری نیست وشما از آیات نفهمیده دلیل می آورید چنانکه میزان الموازین تحقیق آنرا در جواب میزان الحق کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میکویید *

عیسوی

شما مرا می خواهید بزور رکاب بکشید . من میخواهم شمارا هدایت براه نجات کنم ورستکاری وحیات ابدی را بشما نشان دهم . حال شما مرا باسلام دعوت میکنید . وپس از همهٔ تفصیلات سخنان یهود را که لجاجت وعناد وجحود وبی ادراکی آنها آشکار است در مقام

اعتراض بر عیسویان می آرید ! * در قران خودتان نمیخوانید « لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود » سخن آنکونه دشمنان متعند را در مقابل کسی که ازروی برادری سخن میکوید میتوان آورد راستی از شما بعید است که ازقول یهودی برما اعتراض بیاورید *

مسلم

آفرین برتو یهودی نباشد هر کس میخواهد باشد میدانی که اینکونه جوابها ازمرد خردمند شایسته نیست . بسخن باید نکاه کرد نه بکوینده و جواب سخن را باید کفت نه بشیوهٔ جاهلان اعتراض برشخص کوینده درخارج ازمطلب آورد *

خوب سخن جوی چه جوی زمرد * نیکویی وفربهی ولاغری

انظر الی ماقال و لاتنظر الی من قال

عیسوی

مقصودم جواب نکفتن برشما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن راخوش ندارم خودشما هرچه میکویید بیاورید اکر جواب آنرا توانستم خواهم کفت واکر نتوانستم اعتراف میکنم ومدعی این هم نیستم که من همه چیزی رادر دنیا میدانم ومانند این ادعارا امثال ما نتوانند کرد

مسلم

بسیار خوب لکن شما کویا باهمهٔ بلندی خیال که در خود میکویید نمیتوانید از تعصب وغضب شخصانه بکذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که بشما اززبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی واین یکی رانیز علاوهٔ برمقاله نمای که آیا شما نمیکویید معجزات پیغمبر شمار ابجز زوجات واصحاب او کسی دیکر روایت نکرده است ؟ *

عیسوی

آری مکر شما در مقام انصاف انکار این کار راتوانید کرد مکر از روی حقیقت غیراین را اعتقاد توانید نمود ؟ *

مسلم

کرفتیم که این مطلب چنان است که میکویی فقط از شما میپرسم کماکر یهودان ومخالفان باشما درحق مریم وکفتهای اودر خصوص پسر پاك خود . وهمچنین در بکر بودن او و عصمتی که دراو میدانید . وخبرها وشهادتهای حواریان یاخواص اصحاب او ومانند آنها را درخصوص معجزات عیسی . بشمابکویند که همهٔ اینها که شما میکویید دروغ است ومخالف باقول صریح عیسی که کفت هیچ علامتی برمن داده نشده است . وتمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیلت دردلهای عوام الناس جایکیر نمودند . حتی کار بقتل عیسی کشید وپس از او آن کشته شدن واهانتهای منسوبه براورا اسباب مظلومیت اوقرار داده وانکسار قلوب را وسیله کردند . وانجیلها ونامه ها ورساله ها ازرأی وخیالات خودشان نوشتند . واز این مقوله سخنان که یهودان وغیرهم رانوانند بود شما رادرجواب ایشان سخن چیست ؟ *

عیسوی

راستی از شما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی دور بیندازید . عناد ونفهمی ولجاجت آنها آشکاراست . ومیدانید کسی که بنای کار خود را برتعند کذاشت هیچ مطلبی را برا وحالی نتوان کرد . ودر اینجا بمذاق شما دوشعری از شاعر ماهر خسروزاده حکیم ناصر بخوانیم *

کوردل را که مغز تیره بود * هیچ حالی فهیم نتوان کرد

دل کمراه پاك نتوان ساخت * سفهارا حکیم نتوان کرد

آنها همان کسان هستند که باوجود دانستن اخبار عیسی از توریة وباوصف مشاهدهٔ آنهمه معجزات وخوارق عادات از آنجناب مقدس انکار اورا کردند وروز بروز برانکار ولجاج خودشان افزودند وبالآخره نیز میدانی که چها کردند *

مسلم

بدنمیکویی ولکن پیشتر نیز بشما کفتم که مرد خردمند سخنی را نمیکوید

که اکر عینا آن سخن را در رد بر او بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد . حال مسلمانان بشما میکویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبر ما لجاج وعناد میورزند . وبا اینکه در کتب سماویه وبوسایط اوصیای حقیق وایمان آورندکان راستین عیسی واز راهبان ومقدسین عیسویه فهمیده وشنیده بودند . که آن پیغمبر عظیم الشان خواهد آمد . وباهمهٔ معجزات وکرامات وخوارق عادات اوخاصه مانند قرآن معجزهٔ ثابته وباقیه که هیچ عاقل باانصافی انکار معجز بودن آنرا نتواند کرد . وبعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدایی در بالای سر آنها بود . ایمان بآن جناب نیاوردند وباهمهٔ نخوت وغروری که داشتند عار جزیه دادن وخواری اعطای فدیه ودیکر حقارتهارا بر خود هموار نمودند وتصدیق آن پیغمبررا بر خود هموار نکردند . واکنون چکونه میشود که ایشان کذشته از اهل انصاف آنها زیر بار تکالیف اسلام بروند خصوصا که پروتستانهارا رؤسای آنها بترک اعمال وریاضات جسمانیه معتاد کردند وآنهارا از اعمال بازداشتند . درجواب این سخنان که بر شما وارد است چه خواهید کفت ؟ . اکنون اکر شما انصاف وتدین دارید ومقصود شما مطلب فهمی است . قدری از این مجاوبه صرف نظر کنید ودر کتاب ﴿ میزان الموازین ﴾ مطالعت نمایید بعد اکر لازم شد باز صحبت خواهیم کرد . باهمدیکر انشاءالله ملاقات میکنیم . شمارا بخدا اسپردم . آدیو *

﴿ معیار نهم ﴾

دلائل حکمتی وبراهین خداشناسی وقواعد توحید خدای واحد واحد وتوصیف ذات پاکش بصفات کمال وتنزیه وجود حق او از هر کونه تغیر وزوال وامتناع تطور واحد بسیط الحقیقة ازجهة ذات درسه طور واستلزام استجنان وتولید وتجزیه

در آن ذات مقدس هر کونه تغیر وحدوث ونقصان را . ببداهت عقل دراك وضرورت مستقیم ادراك . مارا راضی توانند کرد براینکه ﴿ عیسی ﴾ بن مریم علیهما السلام را . بندهٔ مخلوق وعبد مرزوق خدا دانیم . که عبادت خدای را بجای آوردی . نماز میکردی وروزه میداشتی وسجده مینمودی ومناجات وزاری باخدای داشتی . ودرجاهای بسیار میکفتی که اعمال من از من نیست بل از خدا یست که مرا مبعوث کرد . بل ابدا نسبت پدری را بخدای نداد که خدارا پدر کفتن هر کز روا نبود ﴿ وآنچه از این کونه مقولات انجیلیان آورده‌اند ازسهو یاتی است که از تعبیرات دعوت کنندکان بعد از عیسی ناشی شد واز ترجمه هایی است که تغییر دادند واکر انجیل اصل را پیدا کنیم خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ﴾ وباهمهٔ عبودیت وخضوع وخشوع که آنحضرت رابود مظهر ربوبیت خدا وآیینهٔ جلال وجمال الهی بود واینمعنی درجملهٔ خاصان خدای ومقربان احدیت برحسب درجات ایشان جاری وظاهر است *

﴿ العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة ﴾

عیسی روح الله کلمهٔ خدا بود وهست ودرنزد خدا بود وهست . ولی آن کلمه خدا نبود ونیست ونتواند هم بشود . زیرا که ممکن نیست کلمه نفس متکلم باشد . بل اکر حقیقت کاررا بفهمیم ممکن نیست متکلم نیز ذات زید باشد بعلت اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل واسم غیر از مسمی است بالبداهة *

﴿ بشهادة کل صفة انها غیر الموصوف ﴾

﴿ وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة ﴾

تمامی مشتقات از اسماء وافعال از فعل صادر وبرآن متفرع است ویا از مصدر که آن نیز فرع است از فعل . ملاحظه کن از قواعد صرفیه که حقیقت کار بر تو روشن کردد . از فعل تو که نَصَرَ است یانَصَر درهنکام یاری کردن این فعل از تو صادر کردد وهیچ مدخلیتی بذات وحقیقت تو ندارد واین فعل نصرت را لا من شیٔ

هست کردی و بوجود آوردی بعد ازآنکه نبود · پس به بین که ازآن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق کردید و برای دیگری نام منصور گفته شد و برآلت نصرت منصر صادق آمد · وهکذا تمامی افعال واسماء رانسبت بذات فاعل بغیر اینگونه بنود · وخدای آیات علامات شناسایی خویش را درمخلوقات برمخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه رابفعل متکلم توانی داد زیراکه فرعی است ازفروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است ازاوصاف متعددهٔ زید که آن زید ازجههٔ ذات متبارك ازتنزل درمقام اوصاف است یعنی ازجههٔ تنزل ذاتی وآن وصف نیست مگر صکریك ظهوری ازظهورات زید من حیث الظهور · واین مطلب را درخود آشکار توانی دید ·

وفی انفسکم افلا تبصرون

خود را بشناس تاخدای را بشناسی

خدای را ازآنگونه تکلم که درخود بینی تنزیه کن · خدای معرا ازحدود ومنزه ازصفات کم وکیف است · واو را زمان ومکان وجهة ورتبت امکانیه نیست · اثر صفت مؤثر را مانند است *

قل کل یعمل علی شاکلته

کلمهٔ خدارا حدود واعراض نیست · وکیف وکم وسایر حدود را درآن راه نی · وچون درمقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر گردد یعنی بظهور اشراقی یکی ازحروف آن کلمه راعیسی ودیگری راموسی وحرفی را ابراهیم نامند وآن کلمه ازیکی بیشتر نیست · وبرحسب ظهورات وتطورات درمقامات ومراتب او را اسماء والقاب پیدا گردد وکثرت حاصل کند · وبجههٔ جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند · تا آنکه نادانان را دانش آموزند وآن کلمه همان نقطه استکه تمامی حروف ابجادیه ازآن نقطه نوشته شد · وآن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع وایجاد الهی ازدوات رحمت کلیه وفیض ابدی خود برداشته ونام آنرا

نقطه علم نهاد · وجهان را بدان نوشت والی الابد مینویسد *

العلم نقطة کثرها الجاهلون

علم دانستن خدای وشناسایی او ودانستن صنع وآثار ودانستن اسما وصفات او ودانستن اطوار خلق ومخلوقات او وهمان نقطه است · که جهل جاهلان واقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد · واز آن نقطه درسلسله های طولیه وعرضیه کتابها نوشته شد وکلمه های بسیار پیدا گردید *

خدای توانا درابتدای آفرینش بجزیك کلمه بیشتر چیزی نیافرید · وآن کلمه چنان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلیهٔ آن کلمه بیانش فرمودند وبلفظی که فرمودند بیان کنیم *

ان الله خلق اسما بالحروف غیر مصوت وباللفظ غیر منطق · وبالشخص غیر مجسد وبالتشبیه غیر موصوف وباللون غیر مصبوغ · وبالبصر غیر محسوس بریٔ عن الامکنة والحدود مبعد عن الاقطار · محجوب عنه حس کل متوهم *

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا · که آن اسم باحروف مصوت وقبول صوت کننده نیست · وبلفظ بنطق نیاید · وبشخص مجسد نیست · وبتشبیه موصوف نگردیده · وبرنگی مصبوغ ورنگین نشده است · باچشم محسوس نیست · ازمکانها وحدها بری است · ودور از جمله اقطار · حس هرصاحب توهمی ازاودر حجاب است *

اینکه گفتیم درابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا ناپدید است · همچنانکه انتها بی پایان است ودر حکمت مبرهن است که ﴿ مالا آخر له لا اول له ﴾ آنچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم دیروزی نیست وفیض الهی را آغاز وپایان تصور نتوان کرد · وبالجمله اگر بخواهیم ازکلمهٔ خدای بی پایان وازکلمات تکوینیهٔ اوتعالی که حروف طولیهٔ آن کلمهٔ ازلیه وآینه های نماینده جمال الهی هستند در اینجا سخن گوییم ازمطلب بازمانیم با اینکه مارا کیت

سخنگویی در این میدان لنگ است وزبان بیان کنگ *

« قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی »

« انفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی »

در اول انجیل یوحنا میگوید « بود در ابتدا کلمهٔ وآن کلمه درنزد خدا بود وآن کلمه خدا بود » عبارتیست که آنرا تحریف کنندگان از انجیلیان تغییر دادند . واین تغییررا دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه را بمتکلم گفتیم . وتصور نمیتوان چیزی را که غیر ازذات خدا است هم در نزد خدا باشد وهم عین خدا باشد وهم غیر خدا باشد . وچنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدابود باضافه است یعنی دراصل انجیل . وواضح است که آن کلمهٔ خدابود . ویوحنا برای تاکید بعداز ان گفت واین یعنی کلمهٔ خدادر نزد خدابود . ولفظ بود نیز درانجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره در نزد خدابود وهست وخواهد بود . ونزد خدا که گفته شد نزد مکانی نیست زیرا که خدادر مکان نیست . وآن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین گفته شد این است که یوحنا میگوید « هر چیزی ازآن کلمه آفریده شد وهیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد وحیات درآن کلمه بود » زیرا که آن کلمهٔ خدای حی وقیوم بود ومظهر حیات وقیومیت الهیه بود « وحیات نور انسان بود » یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *

« اول ماخلق الله نور نبیك یاجابر »

« نور نیز در ظلمت درخشان شد وظلمت نوررا ادراك نکرد » یعنی استکبار آورد وانکار نمود وربوبیت ومظهریت ووساطت اورا نپذیرفت وموجب سریان کدورتها وشرارتها ونادانیها درمراتب امکانیه همین استکبار ظلمت گردید *

این ظلمت مخلوقی است که باقتضای قدرت وحکمت خدای آفریده شد وصاحب دولت وسلطنت بزرگی گردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیار در مخلوقات خود وبرای پیدا داشتن نور خود آنگونه

سلطنت رابا و عطا فرمود . واین مطلب مفصلی است که در بیانات علمای اسلام ازاهل حکمت وتوحید بیان کرده شده است . واگر اصل انجیل دردست بودی یاهمین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لااقل بی تحریف حاضر بودی وعیسویان بطور انصاف وبی غرضی آرامی خواندندی . واضح وآشکار میشد که چه گونه تحریف کرده اند اصل وترجمهٔ آنرا . باینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمهٔ ازعبرانی تواند بود . وآن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل گردید بزبان عبرانی است . که هیچ پیغمبری مبعوث نگردید مگر بلسان قوم خود وعیسی رالسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را ازراه مجاز انجیل گفته شود *

یوحنادر انجیل خود از اصل انجیل تبرکا پنج آیت رابطوریکه ترجمهٔ آنهارا آوردیم ذکر کرد بعد ازآن رابه بیان ازحالات مسیح میپردازد . وبرای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است . انجیل کتابی است آسمانی ومطالب اوهمه حکمتهای الهیه است وبیانات توحید واسرار خلقت وپند واندرز ونصیحت وشریعت وامثال وعبر ومانند آنها . نه اینکه روزنامهٔ احوال جسمانی از پیغمبری یامکالمات وافعال وحرکات از کسی که کتاب مذکور برای اودر حیوة وی نازل گردید وخود معلم آن کتاب بودی وآن کتاب مخاطبات خدا است باپیغمبر خود ندروایات وصی آن پیغمبر ازاطوار واحوال آن پیغمبر حال آنکه جملهٔ انجیلهای موجودة ازاین قرار است که گفته شد . ودرنزد شخص هوشمند نیز این مطلب آشکار است . نهایت کاراین است که درمیان بیانات احوال واطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان جای رفت وبرمردم چنان گفت یاچنان کرد وواضح است که از سخنانی که مسیح میگفت یك لختی از انجیل بوده است ولی سخن در این است که آیات انها نیز درحالت اصلیه باقی مانده اند یانه *

پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام توانند بود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه . که اکثریا احوال مترجمین وروات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که درصورت صحت ترجمه‌های حاضره غیرموثق بوده اند *

معیار دهم

اکرچه تحریف یافتن توریة وانجیل اصلاً وترجمةً مطلبی است که شخص دانشمند باانصاف اقدام بر انکار آن نمی کند ودر نزد اسلامیان نیز ازضروریات است . ولی چون صاحب میزان الحق این مطلبرا عنوان کرده وبزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف وتغییر راه نیافته . وپس از آن تمامی سخنان خود را براین اساس متفرع کرده است . بنابر این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار وچه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *

کذشته ازاینکه در اثبات اسناد کتب عهد عتیق وجدید عیسویان را سخن معتبر ومقبولی نیست واختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثر آن کتابها . ملل وطوایف یهود ونصاری کرده اند بعضی را که یکفرقه قبول نموده اند فرقهٔ دیکر آن راغیر معتبر دانسته اند * وبعض دیکر بعکس آنها کفته اند . ونیز درحق مؤلفین وجمع کنند کان کتب عهد عتیق وجدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواهد بتتبع خواهد دانست واکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم ومرعوام را فائده از آن ملحوظ نیست . وهر کاه تنها امر ترجمه وغرضهایی را که درامر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلاها بسر کتب وصحف آسمانی آورده اند . وکسانیکه از کار ترجمه آکاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کما هو بیان کنند وبناچار تغییر خواهد پذیرفت *

در اینجا کلام شیخ بزرکواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان وصاحب زیاده بردویست مجلد تألیف است شاهد این مطلب است که در کتاب « شرح فوائد » فرمود *

حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد ومتقدمین حکما از ایشان اخذ وتلقی کردندوچون منفرد شدند دراخذ کردن چنانکه مشائین ورواقیین را اتفاق افتاد « یعنی در فهمیدن معانی حقیقیهٔ حکمت خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند » بسی چیزها از فهم خود شان درك نمودند که بقواعد وحی الهی جاری نبود . خصوصاً متأخرین از حکما که بعلت مذکوره وبجهة اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند وبساشد که هرلفظی را جداکانه ترجمه کردند وخطا نمودند زیرا که معنی دربعض الفاظ از مجموع حاصل شد . چنانکه اکر لفظ « قسم بخور » را بخواهی ترجمه کنی وبکویی قسم بمعنی یمین است وبخور بمعنی کل معنی غلط خواهد شد زیرا که مراد احلف بود وتو کفتی کل الیمین یمین را بخور که این ترجمه از فارسی بعربی باین حال افتاد (انتهی) *

به بینید حال توریة را درخصوص تاریخ خلقت که درمیان ترجمه ها چه قدر اختلافات پیدا کردیده باآنکه عدد سال آنقدرها جای غلط واشتباه نیست وبااینکه این مطلب کار دین ومذهب نبود وغرضی برای تحریف درآن متصور نخواهد شد مکر آنکه مأخذ این اختلاف را همان مجعول ومحرف بودن کتب مذکوره بدانیم *

درنسخه های عبرانی ویونانی وسریانی توریة را اختلافات چنان است که ذیلا نموده آید *

یهودان از خلقت آدم تاظهور اسلام را « ۴۳۸۲ » سال کفتند *

جمعی از کاتولیك « ۴۶۲۶ » سال کفتند *

کروه رومیان « ۶۱۳۱ » سال کفتند *

ودر نزد بعضی « ۶۲۱۶ » سال معین کردیده وغیر اینهـا نیز اقوال در اینباب بسیار است *

از مشاهیر مورخین انکلیس « چنبرس » نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا در این زمان یعنی در سنه ۱۲۸۵ احمد حلمی افندی بترکی ترجمه کرد نوشته است . که چون بعضی از ملتهـا که توریة را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند ودر ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت خلقت آدم را تا زمان ولادت عیسی از روی این توریة که در دست است تعیین نمی توان کرد واطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *

ودر بعضی از کتب تواریخ وغیره چنـان نوشته اند که از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح در نسخهٔ عبرانی « ۱۶۵۶ » سـال معین میشود *

در نسخهٔ یونانیان « ۲۲۶۲ » سـال است *

ودر نسخهٔ سامریان « ۱۳۰۷ » سـال است *

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنـان است *

که در نسخهٔ عبرانی « ۰۲۹۲ » سال است *

ودر نسخهٔ یونانی « ۱۰۷۲ » سال است *

ودر نسخهٔ سامریان « ۰۹۴۲ » سال است *

والحـاصل اکر بخواهیم از اینکونه اختلافهـا ودیکر دلائل وقوع تحریف را در کتب مزبوره یکان یکان بیـاوریم کتاب بزرکی باید بنویسیم ومرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تفصیل وتطویل مانیست *

در مأخذ جمع وتألیف کتب عهد قدیم کذشته از اینکه اختلافات بسیار در میان طوایف اهل کتاب وتاریخ نویسان هست « جانملنز » نام که از علمای کاتولیك است در کتاب خود که در سنهٔ « ۱۸۴۲ »

طبع شده است مینویسد که نسخه های توریة وسایر نسخه های کتب عهد عتیق در دست قشون بخت نصر پایمال شد بعد از آن هر چند بتوسط عزرا روایات صحیحهٔ کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثهٔ انتیوکس پایمـال کردید . این مطلب را یکی از علمای اسلام برمن بیان کرد وکتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه های انجیل سخنی بیاوریم تا میزان پروتستانی را بفهمی وبدانی که برخلاف اعتقاد فرقه های اهل کتاب واهل علم ومفسرین آنها ادعا کرده است که همهٔ کتابهای عتیقه وجدیده صحیح است وبهیچ وجهی محرف نکردیده است ومقصودش از این سخن آشکار است . وکرنه خود اختلافات وسخنانی را که محققان مفسرین وعلمای عیسویه در وقوع هر کونه فساد در کتب مذکـوره کفته اند بهتر از من وشمـا میداند *

« هورن » نام مفسر انجیل چند آیات از انجیل وکتب توریة را محرف میداند چنانکه در جلد دویم از تفسیر خود نوشته است . ودر انجا فقط یکفقره را برای نمونه بیـاوریم تا جواب میزان پروتستانی را که میکوید تحریف را جهتی نبود که اقـدام بر آن کنند معلوم کنی *

در فصل یازدهم انجیل منسوب بمتی منویسـد که عیسی شروع بکفتار در حق یحیی کرد ومیرساند سخن را بدآنجا که کفت . یحیی از پیغمبری نیز بزرکتر است زیرا که او همان است که در حق او نوشته شده است « یعنی در کتاب ملاخیا » که « اینك من رسول خود را در پیشرو توخواهم فرستاد تا راه ترا ترتیب کنند » حقا بشما میکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتر از یحیی تعمیـد کننده ظـاهر نکردید اما در ملکوت آسمـا نهـا کوچکترین ایشـان از او بزرکترند تا آنکـه کوید اکر اورا قبول کنید آن همـان ایلیـا است که خواهد آمد *

در نسخهٔ عبرانی این کلماتی که عیسی از کتاب ملاخیا نقل کرده است واثبـات اخبار او را کرده است چنان است که « اینك من رسول خود را میفرستم تا راه مرا راست کند »

هورن نذکور دراینجامینویسد که در نسخهٔ قدیمه گاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش وبفهم که علت این تحریف چیست که چون در توریة اخبار یحیی وارد بود ومسیح تصدیق یحیی را کرد واورا تمجید نمود بطوری که اگر لفظ رانأویل نکنیم رتبت یحیی از مسیح بالاتر خواهد بود زیرا که گفت درمیان زاد گان اززنان ازاو بزرگتر کسی ظاهر نشد وعیسی نیز در جزو زاد گانست و ازآنطرف میخواهند عیسی را بخدایی منسوب دارند ۰ این است که عبارت توریة رامحرفا بعیسی نسبت میدهند وچنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خدا است آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتراست تمهید مقدمهٔ عیسی است ۰ اگرچه این مطلب را اگر تغییر نمی دادند ومی نوشتند که یحیی گفت عیسی ازمن بزرگتراست وپیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن در وضع تحریف و در علل واسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیااست ودرانجیل متی ازقول عیسی باستشهاد آورد دربعضی ازنسخه‌های قدیمهٔ عبرانیه بنحوی است که گفته شد یعنی لفظ «در پیشرو تو» نیست ودرترجمهٔ دیگراز توریة وکتب عهد عتیق وجدید که ازجانب جمعیت انگلیزی درسنهٔ «١٨٢٧» در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب «٣» ملاخیا که درصفحهٔ «٩٨٣» است چنین آورده است *

«اینك من رسول خودراخواهم فرستاداودرحضورمن راه راراست کند»

این ترجمه نیز مخالف باعبارت آن انجیل است که باکتاب مذکور دریکجا ترجمه وطبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی باکتاب مذکور حال انجیل را برما بیان تواند کرد که چگونه تحریف میدهند وعبارت مغایرباصل آن رابعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعدازآنکه عیسی میگوید درمیان زادگان اززنان بزرگتراز یحیی کسی ظاهر نشد وخوداز او تعمید میگیرد ومیخواهند اوراخدا و پسر خدا گویند تحریف ندهند چه کنند *

این است که درجاهای دیگر ازانجیلها بیحیی نسبت میدهند که درحق عیسی گفت بعد ازمن خواهد آمدآنکسی که پیش ازمن آفریده شد ولکن دراینکه جملهٔ این سخنها را دستکاری کرده‌اند حرفی نیست *

اگر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی درحق بشارت ازپیغمبر آخر الزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است ونمیتوانند بعیسی تأویل کنندزیراکه بقول آنها عیسی آفریده نشده است بل آفریننده است واگر بشریت اورا گویند آنهم که قطع نظر ازملکوتی او جسمی بودازاغذیه وازعناصر چهارگانه که طفل بود وباغذیه بزرك شد وباعتقاد مسیحیان مصلوب ومقتول گردید وبفوت وتبعیت ملکوتی آن جسم پاك از قبربرخواسته وبنزدخدارفت ۰ که تفصیل این مطلب رادرضمن بشارات ازانجیل خواهیم آورد *

والحاصل از همین یکفقره که جزئی تحریفی است ازتحریفات آنها حقیقت حال برتو روشن خواهد شد *

ولی این نکته راهم داشته باش که عیسی ازآمدن ایلیاخبر داد ۰ وچنان گفت که‌اگر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد ۰ وچون درترجمهٔ این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم درمعنی آن گفت که کارهای او ازایلیایی است که خواهد آمد ۰ واینگونه حلیات را درجای دیگر بیان خواهیم کرد *

چون آخر میزان دویم این نامه است بسخن از «ایلیا» درخاتمهٔ کلام مشام ادراك برادران روحانی راعطرناك کنم *

«لیکون ختامه مسکاوفی ذلك فلیتنافس المتنافسون»

درمیزان چهارم ازانجیل یوحنانیزاستنباط خواهیم کردکه در زمان عیسی علیه السلام بنی اسرائیل منتظر برسه کس بودند که عیسی بودی

وا یلیا و پیغمبری عظیم الشان که معلوم ومعهود درمیان خود شان بوده است وازاین عبارت که عیسی گفت « یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد اگر بفهمید » معلوم است که او فی الحقیقة ایلیا نبود اگرچه من حیث المظهریة ایلیابود . چنانکه درمثالهای توحید آوردیم وازدلائل دیگر نیزمبرهن است که ایلیا نبی بوده است که عیسی بشارت بر او میداد وبنی اسرائیل منتظراو بودند *

درانجیل آورده اند که عیسی علیه السلام راوقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تاریك شد ودر آخرین هنگام عیسی باآواز بلند ندا کرد که « ایلیا ایلیا لما صبختانی » که این سخن بزبان عبرانی است ودرمتی چنین ترجمه کرد که « اللهم اللهم چرامرا ترك نمودی » کسانی که درآنجا ایستاده بودند چون این سخن را شنیدند بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکند . تاآنکه میگوید دیگران گفتند باشد تابه بینیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید . وعیسی باردیگر ندا کرده روح را تسلیم نمود *

ازاین سخن بنی اسرائیل نیزپیدا است که ایلیای علی الشان درمیان ایشان معروف بوده است که درماندگان را اغاثت میکردی ویاری مینمودی واین همان ایلیا است که فرمود *

« کنت مع الانبیاء سراومع محمد جهرا »

دراین میزان برصاحبان بصیرت وادراك رجحان اختیار کردن دینی ازمیان ادیان ثلثه وکتب سه گانه وچگونگی حال کتابهایی که مأخذ مذاهب مختلفهٔ یهودان وعیسویان است فی الجمله آشکار گردید وتمام بیان درطی سه میزان دیگر گفته آید *

اگرمنصفانه به بینیم مؤلف میزان پروتستانی سخنان خود را بمغالطات آورد ومن بالطبع ازسخن گفتن بامرد غیرمنصف سخت رنجانم که هیچ چیزی درطبع انسانی چنان مؤثر نتواند بود که بداند کسی حقیت مطلبرا میداند ومع ذلك درهنگام مخاصمه میخواهد بغلط اندازی سخن گوید . فرضا میداند که درمیان

طوایف یهود ونصاری ودرمیان افراد علما ومفسرین درخصوص توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق درحق انجیل چه قدرها اختلافات هست ومیداند که کلا او بعضا ازآنها راجمعی ازخود اهل کتاب غیر معتبردانسته اند وکتابها نوشته اند . ومع هذا مینویسد که توریة وانجیل هرگز تغییرنیافته است وسهل است اگر کسی بگوید اخبار عیسی را یهودان ازتوریة برداشته اند غلط گفته است *

عجب است ازمؤلف مذکور که درصفحهٔ « ٤٥ » کتابش بعدازذکر آنگونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه برغیرآنها تواند بود استدلال میکند برعدم تحریف توریة باینکه « دیگرآنکه خدا بیهودان تأکیدا امروحکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب خود شان اضافت وکم ننمایند چنانکه درآیهٔ سی ودویم ازفصل دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان بمرتبهٔ متوجه نگاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات وحروفات هریك ازکتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند که مبادا یك کلمه وحرفی افراط وتفریط گردد » *

کاش که مؤلف حاضربودی واین سخن را بمشافهت بمیان آوردی ومن یکان یکان اختلافات وزیادتیها ونقصانهای نسخه‌های کتب عهدعتیق را برای اومی شمردم . وسخن خودرا که درحق مغالطهٔ اوگفتم بروی مبرهن میداشتم . چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای درخصوص تاریخ وغیره آوردم . وآنهمه تنها وتنها برای اثبات مطلب یقینا کافی است *

ازخدای درخواست می کنم که مرا وجملهٔ حق جویان را ازصفات بی انصافی وحق نشناسی نگاهداری فرماید نمیدانم تأکید خدا درمحافظت کلمات توریة بیشتر بود ویادرایمان آوردن بمسیح که موسی بانها وعده وبشارت اورا داد . وعجب است که آن گروه توریة را حرف بحرف وکلمه بکلمه حفظ کردند ومخالفت امرخدا وکلیم را ننمودند . ولی مانندعیسی کلمة الله

ناطقه را انکار آوردند وتمرد از امر الهی جستند *
راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف توریة ومانند آن پیدا کرده اند
که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت ومراقبت
در حفظ وعدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت
امر خدا را کرده باشند *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

بسمه مالك الملك والملكوت

میزان سیمین از میزان الموازین

این میزان برای سنجیدن سخنان میزان پروتستانی است که در خصوص انکار تحریفات در کتب آسمانی آنها وعدم وقوع نسخ وتغییر احکام در شرایع انبیاء عظام علیهم السلام ومانند آن آورده اند * واین میزان نیز مشتمل برده معیار است *

معیار نخستین

سخنان مؤلف را درخصوص اثبات صحت توریة وانجیل موجود ومانند آنها وعدم وقوع تحریف ونسخ در آنها را در کتاب میزان الحق او از صفحهٔ جهار دهم تا صفحهٔ پنجاه ودویم توانیم دید واز متن عبارات او پایهٔ سخنان او را توانیم فهمید * درآنجا آیاتی چند از قرآن بر صحت توریة وانجیل آورد که هیچ صاحب ادراکی درمقام استدلال باخصمی خودرا راضی نتواند کرد براینکه آنگونه دلیلی را که هرگز گواه بر مدعای اونیست در کتابی بیاورد که آن کتاب بدست هوشیار ترین ملتها در امر دین خواهد رسید *

برای یادآوری برادران لفظ آیات قرآن مجید را ﴿ که مؤلف در اثبات صحت کتب سماویهٔ موجوده آورد وبعضی از آیاترا نیز تماماً درج نکرد ﴾ در اینجا ذکر کنیم وحکم دلالت آنها را بر مطلب صاحب کتاب حوالت باهل ادراك وانصاف داریم *

آیت نخستین از سورة الشوری

وماتفرقوا الامن بعدماجاءهم العلم بغیابینهم ولولاکلمة سبقت من ربك الی اجل مسمی لقضی بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شك منه مریب * فلذلك فادع واستقم کما امرت ولاتتبع اهواءهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لاحجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه المصیر *

آیت دویمین ازسورهٔ عنکبوت

ولاتجادلوا اهل الکتاب الابالتی هی احسن الاالذین ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون *

آیت سیمین ازسورهٔ مائده

الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مر مؤلف را ازآیات مزبوره بر مطلب خود چنان است . که مقصود از اهل کتاب درقرآن مجید یهود ونصاری است کتابهایی که برآنها نازل گردید بشهادت قرآن بجز توریة وانجیل نیست که میفرماید ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة وانجیل که در نزد یهودان وعیسویان است کلام خدا ووحی الهی است وتحریف و تغییر نیز در آنها واقع نشده است . وچون دراین انجیل جملهٔ سخنان ومعتقدات ماموافق تفاسیر وتأویلات ماموجوداست لهذا انجیلیان در راه صواب هستند . وآنچه اسلامیان ازروی بهتان وافترا در محرف بودن یاالعیاذ بالله در مجعولیت توریة یا انجیل سخن گفته اند باطل است ودعوایی است که دلیلی برآن ندارند *

سخنی است رنگین واستدلالی است شیرین . هرگاه عیسویان رانیز بدینگونه براهین پروتستو کرده اند در محکمهٔ عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهدبود . تازوداست آیین پروتستانی را بپذیرند که فردا درآن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد بازخواست نشوند ودرمیان ملتها رسوانکردند . آفرین برادراك شما آفرین برسخندانی شما والحاصل کویا مؤلف رادر مورد سخنکویی اشتباه شده است *

میتوان کفت که دورنیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است وعدم دلالت آیات قرآنی را برمطب خود بخوبی میدانسته است لکن چون هدایت مسلمانان بیچارهٔ کراه بصراط مستقیم پروتستانی امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی شوند وعلی التدریج اسباب یکی بودن که درجهان فراهم آیداین است که استدلالی ازقرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه برمطلب داشته باشدو خواه نداشته باشد . همینقدر عوام آنها بشنوند که قرآن نیز توریة وانجیل راتصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواندآمد *

ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه ازخدا است والهام خدا است وکلام خدا است چه مدخلیت وکدام مناسبت رابتو وانجیل محرف تو وانجیل مغیر تو تواند داشت . اکراز قرآن میخوانی چرا آیات تحریف رانمی بینی ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پیش از این توریة وانجیل برای هدایت مردم نازل کرد بدلکن کدامین انجیل وتوریة است که بدانکونه نزول آن را بتوانیم شناخت *

﴿ افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض ﴾

انصاف ازتو میخواهم که آیامرد آکاه بادراك تواند کفت که این توریة وانجیل حاضر کلام خدا ووحی خدا است . اکر انصاف دهی واز عیسی وخدای عیسی شرم آوری خواهی کفت نی *

مکرخود نمیدانی که بسر نسخه های توریة چها آمد ودردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدا ازان عزرا بعضی از آنها را وروایت نقل

خود راروایت کرد آنها نیزدر حادثهٔ انتیوکس تباه شد . مکرمآخذ انجیلهای چهارکانه ویابلاهایی را که مترجمین واهل تأویل بسر آنها آوردند نمیدانید . مکر تصحیحات متعددهٔ آنهارا نداننستید *

مکرمعنی وحی والهام الهی رادرنیافتهٔ . انجیل اکر بعیسی نازل شد عبرانی است وآنچه درآن انجیل است تعلیم است وبشارت که ﴿ انکلیون ﴾ رامعنی چنان است ومقصود تعلیم جاهلان است وبشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریة حاضر نیزاخبار اوموجود است . این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام وبعضی ازاعمال وکارهای اواست تازمانی که باعتقاد شمامصلوب کردید *

مکرنمیدانید که روایات صحیحهٔ حواریان درانا جیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام والهام خاص خدای . مکر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی وآنچه از ایشان باتصال سند بدست مارسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شدهٔ برعیسی چنانکه این سخن درحق اصحاب وایمان آورندکان برپیغمبر مانیز جاریست . مکر نمیدانید که انجیل متی را او خود بعبرانی نوشت وبه بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد وازآن انجیل اکنون خبری درمیان نیست وصاحب ترجمهٔ یونانی آنراتاکنون معلوم نکرده اند که کیست وحال اوچیست ! *

مکر نمیدانید که این انجیلها را مأخذی صحیح دردست ندارید وچه قدر اختلافات در روایت اصل آنها ودر تعیین ترجمان واختلاف اهل ترجمه های آنها درمیان فرقه ها وطوایف عیسویهاهست *

ازاحوال واقوال فرقه های عیسویه واختلافات آنها درخصوص حواریان ومؤلفان اناجیل وسخنان ایشان در وقوع تحریفات وظهور اختلاف عبارات در توریة وانجیل که ازسی هزارتا یکصد وپنجاه هزار اختلاف عبارت رادر آنها وترجمه های آنها اعتقاد کرده اندمکرآکاه نیستی ؟ *

فرقهٔ ابیون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند مکر نشنید ؛ که اورا نسبت بارتداد دادند وهمان انجیل متی رامعتبر دانستند واز کتب عهد عتیق تنها توریة رامسلم داشتند وهمان متی را نیز بغیر انجیلی که دردست شما است روایت کردند که کذشته از اختلافات دیکر باب اول ودویم انجیل شما در نسخهٔ آنها موجود نیست *

مکر از فرقهٔ مارسیون که درنزد عیسویان از فرقه های مبتدعه معدود شدند وآنهانیز جملهٔ فرقه های دیکر را در باطل دانستند آکاهی نداری که بجز انجیل لوقا وده رساله از پولوس را که صحیح انکاشتند وجملهٔ کتب عهد عتیق وجدیدرا انکار کرده محرف دانستند ومع هذا انجیل لوقای آنها با انجیل لوقای شما مغایر است . مکر از تعداد انجیلها که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمهٔ عیسویه شمرده بودند واکثر آنها اکنون متروك است آکاه نیستی *

والحاصل اکر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های کونا کون را که همه مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . وهرکس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی از جملهٔ فساد وتباهی درحال کتب ورسائل موجوده در دست یهود ونصاری حاصل تواند کرد . ومارا دربیان زمینهٔ مطلب برای هوشمندان خدا شناس همینقدرها در اینمقام کفایت تواند داشت *

معیار دویم

میزان پروتستانی در صفحهٔ چهلم نوشت که به نسخه های کتب مقدسه که از ایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم وچند نسخه از آنهارا تعداد کرد وکفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان انجیل است در کاغذ پوستین درچهارصد وپنجاه سال وچهارصد سال وسیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما وانکلتره وپترسبورغ موجوداست وغیراز آنها آنچنان نسخه ها در دست مسیحیان

بسیار هستند . وپس ازآن دعوی کرد مطابقت همه آنهارا با کتبی که الآن در دست دارند *

این یك سخن مؤلف را درخصوص کتب مقدسه بمعیار بصیرت بعیار آوردیم ودانستیم که سخنی است بغایت سقیم ومطلبی است در خارج از محل نزاع *

﴿ اولا ﴾ اینکه میکوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است . این سخن را بطلان محتاج برهان وبینه نیست بعلت اینکه عیسی علیه السلام را لغت عبرانی بود وانجیل آسمانی نیز بزبان او وبنی اسرائیل که انجناب برآنها مبعوث کردید خواهد بود . وانجیل متی که او خود نوشت باعتقاد بسیاری از عیسویان عبرانی بود . وکاتولیکها انجیلهای یونانی راغیر معتبر دانسته ترجمهٔ صحیحه را بزبان لاتین کویند *

﴿ ثانیا ﴾ اینکه مؤلف احوال سیصد سالهٔ انجیلهارا هیچ نکفت واصل نسخه ها را که متی ولوقا ومرقس ویوحنا نوشتند معلوم نداشت که در کجا است ودر کدام کلیسا مانده اند . ودلیل وبرهانی درمطابق بودن آن انجیلهای قدیمه بانسخه های اصلیه نیاورد با اینکه خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تاآنکه قدیمی بودن آنها بکار آید ونیز اثبات قدیمی بودن آنهانیز قرض دیکر اواست *

﴿ ثالثا ﴾ باوجود مسیحان ودعوت کنند کان دروغ کوی وتحریف کنند کان که بعد از عیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق براین مطلب است آیا دیکر میتوان کفت که انجیلها درحالت اصلیه باقی ماندند وحال آنکه اقلا سیصد سال فاصله مابین عیسی ویك نسخهٔ بزبان یونانی است که میکویند در فلان کلیسا موجود است وحقیقت حال درآن نیز نامعلوم است *

﴿ رابعا ﴾ مطابق بودن این انجیلها را مؤلف ادعا کرد حال آنکه این دعوی خود برهان بر کذب وبطلان آنست . کی وچه وقت ودر کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد در محضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند ودانستند که هیچ اختلافی درمیان
خودآنها وآنها راباابن انجیلها که بلغتها والسنهٔ مختلفه ترجه کرده‌اند
پیدا نیست . بااینکه همین انجیلهای حاضره نیزچه قدرها اختلاف
باهمدیکر دارند پس شك نیست که هیچ خرد مندی این سخن را نتواند
پذیرفت *

در نزد مردم هوشیار حال تورية وانجیل واضح وآشکار است
واکر بخواهیم تحریفات واختلافات غیر محدوده آنها رابکان یکان
بشماریم کذشته ازاینکه اصل ومأخذ آن کتب معلوم نیست . ومتن
عبارات آنها دلیل برمجعول وغیرمعتبر بودن آنها است کتاب بسیار
بزرکی جدا کانه باید بنویسیم *

اکنون قدری ازحال تورية وسخنان نالایق اوراکه نسبت بانبیا
آورده وخود ساختکی خودرا آشکار کرد دراینجا برای نمونه بیاوریم
. اکرچه بیانات کذشته دراثبات مطلب قویاکافی است . ودر
این باب معیاری جدا کانه بخوانیم *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ درفصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات ازتورية است ﴾

دختر بزرك ﴿ یعنی دختر لوط علیه السلام ﴾ بدختر کوچك کفت پدرما
پیرشده است ودر شهرنیزمردی نیست که بعادت همه جای باما جمع شود
بیا پدرخود را شراب بنوشانیم وبا او بخوابیم واز او اولاد بیاوریم
. آنشب راشراب بوی نوشانیدند ودختر بزرك نزد اورفته با اوخوابید
واونفهمید چه کرد ونداسنت بادختر خوابید . فردای آنروز دختر
بزرك بکوچك کفت اینك من شب دوشین باپدرم خوابیدم امشب را
نیزشراب بوی نوشانیم وتو باوی بخواب واز پدرمان اولاد
بیاوریم . آنشب را نیزشراب به پدرشان نوشانیدند ودختر کوچك
برخواسته بااوخوابید اوهم نفهمید که خوابید وندانست چه کرد .

وهردو دختر لوط از پدرخودشان بارورشدند بزرکی پسری آورد ونام
اورا مواب کذاشت وپدر موابیان اکنون اواست . کوچکی
نیز پسری زایید نام آنرا بن عمی کذاشت کنون پدر عمانیان
اواست انتهی *

درسفر صموئیل ثانی ازتورية است که سفرملوك ثانی نیز نامیده
میشود وخلاصةً از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *

داود علیه السلام را ازپشت بام چشم بیك زن بسیار خوش صورتی
افتاد وفرستاد وازاو جویاشد کفتند زن اوریااست کس فرستاد
واورا آورد وبا اوخوابید وزن بارورشد وشوهر اورا خواسته .
تا آنکه میکوید نامهٔ نوشته بدست اوریاداد وبنزد یواب فرستاد
ودر آن نامه نوشته بود اوریا را هنکام جنك بسیار شدید پیش
بینداز تا آنکه کشته شود وچنان کرد واوریا در جنك کشته شد *

درسفرملوك ثالث که ملوك اول نیز نامیده میشود نیزدر فصل
یازدهم است که هم بطور خلاصه دراینجا بیاوریم که سخن
پردراز نکشد *

سلیمان علیه السلام غیراز دختر فرعون زنهای چند رادوست داشت.
ازموابیان وعمونیان وادومیان وصیدونیان وحیثیان . ازکسانی که خدای
بنی اسرائیل کفته بود که با آنها ازدواج نکنید زیراکه دلهای شمارا
مایل بخدایان خودشان کنند . سلیمان بعلت محبت با آنها که هزار زن
ازخاصه ومتعه وکنیز از آنها داشت درحالت پیری دل اورامایل
بخدایان بیکانه کردند ودل او که باخدا پاك نبود . برخلاف دل
پدرش داود شد وپیروخدایان صیدونیان کردید *

بعدازاین سخنان نالایق بسیار درحق سلیمان علیه السلام آورده است
که شرح آنها را زاید میدانم که بالآخره تصریح بارتداد آنجناب
کرده است *

به بینید حال توریتی راکه میکویند کلام الهی است ووحی والهام
خدا است . از کجای تورية بیاورم که بوی الهامی رابی شائبه

تغییر بتوانی ازآن استشمام کنی *

از ضیافتهای خدا خبرندارید که در چند جا خدا مهمانیها میکند نزد انبیا می آید صعود ونزول مینماید و بچشم ایشان مرئی میشود پیغمبرهای خودرا فریب میدهد العیاذبالله تعالی من هذه الالهامات *

افسوس برچنان میزان الحق باد کبا همهٔ این احوال میکوید یك کلمه ویك حرف در توریة وانجیل تغییر وتبدیل و زیادت ونقصان واقع نشد ۰ ودلیل محکمی که در این مقام دارد این است که خدا به بنی اسرائیل وعیسی درانجیل بتأکید تمام امر کرد که آن کتابهارا حفظ ونکاه داری کنند وزیادوکم ننمایند ۰ حال آنکه همان امر خدا ومسیح باآنها دلیل بر وقوع تغییرات درکتب است *

برهان دیکر نیز ازقران آورد که خدا توریة وانجیل را نازل کرده است ۰ پس ازاینقرار بنده کتابی تألیف کنم ونام آنرا انجیل ویاتوریة بکذارم وبکویم خدا این کتاب رادرقرآن خبرداد زیرا که نام آن انجیل است *

والحاصل اکر بچشم انصاف ودل بی آلایش بستم بنکری حقیقت حال را خواهی دید ۰ وتصدیق مرا خواهی کرد ۰ واکر انصاف نکنی وستم برخود بیاوری حرجی برمن نیست وجرمی برمن نخواهد بود *

اینکه شهادت قرآن را درحق توریة وانجیل خواندی البته آیات تحریف رانیز خوانده ودانسته ۰ ازتو انصاف میخواهم که آیا این قرآن دربدو اسلام این سخنان را درملاء یهود ونصاری وبمواجهت ازعلما وبزرکان آنها بطور طعن وتعرض نیاورد ۰ وآیا آنها اهل لسان نبودند ❴ اولا ❵ ازقرآن نمی شنیدند که بدروغ کویان لعنت میکند وخود بدروغ نسبت تحریف وتغییررا به یهود ونصاری میدهد ❴ ثانیا ❵ این دوسخن متناقض را ازاو نمی دیدند که دریکی تصدیق کتب مقدسه موجود را میکنند ودرجای دیکر آنهارا محرف می شمارد آیا بزرکان یهود ونصاری باهمه کبرونخوتی که درنهاد اعراب بود وازپی بهانهٔ برای الزام قرآن وصاحب آن نیز بودند کنك

بودند که بکویند ای محمد چرا بدروغ وافترا نسبت تحریف را بکتب مقدسه میدهی وچرا سخنان متناقض میکویی باآنکه خود درقرآن کفتی *

❴ فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ❵

چه آسانتر ازاین بودی که این سخن را بکویند ومانند نصارای نجران نشوند که درمقام مخاصمه ومباهله بودند ۰ وپس ازآنکه ایمان آوردن را عار دانستند ذلت وخواری جزیه وفدا را برخود کرفتند *

اکر کوییم ازترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه وآشکارا این سخن را بکویند ❴ باآنکه آن مقام جای شمشیرومقاتله نبود بل هنکام مجادله باسخن ونفرین ومباهله بود وهنوز اسلام راقهر وغلبه باندرجه نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را کرفته وهرکونه اعتراض را باآنحضرت میکردند ❵ پس چرا درخفا وپنهانی این سخنان خودرا بزبانها نینداختند وفریادنکردند که دروغ پیغمبر دراطراف جهان منتشر وشایع شود ۰ وشکی دراین نیست که اکر سخنی ازاینقوله بمیان میاوردند مشهور ومعروف میشد وهمه کس می شنیدند ۰ همچنانکه بسیاری ازمحاورات ومجادلات علما وبزرکان نصاری ویهود وسایر ملل وادیان باپیغمبر وجانشینان آنحضرت درکتب تواریخ ثبت وضبط کردید *

حتی در دولفظی ازقرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء وکبار عربی وفصیح نیست وآنحضرت شهادت پیرمردی ازعرب که اورا بمجلس خواستند ومکررا اورا امر بقعود وقیام فرمودند آن شیخ کفت اتستهزئنی وانا شیخ کبار ۰ پس اعتراض کنندکان شرمسار شدند واین سخن درجهان منتشر کردید *

مکر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها ازقرآن آوردی نمی شنیدند ونمی فهمیدند که میفرماید اعراض ازحق نکردند واختلاف وتفرقه ازراه خدای نجستند مکر بعدازآنکه دانستند راه خدای را ❴ وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ❵ وفرمود دیکر حجتی میان ما وشما باقی نماند

وحجت برشما تمام شد وحق ازباطل تمیز یافت بطلان شما وانکار وعناد شما آشکارا کردید . حال حکم ما وشما باخدا است واو بهترین حکم کنند کانست . یعنی در روز جزا اقامت حجت وایفای رسم دعوت خود را در آنحضرت بیان کنم وعناد ولجاج شمارا هویدا نمایم وخدای حکم کند *

وهو خیر الفاصلین

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حجج واظهار بینات ونسبت تعند وانکار بر آنها بعداز علم وآکاهی ازحقیت پیغمبر . عجب است که هیچ نکفتند وبا آنهمه نخوت وغرور برروی بزرکواری خودشان نیاوردند که یا محمد کی مابعداز علم برحقیت دین تو وظهور حجج وبینات ازتو انکار وعناد کردیم . چرا برما چنان نسبت ناشایست را میدهی . وبجهة این سکوت عار جزیه ومذلت مقهوریت را برخود کرفتند *

اکنون اکر تو نیز عناد جاهلیت را که در آنزمان شایع بوده است ودراینزمان لباس دیکر پوشیده است ازخود دور کنی . خواهی دانست که این انجیل وتوریة کلام خدا ووحی الهی نتوانند بود . اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند وبی مأخذ بودن کتابها ووقوع هرکونه تباهی وتحریف را درآنها وبشارات ظهور آنحضرت را که بواسطهٔ اوصیای حقهٔ عیسی بآنها رسیده بود بجهة نزدیکی زمان آنها بعیسی بسیار خوب میدانستند ومجال برد آنکونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند وهمان سکوت ایشان ازاعتراض ونخواستن برهان ازاو محکم دلیلی است برآکاهی آنها ازحقیقت کار وحقیت طرف مقابل *

بالجمله قرآن شهادت برصحت این انجیل وتوریة نیاورد سهلست که محرف بودن آنها را بجهات چند آشکارا داشت *

امااینکه قرآن وقرآنیان نصاری ویهود را اهل کتاب کفتند واضح است که این نسبت ازراه توسع در کلام است که در اضافت ادنا مناسبتی

کافی تواند بود وازاینکونه استعمالات در نزد اهل هرلسانی شایع است * عیسی را آیین حقیق بجز ازیکی نبود واینهمه فرقه های کونا کون که هرکدامی تنها خود را عیسوی حقیق ودیکران را درکراهی دانند بجملکی خودشان را عیسوی نامند *

پروتستان دیروزی بجز خود دردنیا عیسوی حقیق نمیشناسد . کاتولیك پروتستان را اهل بدعت میشمارد . ارمنی لاتین را بد میداند . یعقوبی ملکاوی را غیر معتمد می انکارد . نسطوری رومی را مردود می پندارد . ومع ذلك دراصطلاح ازجملهٔ آنها تعبیر بعیسوی آورند . باآنکه اکر عیسی را خبری ازآنها باشد تنها ازیك فرقه خواهد بود . که هرکاه بچشم خدایی بنکریم آنهم درخارج ازفرقه های مذکوره است . واکر قدری ازروی تحقیق بنکریم بجز اسلامیان عیسوی حقیق را پیدا نتوانیم کرد *

معیار چهارم

میزان الحق پروتستانی درتشخیص الهام حقیق شرایطی آورده در ذیل آن بطلان کتابهای بت پرستانرا متفرع برشرایط مذکوره میدارد وزاید نیست که عبارات اورا دراینجا بیاوریم *

درصفحهٔ یازدهم ازمیزان الحق مزبور است

پس دراین صورت اکر کسی کتب مذاهب بت پرستان را بنابرشروط مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد اورا بخوبی معلوم خواهد شد که امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان وکلام کتب آنها ازالهام حقیق صادر کشته باشد . که تقاضای روح آدمی را که یافتن حقیقت وبی تقصیری وپاکی وخوش حالی حقیق است هرکز رفع نمیتوانند کرد . بلکه درخصوص ذات وصفات خدا واراده او تعالی که درخصوص انسان است ازآنها کمانهای نالایق وناقص صادر میشود . بمرتبهٔ که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکنند *

در اینجا سخنی بمیزان الحق بکوییم که این اعتراضات بر بت پرستان و کتابهای آنها که آوردی برتو وآیین و کتاب تونیز وارد تواند شد · مکر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه و بی تقصیری حقیقی و پاکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد · مکر درخصوص ذات وصفات خدا واراده وامری که خدا را درتکمیل انسان است از آن کمانهای نالایق وناقص صادر نمی شود · بمرتبه که آدمی را به شرك وتعدد خدای واحد من جمیع الجهات وعروض اعراض براو ومانند این عقائد فاسده دلالت میکنند ؟ *

﴿ مکر نشنیدی که نباید تکلم بسخنی کنید ﴾

﴿ که همان سخن بعینه برخود شما برکردد ﴾

مؤلف مذکور سخنان خود را میرساند بدآنجایی که میکوید شخص طالب حقیقت ﴿ امانمی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ﴾ باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است و یاانجیل یاآنکه هردو کلام خدا است وچون بسیاری ازمطالب قرآن وانجیل موافق باهمدیکر نیستند پس هردو کلام الهی نتوانندبود وتنهایکی از این دوکتاب را باید کلام خدا دانیم و بس *

پس از این مقدمات شروع براثبات صحت انجیل وتوریة وعدم وقوع تحریف ومنسوخ نشدن آنها کرده ودرنظرخویش ازعهدهٔ این امر ممتنع الاثبات برآمده بنیان آیین پرونستانی را ازهمچنان انجیلی که ازحال اوفی الجمله آکاهی جستی استوار میکند *

﴿ تنبیه ﴾ باوجود بیانات کذشته درخصوص توریة وانجیل وبرمقتضای اذعان او که یاانجیل باید کلام خدا باشد ویاقرآن وآشکارشدن حال انجیل که هرکز کلام خدا نتواند بود مارا باقی نخواهد بود مکر قبول کردن قرآن واقرار براینکه اکنون بجز ازقران کلام حقیقی الهی دردست نیست واکر بعضی ازآیات اورا من وشما نفهمیم

درخارج ازمحل نزاع است زیراکه کلام خدارا ازروی تحقیق مخاطبان حقیقی باآن کلام میدانند و بس و برمن وشما ازآن نور قدیم وسرعظیم که مخاطبات حبیب بامحبوب است بجز پرتوی نخواهد رسید *

کیفیت وقوع وعدم وقوع تحریف را درتوریة وانجیل بقدر کفایت اکنونی دانستی · ومزید آکاهی ازآن را نیز درطی بیانات ﴿ میزان الموازین ﴾ پیدا خواهی داشت · پس عنان کمیت قلم را بمیدان بیان دروقوع نسخ درکتب معطوف داریم وسخنان میزان الحق را بمعیار تحقیق بیاوریم *

این بیان را درطی معیار های آینده نیك بنکر وکوش ادراك خود را بازکن *

﴿ معیار پنجم ﴾

درفصل دویم کتاب میزان الحق ازباب دویم دراثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند ودقایق سخن را از عالم ادراك خود میاورد که مرد بصیر ممتند هوشیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهانی ازخارج نتواند بود *

عجب این است که از قول اسلامیان در آغاز سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد · معلوم است که خیلی آکاه ازعقاید اهل توحید بوده است ومعنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است · راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینکونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم ومأمور · والمأمور معذور *

ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند وباطل نمی سازد بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیکر این است که احکام شریعت سابقه که در حق قومی مقرر بود بعلت اختلاف وتغییر موضوعات برداشته شده احکامی دیکر باقتضای موضوع لاحق کذاشته میشود · وآنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم کفت *
اکر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت ونسخ از آدم تاخاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم ۰ واکر در ثانی مناسبتی پیدا کردم سر وحکمت اختلاف شرایع وعدد معین آنها را نیز برای تو توانم آورد *
در میزان نخستین ازین نامه دانستی که خدایرا احکامی برای معلوم داشتن مطیع وعاصی وبرای نظم نوع بشر وبرای تعیین خدمت جسم وجسمانیان وبرای سایر حکمتها ومصالح دیکر در هرزمانی لازم است *
در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت وناموسی از جانب خدای برای او واولاد اومقرر کردید وصحف آسمانی که صحف آدمش کوییم برآنجناب نازل آمد *
تازمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود وبعد از بعثت آنحضرت شریعت تجدید شد ووحی تأسیسی براو نازل کردید ۰ وآن تجدید وتأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
تازمان ابراهیم علیه وعلی آبائه السلام شریعت نوح معمول بود وبشریعت ابراهیمیه شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد وبرآن حضرت نیز صحف سماویه نازل کردید *
شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییرپذیرفت واین شریعت چهارمین شد *
شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ کرفت وتغییر در احکام سابقه ظاهر کردید ۰ ومولود شریعتی که در زمان ابوالبشر علیه السلام بمنزلهٔ نطفهٔ از جنین بود جان کرفت وروح برآن جنین داخل شد ۰ مژدهٔ تولد مولود راقالا وحالا دادو کتاب او ﴿ انکلیون ﴾ یعنی تعلیم وبشارت بود ۰ این است که مسیح بروح ملقب کشت *
وچون در ازمنهٔ پنجکانه موضوعات تغییر یافت احکام الهیه تغییر پذیرفت بعلت اینکه احکام تابع برموضوعات است جنین درشکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد وپس از تولد شیر بخورد وچون بزرک شد خطاب ﴿ احل لکم الطیبات ﴾ باو میرسد *
این جهان که انسان کبیر است در طبق انسان صغیر که افراد بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیر را تامقام جان کرفتن در شکم مادر پنج کونه تغییر کلی است که اهل حکمت این معنی را دانند ۰ نخست ﴿ نطفه است ﴾ دویم ﴿ علقه ﴾ سیم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اکتساء لحم ﴾ که مقام ولوج روحست این است که زمان موسی علیه السلام یعنی اهل آن زمان بسیار مشابهت بعظام میت داشتند وسخت دیر فهم ولجوج بودند *
تازمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت وبتوسط عبد حقیقی الهی ﴿ که پدر جسمانی او نیز ﴿ عبد الله ﴾ بود ومادر او ایمان بتوحید واسماء وصفات الهیه آورده از جمله مساوی ومعایب ﴿ آمنه ﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خمسهٔ متقدمه است مقرر آمد وکاملترین شریعتها شد بعلت اینکه در طبق مولود تام الخلقه بود *
﴿ ثم انشاناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقین ﴾
چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود وهرچه بزرکتر شود همان انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿ حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرامه حرام الی یوم القیمة ﴾ *
نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میشنوی وبکدام دل میفهمی اکر کوش شنوا ودل آکاه را همراه داری خوشا بحال تو واکر خدای نخواسته با کوش معاند ودل بغضناك هستی پس برای اصلاح خویش طبیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *
اکنون را ازاین مطلب بکذریم ونسخ شرایع را بفهمیم ۰ پس مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحهٔ سماویه نیست ۰ وتغییر بیانات در خصوص اسماء وصفات ومطالب توحید جاری نتواند بود ۰

وهمچنین آنچه مسلمی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق ونیکویی آداب وخوبی معاشرت با ابنای جنس ورعایت حقوق وترك عقوق ٠ وهمچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم وتوریة وانجیل نیز مصرح است هرکز تغییر نخواهد یافت ٠ مانند ممنوع بودن یمین کاذب وزنا ولواط وقتل نفس بغیر قصاص وسرقت وشهادت زور وخیانت بر عرض ومال همسایکان وتزویج زن پدر وتزویج مادر ودختر مادر وتزویج دختر وتزویج خواهر وتزویج خاله وعمه وجمع بین الاختین ومانند آنها ٠ چنانکه در شریعت مقدسهٔ اسلام نیز مقرر است وهمچنین است امر ختنه وطلاق وتعدد ازواج ومطلق نماز وروزه وغسل که بعضی ازاینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند ومع ذلك کفتند شریعت بدوام آسمان وزمین باقی خواهد بود ونسخ هم واقع نشده است *

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت امر این است که بیانات الهیه برحسب مقامات اهل هر زمانی باقتضای افهام ومدارك آنها اختلاف حاصل کند *

سخنها چون بوفق منزل افتاد * درافهام خلایق مشکل افتاد

به بینیم میزان پروتستانی چه میکوید ووقوع نسخ را از توریة بسبب آمدن عیسی چکونه برمی دارد ٠ اکر معنی نسخی را که اسلامیان میکویند خواسته است انکار کند زهی اشتباه است ٠ ودر صورتیکه هیچ اثری را ازشریعت موسی در عیسویان باقی نکذاشته اند وهمه را تغییر داده اند ونسخ بمعنی تغییر در احکام است دیکر این دعوی اصلا جایز خواهد بود وبرهانی در رد آن لازم نیاید *

عجب داریم که میکوید خلاف واختلاف در مضامین واحکام وارده در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل کفتهای توریة را محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است وعیسی کفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *

نخست ازاین سخن عیسی چیزی بفهمیم وعلی العمیا نکذریم ٠

اکر بصیرت وانصاف آوریم ازاین کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد واورا وشریعت اورا بنیان قرار داد ٠ وبنابراین انجیل هرکاه از خدایی آنجناب بکذریم درمرتبهٔ نبوت ازاین سخن پیدا میکردد که مقام کلمه با کلیم فرقی خواهد داشت وصاحب بنیان عظیمتر ازصاحب فروعات خواهد بود مانند این است که توخانهٔ محکم الاساسی را بسازی وبدست رسام ونقاش یانجار ومانند آنها بدهی که در آن رسمها وزینتها ودر وپنجره ومبل وپرده وامثال آنها ترتیب دهند *

ولی ازسخن آن سخن الهی استنباط کردیم که اونیز مانند موسی پیغمبری است مبعوث شده وکار او محکم کردن شریعت الهیه است همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مکر برکشند کان خانه اسرائیل *

والحاصل صاحب کتاب در مطابق بودن انجیل باتوریة ومحکم کردن عیسی شریعت موسی را سخنانی چند برای نمونه آورده است که در اینجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کرد واز همان سخنان او بطلان مدعای اورا آشکار خواهیم داشت *

میکوید در توریة نهی ازقتل شده است وانجیل کفت که بد کویی درحق برادر دینی مانند قتل است ٠ در کتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودند وانجیل ازنکاه کردن بشهوت ممنوع داشت تاآنکه بحکم طلاق میرسد ومیکوید که توریة طلاق دادن را تجویز کرد لکن مسیح بجهة توضیح معنی عظیم نکاح این اذن را برداشت ومنحصر بحال وقوع زنا اززن یاشوهر نمود *

اینجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بروقوع نسخ در توریة است اکرچه انجیل وعیسی ازاین حکم خبری ندارند واکر کفته اند بمعنی مکروهیت طلاق درنزد خدای کفته اندنه از روی حرمت ومطلق ممنوعیت چنانکه پیغمبر ما علیه السلام فرمودند *

ابغض الاشیاء عندی الطلاق

دد رنزد خرد مندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه درامر طلاق چه قدرها فواید و محسنات را در معاشرت مردان با زنان دارد . وممنوعیت آن چکونه مفاسد ومعایب رالازم کرفته است *
کذشته از اینها اکر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را آورده همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح معنی عظیم نکاح باشد وخواه ازروی اخفای معنی حقیر نکاح . با آنکه این مطلب بوجهی موجب تغییردر احکام نتواند بودزیرا که معنی عظیم نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاحرا اعظیم کرد موسی رانیز اوفرستاد ومیتوانست آنوقت نیز توضیح این معنی را نمایدا کر این امر لازمی بود . وکرنه عیسی را از این مطلب بری خواهیم دانست *
صاحب کتاب در فصل دویم ازباب اول کوید . اینکه عبادت ظاهری توریة بعبادت باطنی وروحانی مبدل خواهد شدمطلب تازهٔ نبودزیرا که درکتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *
هرکاه این سخن را ازانجیل وتوریة قبول کنیم برهانی دیکر بروقوع نسخ درشریعت خواهد بود *
شاهد برمطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت روحانی ازفصل سی ویکم کتاب ارمیا است که در ترجمهٔ آن نسبت شوهری بخدای تعالی داده اند ومحل شاهد چنان است که خدا میفرماید عهدی که پس از آنروزها باخاندان اسرائیل خواهم بست این است که شریعت خودرا بدرون آنها خواهم انداخت وآنرا بردلهای ایشان خواهم نکاشت *
صاحب کتاب ازاین عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی متروك خواهد کردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است وندانسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهدبود . ومعهذا فراموش کرده است سخنی را که خوددر کتابش ازکتب مقدسه

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند وحکم خدا زایل نمیکردد ، وغافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترك نکرده است . وکذشته ازاینها آیات ارمیا را درست نخوانده است که پیش از این آیات عنوان سخن از نقض عهدالهی بوده است ومقصود خدا ازاین کلمات بآن قرینه روشن کردد . که فرمود زمانی خواهد آمد که شریعترا دردل ایشان محکم کنم وعهد مرا نشکنند وهمچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فؤاد نیز اعتقاد آورند *
بعداز ذکر آیات ارمیا بآیت ششم ازفصل چهل ودویم کتاب اشعیا استشهاد جست ولیك باشارت تنها اکتفا کردوآیات راذکرنمود وهمچنین شواهددیکر را که بعدازآن آورددر هیچکدام بذکرآیات نپرداخت وعلت عدم ذکر آنهارا بزودی خواهی دانست . که ❊ اولا ❊ آن آیات بهیچ وجه دلالت برمطلب اوندارد ❊ ثانیا ❊ درپس وپیش آیات مزبوره شواهد بعثت وبشارت پیغمبرآخرالزمان موجود است که از ذکر آنها صرفهٔ بحال خویش ندانسته صرف نظراز ذکرآنها کرد . وماهمه ترجمه هارا از روی ترجمه های خود شان در اینجا خواهیم آوردا کرچه دراصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجمه آورده اند *

❊ از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا است ❊

اینك عبد من که اورا دست کیرم واو برکزیدهٔ من است واز او راضی هستم روح خود را بروی فرستم که حکم برطوایف راجاری کند . نه آواز بلند کندونه درکوچه ها فریاد نمایدنی مرضوضی را نشکند چراغ روشنرا خواموش نکند حکم ازروی حق بیاورد تاهنکام کذاشتن حکم درروی زمین دلتنك نشده خسته نکرددجزیره ها منتظر شریعت او باشند . چنین فرمود آن خدای پرورد کار که آسمانهارا آفرید وآنها را بسط داد الی آخره *
آیت ششم از کتاب وباب مزبور راکه در تبدیل عبادت ظاهری

بروحانی شاهد آورد بخوانیم *
من که خدا هستم ترا براستی خواندم ودست ترا گیرم وترا حفظ کنم وترا برای عهد وروشنایی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینارا بینا کنی واسیران را از زندان وظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی . پروردگارمنم ونام من رب است عزت خود را به بیگانه وحمد خود را برتها نخواهم داد *
آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی ودلالت نداشتن ششمین آیت را برمدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *
اکنون ای مؤلفی که خود را هدایت کننده میخوانی وهنوز خود محتاج براهنمایی دیگری هستی بیا وبامن همراهی کن وتعصب وعناد را ازخود دور نمای ومعنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة بانصاف وهوشیاری درباب *

﴿ انصاف بده تادر انصاف تو بازاست ﴾

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است ووعدهٔ بعثت پیغمبر عظیم الشانی که او عبد خدا است نه خود خدا ونه زادهٔ خدا است . واو برگزیده ومصطفی است واو مرتضی است که خدا از اوراضی است . روح الامین بجانب وی فرستاده شود که شریعت خدای را درطوایف امم جاری کند . آن عبد خاضع خدای بفقر ومسکنت افتخار آورد بدست خودنی مرضوضی رانشکند که اورحمت برعالمین است . حکم وشریعت بیاورد وبرطوایف عالم احکام الهیه را صادر کند . درگذاشتن شریعت در روی زمین اذیتها کشد ودلتنگ نشود . واوعبد برگزیده ومختار ومصطفی باشد وخدا اورا صادق خواند واورا دست گیرد واورا حفظ کند . واورا برای عهد خود وروشنایی درطوایف عالم ظاهر کند . تاآنکه نابینایان را بینا کنند وجهان را ازتاریکی جهل ونادانی وظلمات شرك والحاد وبت پرستی رهایی دهد . خدای پروردگار عزت وحمد خود راباو عطا فرماید واورا ﴿ عزیز ومحمد واحمد وحمید ومحمود وحامد نامد ﴾ که عزت وحمد خدای

به بیگانه وبتها نرسد . آن عبد حقیق الهی بتهارا سرنگون کند بت پرستان را درزمانیکه جهان را غالب باشند مخذول ومنکوب سازد حکم الهی را باستقامت در روی زمین گذارد جزیره ها منتظر شریعت او باشند *
آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تأویل نتوانند کرد زیراکه صاحب شریعت نبودن عیسی رادرانجیل تصریح کردند وباندك اعتراضی که بآنجناب وارد گردید درانجیل نسبت دلتنگی را باو دادند باآنکه اشعیا گفت در گذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتنگ نشود *
﴿ درفصل هفدهم انجیل متی آورده اند ﴾ عیسی نیز جواب داد که ای اولاد بی ایمان ونادان تاکی باشما باشم تاکی تحمل از شماها کنم *
عیسی در ابطال دین بت پرستی وترویج آیین خدا شناسی وبیان اطوار توحید حقیق نکرد آن کاری را که مصداق آیات اشعیا گردد *
منتظر بودن بشریعت اورا ازجزیره ها میشنوی که درامریکا باآنکه بحبوحهٔ ملت عیسویان است چگونه شریعت مقدسهٔ او ظاهر گردید . وانبوهی از مسلمانان دراطراف آنجا پیدا شدند واکنون درآنجا موجود هستند . ونیز آثار شریعت او بظهورهای دیگر درمیان عیسویان ساری شد وبی دعوت کنندهٔ ظاهری بواسطهٔ عقل سلیم که نبی باطنی وشعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیت شریعت منتظرهٔ درجزائر درمیان جمعی ظاهر آمد وحکم ختنه وطلاق وتعدد از دواج ومانند آنها درآنجا آشکار گردید . وتتمهٔ آیات وبیانات فصل مذکور اشعیا درطی بشارات درمعیار ششم از میزان چهارم گفته شود * صاحب کتاب درتبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت دیگر بفصل صدودهم زبور کرد وآیات را ذکر نمود *

﴿ اینك آیات زبوراست ﴾

خدا قسم خورده ونادم نخواهد شد بآیین ملك زادق الی الابد امام هستی خدای تو که دریمین تست درروز غضب پادشاهان وملکهارا خواهد کشت بواسطهٔ لشکری که دینونت برانها خواهند کرد

وزمین را پر خواهند نمود و بسیاری از بزرکان روی زمین را خواهند زد * مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامهٔ هفتم پولوس که بعبرانیان نوشته است محول میدارد . وسقامت ترجمهٔ نامهٔ مذکور را از متن عبارت زبور بآسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی بآیین ملك زادق را که ملك سالم ودر زمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی تأویل کند واز آن عدم تأسیس عیسی یك شریعت جسمانیه را برساند . حال آنکه در آیات مزبوره تصریح بر لشکر کشی ودنیونت آن لشکر در روی زمین و براند اختن آنها رؤسا و بزرکان طوایف را اشکارا آورده است *

آیات هیجدهم ونوزدهم کتاب موسی یعنی توریهٔ مثنی را برای اثبات عدم تغییر شریعت ومبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره نیز کذشته از عدم دلالت بر مدعای اوشاهد بر بعثت پیغمبر صاحب شریعت مانند موسی است واینك ذیلا آورده میشود *

آیات فصل هیجدهم توریهٔ مزبور است

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها از میان برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانکیزانم وسخنان خود را بردهان اونهم وآنچه را که باو کویم بایشان کوید وهر کس سخنان مرا که او از زبان من کوید قبول نکند از او باز خواست کنم *

ومانیطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بودنه از برادران بنی اسرائیل که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند وعیسی مانند موسی پیغمبر نبود باخدا بود وبا آنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد عیسویان نبود ومع ذلك از کجای این آیات عدم نسخ در کتب آسمانی یا تبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود * نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای اثبات مطلبی آورد که اکر آن مطلب بدرجهٔ ثبوت برسد موجب بطلان دعوی اوخواهد بود که کفت نسخ در کتب وشرایع واقع

نشده است وخود وقوع تبدیل دراعمال وعبادات را که همان معنی نسخ است میخواهد اثبات کند *

معیار ششم

از برای منسوخ شدن توریة یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم وهمان دلائل صاحب کتاب که در انکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود ودر آن ضمن پایهٔ ادراك اونیز آشکا را خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او وبراهین رد بر نسخ را که آورد اقرار واثبات در وقوع نسخ است *

کردش انکار بحدی که باقرار کشید

از جمله دلائل منسوخ نشدن توریة باانجیل را میکوید که قربانی در زمان موسی بود وچون عیسی قربان شد دیکر لزومی برای آن قربانیها نماند * در توریة امر بغسل وتطهیر بدن شده بود اماچون این حکم برای این بود که بدانند یك شست وشوی باطنی هست وبعد از نزول انجیل بی آن شست وشوی ظاهر مردم آن معنی را دریافتند این است که حکم غسل برداشته شد ولزومی برای آن نماند *

اورشلیم محل عبادت وقربانکاه یهودان بود وخدا همچنان وانمود میکرد که در آنجا ساکن است ولکن برای نمونهٔ این بود که باید دل آدمی منزل خدا باشد اما بعد از آنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل انسان را همچنان مکان مقدس می سازد دیکر عبادتخانهٔ سنکی یعنی هیکلی لازم نبود *

در توریة روزهای عید مقرر کشته بود که احدی در آن روزها مشغول کاری نشود بجز از کارهای دین واین عیدها نمونهٔ عیدهای قلبی بودند که عبارت از تقرب بخدا است واستحکام رابطهٔ دوستی باطنی بخدا بعد از آنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد وتابعان خودرا بآن درجه تقرب ودوستی خدا برساند دیکر آن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب ازاین قراراست که نوشت واز انجیلها ونامه ها ورساله هانیز شواهد بسیار آورد و باعتقاد خود ثابت کرد که انجیل توریة رانسخ نمود *

درعدم دلالت فقرات مزبوره برمدعای او وبالعکس شهادت همان فقرات برمدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل وبیانی را لازم نداریم هرکسی را که ادراکی هست آشکارا می بیند که خود اعتراف بظهور نسخ را درآیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح آورده است *

درمطالب مذکورهٔ صاحب کتاب سخنان دیکر داریم که اشارت به بعضی از آنها را لازم می دانم *

درخصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد ۰ پس سبب غسل تعمید که درمیان عیسویان معمول است چه خواهد بود وعلت اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید کرفت چه چیز است ؟ *

عبادتخانهٔ سنکی را بسبب منزل کردن خدا دردلهای اهل ایمان باطل کرد پس علت ترتیب کلیساها ومعبد ها برای چیست ؟ *

انجیل راتقدیس کنندهٔ دلهای ایمان آورندکان بعیسی قرار داد وخدا را درآن مکان مقدس نشاند لکن معین نکرد که کدامین فرقه ایمان حقیقی آورده اند ۰ ونکفت که آیا همهٔ آن فرقه راقلوب مقدسه هست یاآنکه بعضی ازآنهارا هست و بعض دیکررانیست ۰ ومعهذا آنهایی که مقدس الفواد هستند آیاهمه را درجهٔ پاکی بریك منوال است یاآنکه تفاوت درتقدس دارند ۰ ودراین صورت آیا خدا درهمهٔ آنها یك اندازه منزل کرده است ویاآنکه برحسب پاکی آنها ظاهر خواهد شد ۰ ونیز معین نکرد که آیااین هیکلهای قلوب مانند همان هیکل سنکی که خدا بودن خود را درآنجا وانمود میکرد عباد تکاه ضعفا وعوام عیسویان توانند بود وخدای تعالی درآنها نیز بودن خود را وانمود میکنند یانه ۰ ونیز بیان نکرد که فرق میان هیکل سنکی وهیکل دل چه چیز است اکر ظاهر

قلب است که آن نیز ازعناصر واز سنخ جسداست ویاآنکه ازدل انسانی چیز دیکر مقصودش بوده است ؟ *

عیدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل نشدن یکشنبه را نکفت وعلت تغییر سبت را یعنی شنبه را بیك شنبه بیان نمود ۰ اکر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چراعیدهای دیکر قرار دادند وبرخلاف توریتی که میکفتی تغییر نخواهد یافت وعیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

ازاین سخن بکذریم که دراین نامه مبنای کار را براختصار کذاشتیم ۰ ولیك ازصاحب میزان سوالاتی دیکر داریم که جهات واسباب تبدیل اعمال جسمانی را بروحانی دراین چند مطلب کفتی پس علل ومعانی اقسام نذرها وآداب مفصلهٔ آنهارا که درشریعت موسی بود وشما ترك کردید چرا ذکر نمودی ؟ *

صومها وروزه های عهد موسی را چرا برداشتید اکرصوم باطل شد چراعیسی روزه کرفت وامر بروزه داشتن کرد واکر نشد اطوار وضع وکیفیت صوم راچرا تغییر دادید ؟ *

ازآنها کذشتند این پرهیز را درجای روزه ازکجا آوردید عمل عیسی را تحریف کردید شمانیسندید که میکفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد برتغییر سخن قادر نتواند بود ؟ *

نمازهای متقدمین راچه کردید که همهٔ آنهارا باطل کرده نمازهای کوناکون آوردید هرکاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال آنکه عیسی خود نماز میکرد وامت را مأمور بنماز میداشت پس این نمازهای عیسویان چیست واکر نکرد علت تغییر نماز های مقرره درتوریة چه بود ؟ *

اکر ازاینکونه اختلافات آیین عیسویان وتوریتیان بشماریم بسیار خواهد بود ومغایرت آیین آنها بایهودان مطلب واضحی است وبرای اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم درمیان شریعت عیسی وموسی واقع است تنها یك تغییر کافی تواند بود حال آنکه دراینمقام سراپا

تغییرات را می بینی *
اکنون معنی کلام عیسی را که کفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده‌ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم ازآقای صاحب میزان باید پرسید ومعنی زایل نشدن یکحرف ازشریعت را بدوام آسمان وزمین که انجیل خبر ازآن داد ازاو باید تحقیق کرد *

﴿ معیار هفتم ﴾

ازجملهٔ دلائل صاحب کتاب برانکار وقوع نسخ در شریعت موسی کیفیت ختنه است که میکوید ختنه در توریة ازبرای طایفهٔ بنی اسرائیل مقرر کشته بود قطع نظر ازاینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که درمیان خدا وآن طایفه بود نیز نمونهٔ بود ازقطع نمودن خواهش نفسانی ۰ وحال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید ﴿ مؤلف سخن را میکشاند بانجا یکه میکوید ﴾ دراینصورت ختنهٔ ظاهری لازم نیست ازآنروی که حال درقلب بطور روحانی بعمل می آید ۰ وبرهان این مطلب را محول بنامه رومیان وقولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *
افسوس داریم ازاینکه باهمهٔ این بیانات خود میکوید انجیل کتب عهدعتیق را باطل نکرد *
چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امرختنه را ومنسوخ بودن ونبودن آنرادر اینجا بفهمیم اکرچه بیان این مطلب درجای دیکر نیز ممکن بودی *
اینکه عهد ختنه‌را تنها به بنی اسرائیل نسبت داد یاازروی سهو واشتباه است و یابملاحظهٔ دیکر انشاء الله سهو است پس بکوش هوشیاری استماع وفهمیدن این مطلب را آماده باش *
عهد ختنه نه دریکجای ودوجای ازتوریة است بل درجاهای

بسیار عموماً وخصوصاً وارد وتأکیدات دراینباب صادر کردیده است *
عیسی علیه السلام که میکویند بسبب آمدن او وایمان بانجیل اوحکم ختنهٔ ظاهری باطل شد بالاتفاق مختون بود باآنکه اکر پاکی دل ازشهوات موجب بطلان حکم ختنه بودی در پاکی دل عیسی اسلامیان وانجیلیان متفقند وازآنطرف خود میکویند که آنجناب خدا بود و پسر خدا بود *
عناد بایهودانرا درخارج بکذاریم وتصور کنیم که همچنان عهد ابدی خدا که باابراهیم ونسل ابراهیم علیه السلام بسته شد ومانند عیسی مسیح کسی آن عهدرا ازجانب خدای برخود کرفت آیامیتواند بسخنان بی بنیاد باطل کردد *
برهانی که عیسویان را درابطال این حکم مؤکد دائمی وتحریف کلمةالله عیسی است دوعبارت غیرکافیه براثبات مدعا ازنامه‌هااست که ﴿ اولا ﴾ مأخذآن نامه‌هامعلوم نیست ﴿ ثانیا ﴾ درتحریف اصل وترجمهٔ آنها سخنها هست ﴿ ثالثا ﴾ خودآن عبارات دلالت برترك ختنه ندارد سهل است که شاهد برلزوم ختنه است *
راستی کارهای عجیب وحیرت کردنی ازین طایفه‌می بینیم ۰ والحاصل نخست مأخذ وجوب ختنه‌را ازتوریة بیاوریم که اساس کاررا دانسته باشیم *

﴿ درفصل هفدهم ازسفر تکوین مخلوقات ازتوریة است ﴾

پس ازانکه خدای بابرام نمودار شد درحالتیکه نودونه سال داشت بوی کفت منم آن خدایی که برهمه چیز قادراست درحضور من سالك وکامل باش عهدی میان من وتوخواهم بست وترابه بسیاری تکثیر خواهم کرد ۰ آنکاه ابرام سجده کرد وخدا بااو بسخن درآمد وفرمود هما ناعهد من باتواین است که تو پدر چندین امتها خواهی کردید وپس ازین نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که تراپدرا متهای بسیار کردم وترابه بسیاری زیاد خواهم کرد وامتها ازتو پیدا شوند ﴿ سرورها ﴾ ازتو ظاهر کردند ۰ ودرمیان تو ومن ونیز بافرزندان تو که بعد ازتوآیند

عهدی میگذارم که عهد ابدی باشد وخدای تو وفرزندان تو که پس از تو آیند بوده ٠ ترا ونسل آینده بعداز ترا وارث دیار غربت خواهم کرد و پروردگار ایشان خواهم بود *

﴿ عهد ختنه که ذیل کلمات مزبورهٔ توریة است ﴾

آنگاه مر ابراهیم رافرمود عهد مرا تو وفرزندان تو که پس از تو ایند نگاه دارید وآن عهدی که باید تو ونسلهای آیندهٔ بعداز تو نگاه دارند این است ٠ که هر ذکوری از شماها ختنه شوند غلفهٔ خودرا از گوشت ختنه کنند تا آنکه علامت عهد من باشما باشد واولاد ذکور شما نسلا بعد نسل هشت روزه ختنه نمایند خواه از نسل تو درخانهٔ تو تولد کنند یا از بیگانه زرخرید شما باشند ٠ آنهایی که درخانهٔ شما بوجود آیند یا بقیمت ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهدمن در گوشت شما میثاق ابدی گردد ٠ ذکور غیر مختون که پوست غلفه را ختنه نکنند وعهدمرا باطل سازد ازقوم خویش منقرض وابتر باد *

اکنون برهان مؤلف رادر ابطال حکم ابدی ومیثاق دائمی که خدای بر باطل کنندهٔ آن نفرین کرد ازنامهٔ رومیان وقولوسیان بخوانیم *

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ از نامهٔ رومیان راشاهد بر مدعای خود میسازد ولی آیت ﴿ ۲۵ ﴾ همان فصل را نیز بیاوریم که حال باطل کنندگان عهد الهی را واضحتر ببینیم *

﴿ آیت ۲۵ ﴾ هر گاه شریعت راحفظ کنی ختان فایده میدهد اما اگر از شریعت تجاوز کنی ختان تو بغلفه مبدل گردد *

این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت اینکه میگوید ختان فائده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفائدهٔ آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر باباطن است که هیچکدام بتنهایی سود ندهد واین همان معنی است که در دین اسلام مقرراست چنانکه فرموده اند

﴿ لا ایمان ظاهرا الا بباطن * ولا ایمان باطنا الا بظاهر ﴾

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ زیرا که یهودی ظاهری یهودی

نیست وختنه که در گوشت شده است ختنه نیست امایهودی آن است که در باطن یهودی است وختنه آن است که در کتاب نیست ودر معنی باقلب است و مدح اینگونه آدمی از جانب انسان نیست از جانب خدا است *

ببینید این آیات را که صریح میگوید ظاهر را با باطن مطابق کنید وقناعت بریهودی بودن در ظاهر واختتان ظاهری نمایید دلهای خودتان را از شهوات بازدارید زیرا که ختنهٔ حقیقی چنان است ٠ چنانکه در آیت پیش گفت که اگر شریعت راحفظ کنی ختان فائده میدهد وگرنه مانند این است که ختنه نکرده باشی ٠ که روح در اعمال ظاهریه اعمال باطنیه است وجسد بی روح زنده نیست چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود وهر کدام بی آن یکی ناقص وابتراست ٠ وهر کس عهد ابدی خدای راباطل کند ازنسل ابراهیم واز برکت ومبارک بودن که خدا بسبب این عهد ابدی با براهیم وذریت ابراهیم عطافرمود بی بهره وابتر باد *

دلیل دویم صاحب کتاب بر ابطال حکم ختنه فقرهٔ یازدهم ازفصل دویم پولوس نامه است که بقولوسیان نوشته است وآن آیت چنان است که ذیلا آوردیم *

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد گناهان گوشتی را از خود دور گردید بختانی که در او بادست نشده بود مختون شدید *

ببینید پایهٔ سخن اینها را باچه سخنی چگونه عهدخدایی را میخواهند باطل کنند عیسی راخوب محکم کنندهٔ شریعت موسی دانستند وآنگونه عهد ابدی را که در خود عیسی جاری بود محض ازروی عناد وجحود باطوار یهودی حکم الهی وامر عیسی یانص صریح درانجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه ازنامه هایی که میگویند ازمعلمان ومقدسان است وسندآن نامه راوصحت ترجمهٔ آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت برعکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند وتباه سازند *

میتوانم گفت که بعداز ترقی افهام ومدارك وفهمیدن مردم محسنات وفوائد ختنه‌را ودانستن اینکه رؤسای مذاهب آنهابعد ازعیسی این کار رابی مأخذوغلط کرده اند البته اسلامیان راتصدیق خواهند نمود همچنانکه مسیو «شارل میزمر» کتابی بزبان فرانسوی درسنه «١٨٧٠» بنام سواره ده قونستانتینوپل نوشت ودرآن محسنات وفوائد اکثری ازآداب وآیین اسلامیت رادرج کرد واین کتاب راچاپ کرده ومنتشر داشت *

«والفضل ماشهدت به‌الضراء»

حاصل کلام سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ بود بحمدالله که صاحب کتاب بی زحمتی برماخود دلائل آنرا آورد اگرچه درصورت انکار آورد علی ذلك زیاده براین در این مطلب بحث نکنیم که‌مطلب آشکاراست فقط درامر ختنه که متمسك بنامه هاشد سخنی درخصوص نگارندهٔ نامه هاداریم که گاهی از روی افکار ورأی خودشان بی آنکه مأذونیت ازعیسی داشته باشند باعتراف خودشان سخن گفته اند و زاید نیست که در اینجا آنگونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم *

«درفصل هفتم نامهٔ پولوس درفقرهٔ «٢٥» گوید»

اکنون درخصوص باکره‌ها امری ندارم ولکن مانند کسی که از خدای عنایت حقانی بودن رادریابد رای خود را میگویم . اکنون گمان میکنم که‌برأی این تنگی ومضایقهٔ حاضره این خوب است یعنی اینگونه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش وچون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکتهٔ دیگر در اینجا برای عیسویان حقیقت جوی بگویم که‌این حکم منع ازطلاق را پولوس مقدس بااینکه از رأی خود گفت بازحکم ابدی ودائمی نکرد . بل محتمل است که ازاقتضاءات زمانهای آینده آگاهی داشته واین حکم را موقتی آورد وسبب آن رامضایقهٔ حالیه کرد وگفت اکنون را باید اینطور کرد وهم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینگونه مستحسن داشتم *

«معیار هشتم»

صاحب کتاب فصل سیم باب دویم از کتاب خودرا در خصوص عدم وقوع تحریف درکتب منسوبه بوحی والهام نگاشت وبذکر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد وسخن را بدآنجار سانید که گویا اسلامیان رادر عدم تحریف توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام سخنی نبوده است واین نسبت تحریف را در بعد ازآن گفتند وآنوقت که انجیل وتوریة منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیرمقبول است *

اماآیات قرآنی را که‌دراستدلال برمدعای خودآورد که‌ازاین‌آیات استنباط میشود. تازمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلت اینکه درآن آیات وارداست که بکتب مسیحیان ویهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند . اینگونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی ونفهمیدن آیات قرآنی است یاآنکه بآیین معهود عمدا سهو کرد امید واریم که ازروی بی اطلاعی بوده است *

پس در صفحهٔ «٣٤» و «٣٥» آن کتاب هردوقسم ازآیات رابتدبر وانصاف بخوان وجواب مؤلف را ازکتاب خودا و بگوی *

اهل ذکررا باهل کتاب معنی کرد وآیت را آورد که «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» ولی «اولا» غفلت ازمثل این آیت کرد که میفرماید «فاسئلوا اهل الذکران کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر» «ثانیا» ملتفت نشد براینکه اگرمقصوداز اهل ذکراهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بردین اسلام میشد «ثالثا» هرگاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است از عبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود که بشارتهای عیسی و اوصیای حقیقیه عیسی را که بوسایط اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام و اصحاب او وامثال ایشان ودقایق کلام الهی را در اینگونه بیانات توان دید نه در ضیافتها و مهمانیها ونسبتهای نالایق بر انبیا واولیا علیهم السلام *

این آیات را نیز مؤلف اعتراضا آورده ومیکوید اگر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را ازاین آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است. اکنون آیات را در اینجا بنویسیم

﴿ دو آیت از سورة البقره است ﴾

﴿ یابنی اسرائیل لاتلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون ﴾

﴿ افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ماعقلوه وهم یعلمون ﴾

﴿ آیت سیم ازسورة البینه است ﴾

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الامن بعد ماجائتهم البینة *

درعدم دلالت آیات مزبوره برمطلب صاحب کتاب محتاج بشرح وبسطی نیستیم ومطلب آشکار است در آیت اولی مؤلف صدر آیت را بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست واز یك آیت پیشتر آن را برداشته در آنجا گذاشت آنهم ان شاءالله ازروی سهو است *

ازهیچکدام ازآیات فوق عدم تحریف در توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم ازیهود ونصاری آثار واوصاف وعلامات وسمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه ازروی بقیهٔ کتابهای خودشان وچه ازبیانات شفاهیهٔ اوصیا واوصیای اوصیا وصالحان عیسویان

مشهور ومعلوم بوده است بنحویکه هرکز مجال انکار آنحضرت را نداشتند مکر بعناد وپرده کشی بر آنچه داشتند همچنانکه یهودان درانکار بر مسیح باوجود دانستن اخبار او وشناختن او کردند *

﴿ قل ما کنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را ازتلبیس کردن حق بباطل وکتمان حق بعد ازعلم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دویم ﴾ بیان حال لجاج وتحریف یهودان است که ﴿ اولا ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند وتوریة را آورد طایفهٔ ازآنها بیهودان کفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید ومی خواهید بعمل بیاورید وهرچه را نتوانید ترك کنید ﴿ ثانیا ﴾ یك فرقهٔ ازیهودان اززمان موسی تازمان اسلام درکار تحریف بهرقسمی که میتوانستند دریغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیا طمع میکنید که بشما ایمان بیاورند وحال آنکه یك فرقه منتخب شده از آنها آنکونه تلبیس کردند وحق را دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه درمیان آنها بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب ومشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات وآثار معلومه خواهد آمد وتا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تاآنکه آنحضرت ظاهر شد آغاز بر انکار کردند ومیبایست هم بکنند که ازریاست وبزرکی وجاه کذشتن سخت دشوار است همچنانکه یهودان درحق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف ووقت تحریف وکیفیت تحریف را ازاسلامیان سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شریر یعنی شیطان ونفس اماره بسوء وظلمت عالم خاکی وغلبهٔ هواها وخواهشهای نفسانی بر بنی آدم است که اسباب وعلل این مطلب را در این نامه مشروحا نتوانیم آورد وعلی الاجمال همین وضع جهان واختلافات امم وملل وبرداشته

شدن عظم واعتبار در امر دین از میان مردم وبالخصوص نمونه هایی که در لجاجت وانکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ وسبر فهمیده ودرجهٔ نادانی وجهالت اقوام کذشته که میدانی وانقلابات کونا کون که بجهة لشکر کشیها از جانب سلاطین وپادشاهان وظهور هرکونه فساد ظاهری وباطنی در میان اقوام ورؤسای آنها وسایر جهات که باندك تتبع توانی دانست وبعلت اجرای آیین امتحان واختبار که سنة الله از آدم تا خاتم برآن جاری است وقوع تحریفات وتغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون یك نسخهٔ اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب عهد عتیق وجدید ونامه ها ورساله های حواریان نیز در دست نداریم تا باصل توریة وانجیل وغیره چه برسد * اکر انصاف کنی این مطلب در غایت وضوح است واما وقت وکیفیت آن پس بجهة دانستن اسباب ومقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت وکیفیت آن نیستیم زیرا که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثهٔ اتفاق افتاد تحریف دادند وتباه کردند *

نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقعشد از توحید خدای وبیان اسماء وصفات الهیه ودر اطوار شرایع ومقامات انبیا واولیا حتی در تواریخ وحکایات چنانکه متن کتب شاهد براین مطلب است وبعضی از نمونه های سخنان ناشایست را که هرکز کلام الهی را با آن مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم وبعد از این نیز در اثنای بیانات بمناسبت خواهی شنید *

سخن دیکر در ترجمه ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از توریة در نسخه های عبرانی ویونانی ورومی وغیر آنها دانستی حال آنکه تاریخ مطلبی نیست که فائده وضرری از آن حاصل کردد *

نمیدانم بعد از همهٔ بیاناتی که در این نامه آورده شد اهل بصیرت وانصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق وجدید

اصلا وترجمهٔ باقی ماند یا آنکه از این مطلب بکذریم *

کویا برادر پروتستانی را بعلت انسی که بسخنان خود دارد ودل او را بمحبت این انجیل وتوریة برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب وتحویل احوال نیستم واین امر را بخدای توانا واکذاریم وهدایت کمراهان را بتوفیق اوتعالی محول دانیم *

والسلام علی من اتبع الهدی

اینکه مؤلف کفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده در توریة وانجیل ومانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم پرسید که مواضع تحریف نشده در آن کتب کدام است . بلی هرکاه اصل کتب بوجود نسخه های اصلیه واتصال سند وتصدیق پیغمبری آنها را ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را زمانا وکما وکیفا معین نمایم . لکن جمله آن کتب اکر برای ما مجهول الحال نیز باشند در آنصورت تکلیف ما در تصدیق وتکذیب معین ومحدود باشد با آنکه حال کتب بر ما غیر مستور است . ودر صورت مجهول الحال بودن ﴿ اولا ﴾ آنچه در بیانات خداشناسی واسماء وصفات الهیه موافق توحید حقیقی وتقدیس وتنزیه واقعی است توانیم کفت که از کتب مقدسه اخذ شده است *

﴿ ثانیا ﴾ در خصوص اطوار وصفات انبیا واولیا آنچه را که بیان مقامات عالیهٔ آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست وآنچه را در این دو مطلب برخلاف آنچه کفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی ومحرف خواهیم انکاشت *

وهمچنین در سایر آنچه متعلق بامر دین است هرچه لایق شان خدایی وموافق با اجماعیات اهل کتاب واسلامیان است جمله آنها را از کتب آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *

وآنچه دائر بامر دین وآیین نیست از قبیل حکایت وتواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالایق بخدا ومقربان خدا نیست قبول کنیم وغیر آن را مردود ومجعول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب مذکوره را سابقا آوردیم ولاحقا خواهیم آورد مانند مستی وزنا کردن لوط علیه السلام بادختران خود ومانند ارتداد وعبادت اصنام سلیمان علیه السلام با غوای زنهای او وامثال اینها بنحویکه در نهایات میزان آخرین نیز خواهی شنید . پس ای مؤلف هر گاه جویای راه حقیقت هستی بی غرضانه درحال کتب نظر کن وتکلیف خود در ابدان که فردا در محضر عیسی وجملهٔ انبیا باتو محاکمه کنیم وشرمناك شوی وهوا خواهان تواز تو تبری جویند وکسی شفاعت ترا نکند زیرا که حجت را دیدی وسخنان خودرا سنجیدی *

﴿ معیار نهم ﴾

در معیار چهارم ازمیزان نخستین گفته شد که صانع تعالی باقتضای الهیت وربوبیت در طبق قدرت وعلم وجود خویش وجود انسانی را برای آیت شناسایی خویش کامل مطلق آفرید واو را آینهٔ جلال وجمال ومظهر صفات قدس واوصاف کمالیهٔ خود ساخت وآن انسان را در عالم اول معرا از نواقص وعیوب کرد ومنزه از معاصی وذنوب داشت *

صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات وشفاعت برعیسی علیه السلام سخنان پریشان آورد اگرچه معنی پیغمبری ومبعوث بودن آنجناب را بربنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد ورفع پریشان گویی درحق آنجنابرا خواهد نمود . لکن چون میزان الحق بنی آدم را در گناهکاری دانست وجمله بشر را غیر معصوم ساخت ویکشفاعت کنندهٔ عمومی که نجات جهان را مالك باشد از غیر نوع بشر لازم شمرد . وبنا بر این مقدمات جناب مسیحی را زادهٔ خدا ودر مرتبهٔ الوهیت گفت . لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از پاکی انسان در مفتتح این معیار آغاز بسخن کردیم *

در پاکی وعصمت وجود انسانی وکامل بودن در بدایت خلقت صاحب کتاب باما موافقت کرد چنانکه درصفحهٔ ﴿ ۷۰ ﴾ کتابش بعداز ذکر آیات بسیار از توریة وانجیل در این خصوص ودر بارهٔ آفریده شدن انسان بصورت خدای برای آنکه برطیور وحیوانات بریه وبحریه وجملهٔ جنبندگان در روی زمین ودر روی زمین حکمرانی کند میگوید *

پس از این آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت خالق خود پاك ونیك وبی گناه بوجود در آمده است وشباهت خودرا که خدای تعالی دروقت خلقت آدمی باو مرحمت فرموده بود تأویل معنی آن شبیه باین طریق است که انسان درآن وقت از گناه ومرگ ونا پاکی قلب واز خواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده است وخدارا درکمال کاملیت شناخته ودوست داشته وخوشحالی خود را محض در رضای اوداشته است چنانکه محض خدای خودرا میشناخت ومحض اورا دوست میداشت ومحض اوراطالب بودو بس ودراینحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته ودوست داشته ودرا وبخت یافته ور وحش از قدرت ومعرفت وپاکی مملو گردیده بود که گویا نقش صفات الهی گشته قادر بود که برتمامی مخلوقات عالم ریاست وحکومت نماید انتهی *

ازبحث توحید وفوائد ایجاد وبالخصوص از این همراهی که صاحب کتاب دربیان سخن باما کرد وموافقتی که باما نمود واز کتب متقدمین ومتأخرین دلائل آورد کامل بودن وپاکی وعصمت مطلق انسان در بدایت ایجاد واستعداد او برتدبیر وتصرف درمخلوقاتی که دون ازرتبهٔ او هستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون باعتقاد صاحب کتاب که جملهٔ انسانهارا ناپاك وگمراه وبدکار میگوید ویکدو عبارت نارسا از نامه ها که مخصوص اهل روم که مخاطب بآن نامه میتوانستند شد ومانند آنهارا آورده استدلال

بربطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکرمترین آفریده های اوست میکنند نظر باید کرد *

﴿ در فصل دهم مرقس ﴾ از قول عیسی کوید حقا بشما میکویم که هر کس مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی کناه ﴾ ملکوت خدارا قبول نکند داخل بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس کناهکاران بنص عیسی از ملکوت بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد برمطلب نخستین آوردنباید فراموش کرد باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم تاآنکه سلطنت در روی زمین وحیوانات آب وخانه وهوا نماید یعنی مقصود من ازاین کونه آفرینش این است واین آفرینش چنان عظیم ازآفریننده قادر همیمن هرکز باطل نشود وبنامه های مجهول الحال والمال منسوخ نکردد *

اکر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات واسماء واوصاف شناسایی خویش انسان را آفرید پس ازان باعتقاد صاحب کتاب چنانکه درصفحه ﴿ ٧٢ ﴾ کوید شیطانی که مخلوق ازظلمت بود پیداشد واراده ومقصود خدارا کلیا برهم زد وانبیا واولیارا کمراه نمود حتی عیسی مسیح الله را بازیچه خود کرد واورابالای بام بردو کفت اکر تو پسر خداهستی خودرا از اینجا بزیر انداز وازآنجا اورا بالای کوه بلندی برد وهمه عزت وممالک جهان سال بروی نمود وکفت اکر برمن سجده آوردی جمله اینهارا بتودهم وازاینکونه کارهای ناشایست بخدایی خدا وصفات کمالیه اوتعالی پس هرکاه چنان است آنچنان خدای نیز شایسته خدایی نتواند بود وتعالی عن ذلک علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا اورا بصورت خویش آفرید ومجمع کمالات ظاهریه وباطنیه اش ساخت واورا بپاکی وقدس مطهر تقدیس وتمجید کرد وهیکل توحید وآیت تفریدش داشت چنانکه درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب اشارت برآن شد باید فهمید که علت حدوث آلودکی وناپاکی دراوچیست وسبب محجوبی او بحجابات ظلمات

وکدورتها کدام است *

حکما ودانشمندان را درمیدان بیان این مطلب تکاور سخن لنک است ومجال ادراک تنک مکرآنکه ازوحی آسمانی دریابند وبیان این مطلب را بالاطراف کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند ودرطبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده وشاهد برخلقت آسمان وزمین وآفرینش موجودات شدند وراسخ درعلوم الهیه کردیدند وایشان وحی وکلام ناطق وتکوینی خدای هستند وتحریف ونسخ درآنها جاری نتواند بود وهرچه کویند مطابق وحی است بل عین وحی است *

دیکراز عهده بیان اینکونه مطلبی که سر مبده ومعاد اشیاء وکاشف اسرار واطوار مذاهب وادیانست کسانی توانند برآمد که علم را از مأخذآن اخذ کرده ومتعلم ازوحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف نشده خدای تعالی باشند . وبجزاز این کونه عالم ومتعلم از آن عالم که مظهر عالمیت خداست دیکر مردم سراین مطلب بزرک را نتوانند کفت *

میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجئوا الی رکن وثیق *

رمزی ازاین سر عظیم را درنخستین میزان ازاین نامه شنیدی وباوجود کمی آکاهی که مرا است وعلایق وعوایق زمانم احاطه کرد ووضع نامه را نیز براختصار کذاشتم ازآوردن تعلماتی که از عالمان ربانی بقدر خود فهمیده ام ازشرح وبسط دادن دراینمطلب اعتذار میکنم وهمینقدر را میکویم که بیان اینکونه اسرار درنزد علمای اسلام پیداتواند شد وهرکس طالب باشد پیداتواند کرد *

﴿ آب کم جو تشنکی آور بدست * تابجوشد آبت ازبالا و پست ﴾

برسرسخن رویم که مقصود ازدست رود . مؤلف نجات رابهیچ منحصر کرد ودلائل نارسا از انجیل ونامها که حال آنها وترجمه های آنها

واختلافات درآنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت *

چون دراین نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا کذشته ازمنطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار کفت من فرستاده نشده ام مکر بر کشند کان خانهٔ اسرائیل وهمچنان پیغمبری را مرد خرد مند نجات دهندهٔ جهان بل نجات دهندهٔ انبیا ورسل نتواند کفت *

ازاین مؤلف عبارتی دیده شد که ازصفحه هفتا دم از کتابش اکنون آوردیم که درمقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد کفت که ❊ انسان در آن وقت ازکناه ومرك وناپاکی قلب وازخواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده ❊ پس ازاومیپرسیم که ازاین بیانات تو وبیاناتی که درذیل این سخن درظهور ناپاکی وکجی ومعاصی درتمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این کونه ناپاکی واعوجاجهاکه در وقت اول انسان را نبود درمسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت اینکه کفتی درآن وقت مرك وضعف روح وجسم نبود وباعتقاد خود وانجیل حاضر عیسی را ضعف جسم ومرك عارض شد وچون اینها عارض شد بقاعدهٔ بیان خودت کناه وناپاکی قلب وخواهشها وهوسها ومانند اینهانیز طاری برآنجناب خواهد بود پس فرق میان او وسایر انسانها چه خواهد شد وچکونه اورا خدا پسرخود خواهد دانست وچکونه جهان وجهانیانرا بل اولیا وانبیا را نجات تواندداد *

آفرین برشما خوب مسیح ستایی کردید چه میکویی ای مؤلف ای هدایت کنندهٔ مسلمانان براهی کههنوز خود درآن راه کراهی *

ای خرد مندان چکونه توانید کفت که خلقت خدای حکیم توانا ومقصود اوتعالی ازآفرینش باطل شد وخاصان ومقربان او وانبیا واولیا ودوستان او ناپاك شدند وکناهکار آمدند باآنکه هدایت جهان دردست ایشان است ونمونهٔ تقدس وصفات کمالیهٔ خدای

وجود پاك ایشان است *

درکتب لفظیه وحر وفیه بمحافظت خدای تمسك جستی ووقوع تحریف ونسخ را ازآنها بکلی انکار کردی انبیا واولیا که خدا را کتابهای تکوینیه هستند ومقصود خدا ازآفرینش جهان وجود پاك ایشان است که ایشان صفوة الله هستند چکونه وقوع تحریف وتغییر وعروض کدو رات وظلمتها را درایشان روا داشتی راستی اکر تعقل کنی ازحضور ایشانت شرم آید وازاین نسبتهای ناشایست درحق ایشان درکذری *

ای مؤلف اینکه مسیح نماز میکذارد واستغفار میکرد ویاپیغمبر ماطلب مغفرت مینمود وهمچنین ازانبیا واولیا یادرحق ایشان سخنانی کهموهم کناهکاری است ظاهر میشد. نه چنان است که امثال ما ناقصان میفهمند کناهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام ورفتار بمقتضیات جهان خاکی ومعاشرت باناقصانست که باقتضای منزل بایستی بخورند وبیاشامند وتحمل ازناملایمات این جهان کنند واستغفار ایشان تعبیر ازاشتیاق بحظائر قدس ومقامات انس وخلوت بامحبوب ورسیدن بمطلوب است *

ایشان علیهم السلام را برتری ازعالم بشریت است که این مقام نسبت بعوالم علویه که ایشانرا منازل حقیقیه است بمنزله معاصی تواند بود وحکمت خدای برای هدایت وارشاد آدمیان ورهایی دادن ایشان ازتاریکی ورسانیدن ایشان بدرجات کمال براین جاری شد که ایشان علیهم السلام پایهٔ نقصان کیرند یعنی بعالم بشری آیند ولباس آنهارا بوشند واز جنس ایشان باشند وبزبان ایشان سخن کنند ومانند پدری که طفل را زبان آموزد تی تی پاپی کوشند تا آنهارا سخندانی آموزند ازحیوانیت برتری دهند ایشان را ناطق سازندونه تنها بزبان بلی وجود آنهارا ناطق از قدرت وعلم وحلم ودیکر صفات الهیه سازند همچنانکه عیسی حواریان راکرد پیغمبر ما سلمان عجم را ناطق نمودنه تنها ناطق فرمود بل اورا عرب کرد یعنی صفات

کمالیهٔ الهیه رامظهر ومظهر ساخت واز آنجا ترقی داد واو را داخل بزمرهٔ اهل بیت نمود ودرجمله سرورهایی که بشارت تولید ایشان را ازنسل اسمعیل خدای بابراهیم داده بود بشمارش آورد واورا مصداق آیت تطهیر کرد وخوارق عادات وکرامات بسیار ازدست آنجناب جاری داشت *

واکر بخواهی تفصیل این مطلب ومعنی نسبت کناهکاری واستغفار انبیا واولیارا بفهمی مارا محتاج بتمهید مقدمات چند وبیان مطالب دیکرخواهی کرد باآنکه این بیان ازموضوع مطلبی کهمارادرمیان است بیرون است *

معیار دهم

ازبیاناتی که تاکنون ازتوحید صانع ازل وصفات کمال وتنزیهات اوعزوجل وازدلائل واضحه که در وقوع تحریفات بل مجعول ویامجهول الحال بودن کتب متداوله دردست طوایف عیسویان شنیدی وازبراهین قویه که دربطلان معنی تثلیث ونسبت الوهیت بمسیح یاغیرمسیح کفته شد جواب سخنان بی اساس صاحب کتابرا که دراین مطالب درباب اول ودویم ازکتاب خود نوشت باسانی خواهی دانست اکنون دراین معیار آخرین ازسیم میزان این نامه فهرست ماننندی برای تسهیل برافهام برادران روحانی مرتب داریم *

دعوی اقرارقرآن بصحت وکلام خدا بودن انجیل وتوریة باطل شد *

عدم مطابقت مطالب توریة باانجیل آشکار کردید *

وقوع نسخ درتوریة بسبب انجیل واضح آمد *

تحریف یافتن توریة وانجیل درهرزمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت یافت *

علت وسبب تحریف کردن یهود ونصاری کتب آسمانی راکفته شد *

بدایت حال انسان وراه پاکی وتقدس ظاهر وباطن درانبیا واولیا بدرجهٔ وضوح رسید *

عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام وشمول معنی شفاعت برجملهٔ مقربان الهی معلوم شد *

تنبیه

اینها مطالبی است که میزان الحق پروتستانی عنوان کرده درآنها سخن کفته است وکرنه دراین مختصر نامه باوجود همهٔ پریشانی حواس وکربت واضطراب وقلت بضاعت که این عبد کرفتار بعلایق وامراض رابود نمونهٔ ازمطالب عالیه وسخنان بسیار بلند ازآنچه بعنایات الهیه ازاثر تعلیمات عالمان وربانیان داشتم بیاری خدای آوردم وخدای راکواه میطلبم کههمه بانصاف نکاشتم ودوری ازاعتساف خواستم وهم خداونداست هرآنچه براستی کفته شود

﴿ کاین همه آوازها ازشه بود * کرچه ازحلقوم عبدالله بود ﴾

دراین معیار ازنخبهٔ سخنان صاحب کتاب که درالوهیت عیسی کفت ازصفحهٔ ﴿ ۱۱٤ ﴾ اوسخنی بیاوریم ومزید آکاهی ازآکاهی اوجوییم ومتن عبارت مذکورهٔ او این است *

وبنا براین مدعا که یسوع مسیح واسطه وشافع سلسلهٔ انسانی است اوبخدا دعا ﴿ یعنی نماز ﴾ ومناجات وشفاعت کرده است وهمهٔ این کونه افعال که ازمسیح صدور می یافت بنابر تقاضای بشریت او بود نه بنابر الوهیت واکر درخصوص این مدعا سؤال نمایی که آیاچکونه ممکن است که الوهیت وبشریت بهم ملحق شود پس من هم ازتو سؤال می نمایم که چکونه ممکن است که روح وجسم ملحق بکدیکر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب این سؤالها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است وهرچیزی راکه می نماید ازروی حکمت خودش میباشد وبحث بحکمت خداوندی محض غرور وکم خردی است وازبرای آدمی

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته وثابت کردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان وخداشناسان حقیق ازملاحظهٔ الفاظ وعبارات مذکورهٔ صاحب کتاب مقتدر بر جرح وابطال مدعای او تواند بود ومحتاج باقامت رهائی از خارج نخواهند شد مع ذلك برای مزید بیان واشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم *

این مطلب رادر معیار هفتم ازمیزان دویم درجواب سخن پروتستانی بسلم که میکفت امر تثلیث سریست ازاسرار الهیه وکسی رانمیرسد که در انجقام کفتکو کند بنحو اجمال بیان کردیم • وچون دراین خصوص اصراری دارند مانیز ناچاراز افزودن بربیان خویش خواهیم بود *

❊ لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة ❊

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان کواه برعبودیت وخضوع او وبیان توحید خدا ونفی اله دیکر یافتند چنانکه جملهٔ انبیا را عادت براین منوال جاری بودواز آنطرف نیز مجبو استند که به تبعیت ورغم یهود که عزیر را پسر خدا کفتند مسیح را پسر خدا کویند وعبارتی دیکر برآن بیفزایند وبکویند عیسی خدا است وخدا عیسی است وخداثالث ثلثه است ناچارشدند ازانکه آنجناب رادو جنبه قرار دهند آیات خضوع وخشوع وعبودیت انجیل راحمل بربشریت او کنندو آیات مجهولة الحال دیکر راکه بسیاری از آنهانیز کذشته ازامر تحریف دلالتی برمدعای ایشان ندارد بجنبهٔ الوهیت عیسی محمول دارندچنانکه ازمطالعهٔ بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *

نخست معنی قدرت خدای را برهمه چیز بفهمیم پس ازآن حکمت اورا که نمیتوان از آن پرسید بدانیم تا آنکه کفتهای این مؤلف دانسته شود *

خدای توانا قادر برهمه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است در میان پوست

تخمی باجوزی نتواند کنجبد *

خدای را اول مخلوق بجزآنکه درآغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند بود وهرچه آفریده شود درانجهان است ودر بعد از نخستین مخلوق انجهان خواهد بود *

وجود شریکی مرخدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی دویم ازقدرت خداصادر نتواند شد زیرا کهدویم متکون شده بقدرت خدای خدا نتواند شد *

دیکروا ضحتر کنیم دیروز بحدود وجهات دیروزی امروز نتواند کردید جسم بحدود جسمیت غیرقابل ابعادسه کانه که طول وعرض وعمق است نخواهد شد *

وامثال اینکونه نمونهها که هرکز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد ولایحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید • وقدرتی کهدرمقام تعبیر از ذات خدا آورده میشودهمان ذات خدا است • وعلم که کفته میشود همان ذات الهی است • وهمچنین است تمامی صفات ذاتیهٔ خدا که بی تعدد جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

❊ اسماؤه تعبیر وصفاته تفهیم ❊

پس قدرت وعلم وماند آنهارا که متعلق بموجودات خلقیه کوییم ذات قدیم الهی نیست • که ذات ازل برمخلوق واردنشود وواقع نکردد وتعلق نکیرد • نمی بینی کهعلم خدا را ازدانستن شریك نفی کنیم *

❊ اتنبؤن الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض ❊

قدرت برحلول در بشر نیز همین حکم را دارد اکر مبنای کار بر آنچنان حلول واتحاد باشد پس خدانیست ومانند یکی ازمخلوقات است ودر میزان نخستین دانستی کهآنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن ممتنع باشد وآنچه درمخلوق ممتنع درخالق تواند بود *

کذشته از اینها آنکونه حلول واتحادی را که میکویند در عیسی شد آیا این کار نیك بود یابد • یعنی حلول کردن در بشر امری است راجح وشایسته بخدای ازل تعالی ویا آنکه این امری است مرجوح

و ناالایق بحضرت او . اکر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها درحق یك بشر نکند بلکه سنت الله را بر این جاری سازد که در بشر های بسیار حلول کند و با آنها متحد باشند بعلت اینکه کفتی این کار نیك است وخدا قادر برهمه چیزاست وکار نیك را صانع قادر البته ترك نکند زیرا که بندکان را بسبب ترك نیکوکاری مسؤل ومؤاخذ میدارد *

« اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم »

حلول در بشر سهل است که در کمترین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت ولطف خود میبایست حلول کند *

واکر این کار نیك وراجح نبود پس خدارا منزه ازکار بد وزشت بایدداشت خصوصا درحق خاصان خویش *

حیرت از کفتارهای متناقضهٔ اینهادارم ازیکطرف خودرا موحد کفتند واز تغییر وتبدیل ذات خدا را منزه آوردند واز طرف دیکر اینکونه تغییرات وتبدیل درذات اورا جایزدانستند . نمیدانم چه میکویند خدا را حال حلول به بشریت عیسی غیراز حال عدم حلول است وحال پیش از اتحاد با او مغایر با حال بعد از اتحاد است . و توخود در اول کتاب وجاهای دیکراز میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی ازاین دو مطلب را غلط کفتی . وچون بدلائل توحید به تغییر وتبدیل درذات ازل تعالی نیست ناچاری از اینکه از دعوی حلول واتحاد درذات واحد الهی درکذری وبشر راجای حلول ذات خدای نکویی *

امادلائل لفظیه که ازانجیل وغیره آورد دلائلی است که هیچ خردمند صاحب ادراکی آنهارا مأخذ حلول واتحاد ازل تعالی باجسما نیات نتواند کرد *

هرکاه عباراتی است که میکویند از مسیح شنیده شد که کفت من در پدرم وپدر درمن است ومن واو یکی هستیم ومعنی آنکونه سخنان را برفرض صحت آنها دلیل خدایی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

باآلایش حلول واتحاد منسوب داشته اند امثال آنکونه عبارات را درحق شاکردان وحواریان عیسی نیز نقل کرده اند ودرانجیل خودشان نوشته اند *

اینك « در فصل هفدهم انجیل یوحنا » ازقول مسیح آورد تاآنکه ای پدر همه یکی شوند وچنانکه تو درمن هستی ومن در تو ام ایشان « یعنی ایمان آورندکان بمسیح » نیز یکی درما شوند تاآنکه جهان بدانند که تو مرا فرستاده وعزتی را که بمن دادی با آنها دادم که یکی شوند چنانکه مایکی هستیم من درآنها هستم وتو درمن هستی تاآنکه جهان بداند که تو مرا بعث کردی وچنانکه مرا دوست داشتی ایشان رادوست داشتی *

نیز « درآن فصل انجیل است » که من کلام ترا با آنهادادم وجهان دشمنی بایشان کرد زیرا مانند اینکه من ازجهان نبودم ایشان نیز ازجهان نبودند وهم « درآن فصل است » که ایشان ازجهان نیستند همچنانکه من ازجهان نیستم ایشان را بحق خود تقدیس فرمای کلام تو « یعنی وعدهٔ تو در حق ایمان آورندکان » حق است چنانکه تو مرا بجهان فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *

« درفصل اول نامهٔ نخستین یوحنا است » آنچه راکه دیدیم وشنیدیم بشما بیان میکنم که شما باما متحد باشید وفی الحقیقه اتحاد ما باپدر وپسر او عیسی مسیح است « نیز در آن فصل است » اما اکر مانند او که در روشنایی است در روشنایی است رفتار کنیم بایکدیکر متحد هستیم *

« درفصل چهاردهم ازانجیل یوحنا است » باور ندارید که من در پدرم وپدر در من است آنچه بشما میکویم از خودم نیست بل پدری که در من است « وبعبارت دیکر » در من ساکن است بعمل آورد « نیز در آن فصلست » در آن روز بدانید که من در پدرم وشما درمن هستید ومن درشما هستم *

« در فصل ششم نامهٔ افسوسیان است » خدا و پدر همه یکی است که او بالای همه است و باهمه است ودرهمه است « ودرفصل ششم نامهٔ قورنتوسیان است » شماهیکل خدا هستید *

از اینکونه عبارات که دلالت بر اتحاد وحلول ازل تعالی در حواریان وتلامیذ عیسی بل در جملهٔ ایمان آورندکان بمسیح تواند داشت در جملهٔ انجیل لایعد ولایحصی آورده اند پس اکر این فقرات را که برای نمونه آوردیم وماننند آنها را درحق عیسی علیه السلام بمعنی الوهیت او واتحاد وحلول خدا در آنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم وخدا درما است ومادر خدا ودر مسیح شدیم ومسیح درماشد ودر خدا شد *

اکنون بادر اترا بیا کاهانم از رموزآن کلام حقیق الهی که در اصل وترجمه آن تحریف نتواند بود پیشتر کفتیم که کذشته از دیکر کونه تحریفات وجعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار درترجمه هاشده است که ﴿ اولا ﴾ ببعث مقاصد باطلهٔ مترجمان وبسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب بازترجمه ﴿ ثانیا ﴾ درکاراست وشاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم واین یکی شاهد را نیز برآن بیفزاییم که اکر درفارسی کسی حال کسی را ازروی مودت ولطف جویاشود باو کوید دماغ شما چاق است وچون تحت اللفظ بترجمهٔ عربیه بیاوریم ﴿ انفکم سمین ﴾ میشود وچون این ترجمهٔ ثانویه را به پهلوی درثانی بعبارت دیکر بیاوریم میشود ﴿ بینی شما فربه است ﴾ که اصل مطلب بکلی ازمیان رفت ومعنی غیرمربوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را ازآنکونه سخنان که درحق عیسی وروح القدس یافتند مطلبی ساختندوخواستنداین کلمه را که صریح درشرك والحاداست تصحیح کنند ونتوانستند وبرای اسکات نادانان کفتند که چون ازوحی وکلام خدا واز انجیل حاضراست باید تعبدا کفت خدا ثالث ثلثه است وعیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیرمحرف الهی ومعجزهٔ باقیهٔ پیغمبر آخرالزمان است درمثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث ثلثه کفتند وخدا خودرا رابع ثلثه فرمود *

﴿ مایکون من نجوی ثلثة الاهورا بعهم ﴾

راست است خدا بامخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند ومعنی میکنند . پس اکر در انجیل کلماتی ازاین قبیل بوده معانی آنها درنزد اهل توحید آشکار وروشن است . وذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین ودر جاهای دیکر اشارت برآن شد بهیچ طوری ازاطوار مناسبت وعلاقهٔ ذاتیه بامخلوقات نخواهد داشت *

راست است درحق مقربان خدای وایمان آورندکان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول واتحاد تأویل میتوانستند کردلکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید وبس . ودر قرآن مجید نیز ازآنکونه عبارات وارد کردید واهل معرفت نظما ونثرا این مطلب را کفتند *

﴿ ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم ﴾

بیعت بر پیغمبر را بیعت برخدای کفت ودست پیغمبر را که در بیعت بربالای دست بیعت کنند کان بود دست خدانامید *

﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیق ظاهرا پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از اومنفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تونکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

﴿ من رآنی فقد رأی الحق ﴾

هرکه مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد ومولانای رومی درکتاب مثنوی کوید *

﴿ کر تو خواهی همنشینی باخدا * رونشین تو درحضور اولیا ﴾

والحاصل معنی تثلیث واتحاد خدا را بامسیح ودیکر مخلوقات اکر از عبارات مذکوره که از انجیل ونامدها نمونهٔ آنها را کفتیم استنباط کرده اند آشکاراست که دلالت برمقصود آنها نخواهد داشت . واکر از تعبیرات ابوتی وبنوتی وپسری وپدری که در انجیل وغیرآن

در حق مسیح کفته اند دلیل بیاورند آن نیز هرکز دلالت برمطلب اهل تثلیث نتواند داشت . بعلت اینکه همه انجیل وتورية پر از عبارات مذکوره ونسبتهای پدری و پسری در حق سایر مخلوقات وانبیا واولیا میباشد . واین تعبیرات بحدی در آن کتب هست که محتاج بذکر نمونه های آنها نیستم و بعضی را در اثنای بیانات کذشته شنیدی ودر میان بنی اسرائیل این تعبیر شایع بوده است و یهودیها میکفتند ما پسران خدا هستیم *

﴿ درفصل ششم نامهٔ قورنتوسیان است ﴾ خدای توانا برهمه چیز میفرماید که من شما را پدر شوم وشما نیز مرا پسران ودختران باشید *

هرکاه آنکونه نسبتها والوهیت بعیسی علیه السلام بواسطهٔ معجزات واحیاء اموات است که میکویند از آنجناب ظاهر شد واضح است که این معنی را از معجزات که ازجانب خدا بانبیا واولیا از روی قدرت کاملهٔ الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد وهیچ صاحب عقلی نمیتواند بکوید که هرکس مردهٔ را زنده کرد وخود کفت این کار ازجانب خدا است آن کس خدا است *

اکر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده نمود چنانکه در تورية یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی وهفتم است . والیسع نیز احیاء میت کرد حتی ازقبر او نیز اینمعجز ظاهر شد چنانکه در فصل چهارم وسیزدهم سفر الیسع از تورية است . وآنکونه معجزات را که از عیسی روایت کرده اند در حق شاکردان وحواریان مسیح نیز در انجیل حاضر آورده اند . دم کاو بنی اسرائیل را بمرده زدند وزنده شد *

اکرچه بدلائل توحیدیه وبداهت عقل خداشناس نسبت الوهیت ومانند آن را بمخلوقات دادن در بطلان وسخافت نه چنانست که محتاج بشرح وبسط واقامت براهین دیکر کردد . لکن محض مزید آکاهی از مأخذ عقائد فاسدهٔ ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد بفهمیم ونمیدانم این سخن را فهمیده نوشت ویا آنکه از روی سخنانی که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *

اینکه از حکمت خدا آکاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه نباید جستجو کرد از سخنان جاهلان است . ودانشمندان دانند که تکلیف ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت وآثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیکر نیست . خدای توانا انسان را درصورت خویش آفرید واورا بصورت صفات واسماء خویش ساخت ومظهر جلال وجمال خویشش داشت . وقدرت وعلم وحکمت خودرا بوی عطا فرمود ومنتی بزرك براو نهاد *

﴿ ومن يؤتى الحكمة فقد اوتى خيرا كثيرا ﴾

ومع ذلك اینکونه اعتذار دراعتقاد به تثلیث یاخود حلول واتحاد ازل سبحانه مرد خردمند را شایسته نتواند بود . وچنانکه کفتیم آتش پرستان ومانند آنهارا راه اعتذار باینکونه سخنان بی بنیان باز شود . ودرآنصورت ناچاریم ازاینکه هرکاه اهل تثلیث را موحد دانیم بت پرستان را نیز آفرین کوییم وموحدشان شناسیم . وچون بدلائل عقلیه ونقلیه خودرا بر تحسین وتصدیق آن طایفه راضی نتوانیم کرد لهذا اهل تثلیث را نیز دربیرون شارع توحید خواهیم دانست وکتب آنهارا کتب الهامی نتوانیم کفت واعتماد بآنکونه اسفار ورسائل نتوانیم جست *

پس باقی نماند از برای ما مکر تفحص درامر دین اسلام وکلام الهی بودن قرآن وتفحص ازاینکه آیا اخبار پیغمبر آخرالزمان در بقیهٔ این کتب آسمانی پیدا میشود یانه . وآیا معجز وخارق عادتی ازآن پیغمبر ظاهر کردیدیانه . اکرچه بعد ازمطالعهٔ صاحبان انصاف موازین ومعیارهای سابقهٔ این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات دراین نامه نبودیم ولی برای اکمال نعمت واتمام حجت براهل ایمان وانکار بقیهٔ بیانات درمطالب مذکوره را درطی دومیزان دیکر چنانکه درصدر نامه وعده کردیم بیاری خدای وامداد اولیا درغایت ایجاز

واختصار خواهیم آورد واز خدا وند یاری خواهیم جست *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه ذی الکبریاء والعظمه ﴾

﴿ میزان چهارمین ازمیزان الموازین ﴾

دربیان بشارت توریة وانجیلست درحق پیغمبر موعود که منتظر درمیان جملهٔ امم وقاطبهٔ ملل بود. که پس ازهمهٔ تحریفات وتباهیها که درآن کتب سماویه کردند همین بقیهٔ آنها بوضوح وآشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را مینماید. ودرطی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بربیان مطالب دیگر که ذکر آنها بردلهای پاک روشنایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد. واین میزان نیز درده معیار قرار گرفت *

﴿ معیار نخستین ﴾

آیین امتحان واختبار که خدای را درحق هرقومی از اقوام ودر بارهٔ هرگروهی از ملل جاری است اقتضا چنان کرد که عیسی مسیح کلمة الله را مانند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون ازمقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب برمسببات ظاهریه بیافریند. وهمچنانکه پدرمارابی واسطهٔ پدر ومادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت واو رامبعوث بر بنی اسرائیل فرمود ومأمور برتعلیم و بشارت کرد. یعنی انگلیون را بروی فرستاد وروح القدس را مؤید ومسدد اوداشت. وآنجناب آنچه را که مأمور برآن بود ازتبلیغ واداى رسالت و بشارت بعمل آورد. وحواریان که صاحبان ولایت وتصرف وتدبیر درجهان بودند از برکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تاآنکه وقت رفتن عیسی ازمیان آنقوم رسید وهنگام اجرای آیین اختبار شد *

سر وحکمت امتحانات الهیه راکه درهر قومی جاری بود وهست سابقا بنحو اجمال گفتیم وکسانیکه جویای مزید آگاهی ازاین حکمتهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند. واین عبد قلیل البضاعة درسال هفتادم هجری در رسالهٔ مطالع الاشراق خود که در مسائل دینیه عربی العباره نگاشتم این مطلب رامشروح داشتم. ودرکتب اسلامیه این سخن مشروحا مبین است. دراین مختصر نامه تطویل وشرح وبسط را دراین مطلب زاید میشمارم *

آیین اجرای امتحان درهر قومی بنحو کلیت چنانست. که پیغمبر یاولی که داعیان براه خدا وهادیان ومبشران وانذار کنندگان هستند پس ازایفای رسم دعوت وبشارت خودازمیان قوم بیرون روند واینجهان را بدرود کنند. تا آنکه ایمان آورندگان حقیق ازدروغی که بهواهای نفسانی وآرزوهای شخصانی وحب ریاسات ازروی ریا ایمان آورده بودند تمیز یابند ومؤمنان امتحان شدگان که در آن حال غیبت هادیان درمیان فتنه وحادثه بثبات قدم مستقیم باشند درمدارج کمال برتری جویند. واین گونه امتحانات واقع نتواندشد مگر بغیاب رئیس وهادی آنقوم *

﴿ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون ﴾

پس ازآنکه کلمة الله عیسی را موعد رفتن ازمیان امت رسید جملهٔ وصایای خودرا مکررا ومؤکدا برای تلامیذ واصحاب خویش بیان کرد وازوقایع وفتنها که میبایستی بعد از اوظاهر گردد خبرداد وچنانکه دربقیهٔ انجیل است وبزودی گفته خواهد شدبشارت پیغمبرآخرالزمان را بنحویکه آنجناب وکتاب نازل شدهٔ براو که تعلیم و بشارت بود میبایستی ظاهر کنند بعمل آوردند. وفرمودند که بعدازمن مسیحان دروغگوی پیداشده سخنان مراتغییرداده اختلاف عظیم درمیان امت من خواهند انداخت. وکلیات آنها را بهفتاد ودوفرقه منفرق خواهند

ساخت که جملهٔ آنهادر هلاکت است مکر یکفرقه که تابعان شمعون الصفا هستند *

در ﴿ فصل دویم ﴾ از رسالهٔ ثانیه شمعون الصفادر حق معلمان بعد ازعیسی میکوید لکن درمیان مردم پیغمبران دروغ کوی بودند چنانکه درمیان شما نیز معلمان دروغکوی خواهد آمد. خدایی را که خریدار آنهاست نیز انکار کنند وعقائد باطله راکه شایسته لعنت باشدبه پنهانی ادخال نمایند وبزودی برای خودشان هلاکت آورند وجمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوندو بسبب آنها درخصوص راه حق بدکویبا واطالهٔ لسان شودواز روی طمع بسخنان ساخته ﴿ یعنی مجعول ﴾ شماها را بجای متاع کذارند یعنی بخرند ومیفروشند وتجارت میکنند ومتاع تجارتی آنها شما میباشید *

در ﴿ رسالهٔ مذکوره ﴾ درفصل سیم است مهلت دادن خدای راوسیلهٔ خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ماپولوس نیزازروی حکمتی که باوداده شده بود بشمانوشته است. همچنانکه در جملهٔ نوشتجات او که دراین مباحث نوشته است ودر این مطالب مانیز چیزهایی هست که فهمیدن انهادشواراست. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه درحق کتابهای دیکر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی برهلاکت ایشان است تأویل کنند. اکنون شما ای دوستان این کارهارا پیش ازوقت بدانید وحذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران کمراهی نیافته از متانت خودباز نمانید *

در ﴿ فصل دویم ﴾ مکاشفات یوحنااست ازدروغکویافتن تورسولانی را که میکفتند ما اهل رسالتیم ورسول نبودندو دروغکویی آنهارا بامتحان دانستی آکاه شدم *

تحریف ودستکاری در انجیل وکتمان اناجیل یعنی تعلیمات وبشارات مسیحی وتغییرات وبدعتها که درآیین او کذاشته شد. واعمال وآداب آنجناب راکه برای وقیاسات وتأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی ازنمونه های آن را پیشتربیان کردیم وازصوم وختنه وغسل وطلاق ومانند اینها نمونه آوردیم جملهٔ این امور دراندك زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا درمیان تابعان آنجناب واقع شد. تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان اومقهور ومحجوب شدند ودعوت کنندکان ومعلمان دروغکوی همچنانکه مسیح خبرداده بود باسم مسیح وحواریان مسیح دراطراف واکناف ظاهر شده وهرچه خواستند کردند *

﴿ مهردرخشنده چونهان شود * شبپره بازیکر میدان شود ﴾

وچون بشارت عظمی که آن کلمةالله مأمور برتبلیغ آن بود مژدهٔ نزدیکی بعثت فخرکائنات بودی علیه الصلوة والسلام که ازبد وزمان آدم انتظار آن خلاصهٔ آفرینش را داشتند و بعضی از معلمان را بجز از ابطال اساس دین الهی وایراث فساد وتباهی در روی زمین مقصودی نبود وچنان پنداشتندی که وعدهٔ مسیحی درظهور آن نورقدیم ازلی درهمان زمان نزدیك انجاز خواهد شد. وبدین موجب همهٔ همت خود شان رادر اخفا وابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند ومع ذلك بعلت کثرت شهرت وشایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی بردارند ونور حق را خاموش کنند *

﴿ والله متم نوره ولو کره المشرکون ﴾

صاحب کتاب اکر بچشم بصیرت وانصاف بیند خود حقیقت کاررا مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد وازاعتراض آوردن براسلامیان بآیت کریمهٔ ﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾ اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف درفصل اول ازباب سیم کتابت کفتی که درهیچ صفحه وسطری ازانجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بربشارت عیسی برپیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود. ودر این ضمن سخنانی که دور از شیوهٔ ادب وازشیمهٔ دانش است بمیان آوردی. نخست جواب آنکونه سخنان را ازما مخواه. مکرجواب مطلب را وبیان سخنی را

که کفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران دروغکوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نکویند او نیز از آن دروغکویان است *

ثانیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میکویی لفظا ودلالة تغییر داده وتحریف کردی چنانکه عیسی واوصیای او خبر داده اند واین خبر تا جهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر کردد . معلمان دروغکوی همواره درمیان عیسویان درهر زمانی بلباسی ظاهر توانند شد که تحریفات نقطه وتأ ویلیه مقصود خود شان را از پیش برند زیرا که همان علت وسبب که در این کار پیشینیان آنها را بود دراینها نیز بطریق اتم واکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که درخصوص کمراه کنند کان بعدازخود خبر داد ومؤلف ما بدیکر عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم * عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرك ومانند آنها درهنکامیکه ازمعبد بیرون آمد خبرمیداد اصحاب ازاو پنهانی پرسیدند کداین علامتهای ظاهر خواهدشدعیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی کمراه نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میایند وبنام من کسان بسیاری را کمراه کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که کفت بعد ازمن پیغمبران دروغکوی خواهند آمد همان است که نکارش یافت . ومؤلف آنرا تحریف کرد وپنداشت که اسلامیان بروایت ونقل او اعتماد کنند واعتقاد آورند . والحاصل معلمان ودعوت کنند کان دروغین بعد از مسیح ظاهر شدند ودر ابطال دین خدا کوشیدند وچهرهٔ شاهد مقصود حقیقی را در پردهٔ اختفا کذاشتند . ودوست ندارم که باسم ورسم آنها تصریح کنم ورك تعصب جاهلانهٔ طرف مقابل رابتحریك آرم . که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . واکر پیغمبران دروغکوی نیز با آن معلمان بکوییم باصطلاح خودشان خواهد بود *

﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که دروقوع تحریفات درکتب سماویه وظهور معلمان وداعیان دروغکوی بعد ازعیسی علیه السلام وبرداشته شدن انجیل حقیقی از میان عیسویان بجهة حدوث اسباب وعلل در ظاهر وباطن کفته شد اسلامیان راباعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبراز بشارت عیسی میدهد بغلط نتوان انداخت باآنکه اعتراض شمادراین مطلب کذشته ازحذفیات وتحریفات ازجهات دیکرنیز مردود است *

﴿ اولا ﴾ مقصود از آیت کریمه اشارت ببشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جملهٔ انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیهٔ کتب سماویه خواهی شنید . ولازم نکرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

﴿ ثانیا ﴾ مدلول آیت قرآنی آکاهی دادن ازبشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا وعلیه السلام نه مندرج بودن آن درانجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد بآمدن پیغمبری که نام پاك او احمد است ونکفتند درانجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرموده مکتوبا فی الانجیل بعثة نبی اسمه احمد . وپس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام وعناد وانکار ملت بنی اسرائیل ووقوعات بعد از آن جناب وپنهان شدن اوصیای حقیقی وکلمات وبشارات او بنحویکه علی الاجمال کفته شد معلوم کردید اینکونه اعتراضات راکه ازامثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل ووقعی نتواند بود *

حقیت دین اسلام باوجود معجزه وبرهانی مانند قرآن وبیاناتی که اسلامیان را از روی حق وصواب دردست است واستواری قوانین شرع وناموسی که ازجانب آن مفخر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل وشواهد دیکر از خارج نخواهد داشت مکر آنکه برای مزید بیان وتمام کردن حجت برمنکران یك جمله ازآیات وفقرات انجیل

وتوریة وسایر دلائل و براهین را چنانکه وعده کردیم درطی این اوراق بیاری خدای خواهیم آورد *

اهل کتاب بشارات وارده دراین بقیهٔ کتب آسمانی را که در حق پیغمبر موعود ومنتظر است بخوبی میدانند ولی بعلت زبون بودن دلهای آلودهٔ ایشان ازسلطان جهل وعناد چنانکه عیسی خبر داد راه تأویل و بهانه جویی رادر کلمات الهیه پیدا کنند . و پس از علم وآکاهی ازحقایق امورانکار وجحود آورند . چنانکه یهودان در حق مسیح و بشارتهای وارده در مسیح ودر معجزات ظاهره از مسیح ودراعمال ورفتارهای مسیح کردند وهمچنانکه صاحب کتاب ازروی بی شرمی به تبعیت کفار عرب نسبت جنون وصرع العیاذ بالله بر آنچنان پیغمبر عظیم الشان داد مسیح و یحیی را بجنون منسوب داشتند *

افسوس بر آنکونه دینداری باد . ای صاحب تألیف درانجیل خودت از یهودان ومنکران نشنیدی که کفتند رئیس شیطانها بامسیح همراه است وهرچه میکند بدستیاری او میکند . ودر حق یحیی نیز مانند این سخن را نشنیدی وتبعیت بر یهودان را برخود ننک ندانستی ؟ *

﴿ معیاردویم ﴾

آیات کتاب موسی را که آنرا توریهٔ مثنی کفته اند درمعیارششم از میزان سیمین بمناسبت ازسخن آوردیم . ومعلوم کردیم که آیات مزبوره درحق بشارت از پیغمبر موعود است ودلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب کتاب در فصل اول از کتاب سیم کتابش خود کشیها درتأویل آیات مزبوره میکند . ولفظ برادر را که درتوریة کفت از برادران بنی اسرائیل پیغمبری بصفات وعلامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تأویل کند که اهل ذوق وادراك درجرح وتعدیل آنکونه تأویل که درلفظ برادران کرده است محتاج به بیانی دیکر نیستند . وبالبدیهه برادر یکقوم

طایفهٔ دیکری است که ازیك پدرجدا شده اند چنانکه این معنی درحق نسل اسماعیل واسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند و بنی اسرائیل باسحق وعرب باسماعیل منسوب کردیدند واضحست . این دو طایفهٔ عظیمه برادرند ودر کتاب موسی است که بکلیم خویش میفرماید خدای پرورد کارتوازمیان برادرانت پیغمبری را مانندتو مبعوث خواهد کرد ودر آیت ﴿ ۱۵ ﴾ از کتاب مزبور از فصل هجدهم است که خدا فرمود ﴿ از برای آنها پیغمبری را مانند تو ازمیان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد ﴾ وبیان دلالت این کلمات را بر پیغمبر موعود وراست نیامدن آنها درحق عیسی خصوصا بمعتقدات عیسویان که درآنجناب دارند در معیار مذکوره آوردیم * درصفحهٔ ﴿ ۱۷۹ ﴾ میزان الحق پروتستانی که دربیان این آیات بسخن پرداخت میکوید . ثانیا ازآیات توریة آشکار ومثبت میکردد که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریهٔ وعده شده بابراهیم که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق و یعقوب مبعوث خواهد شدنه اینکه از نسل اسماعیل . وآیاتی درانیجا آورده است که هرکز دلالت برمدعای او نتواند داشت ﴿ خدا بابراهیم فرمود سخن ساره رادر خصوص هاجر بشنو وآنهارا بدیار غربت بفرست وازساره باین سخن ناخشنود مباش ذریت تواز نسل اسحق نیز خوانده میشود ﴾ خدا باسحق نیز وعده داد که از ذریت تو زمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی وتناقض باوعدهٔ مخصوصهٔ الهیه که درحق اسماعیل وذریت اوداشت ظاهر نتواند کرد . واکر عیسی پرستان ومدعیان عیسی پرستی بانصاف وادراك پیش آیند وکوش کنند مطلب بغایت روشن است ولکن . حب الشیٔ یعمی ویصم *

جون اساس سخن را بقدر امکان براختصار کذاشتیم درمیان این مطلب ووعدهٔ برکت روی زمین که بابراهیم وذریت آنجناب داده شد از همین توریة بقدر کفایت اهل دانش وبصیرت خواهیم آورد . وخواهیم نمود که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای درنسل اسماعیل علیه السلام

جکونه بوده است ودر همین بقیهٔ توریة در تصریح برمطلب اسلامیان چه بکذاشته اند *

سخنی در بیرون ازمقام کفتکو بنظرم رسید در اینجابیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه کردد و راه حقیق الهی را پیدا کنند *

الهام وکلام الهی نه چنان است که هرصاحب سوادی که ازخواندن ونوشتن الفاظ ولغات آکاهی دارد از معانی لطیفه وکنایات واشارات دقیقه واسرار ونکات غیرمحدوده آن الهامات اطلاع تواند جست . وپیشتر کفتیم که اثر مشابه صفت مؤثر است ومیان مدرك ومدرك وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانندانسان است اکرکسی حقیقت انسان رافهمید وحی وکلام الهی رانیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغییر نیافته ومکدر نشده باشد . مانند مسیح علیه السلام که ازاو ازروی آنچه در ظاهر بعقول وافهام ناقصه وقاصره میفهمیدند سخن میکفتند وتا اکنون نیز میکویند ومقام حقیق اورا احدی از امثال ماها نتواند فهمید . پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد وباین کوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم واسماعیل واسحق شدن کذشته از اینکه درعالم جسمانیات وتوالد وتناسل بشری امریست عظیم وسری است کریم . وپاکی اعراق واصالت نسب کاری است لازم الاعتنا . لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی برخود قرار دهیم . باآنکه خدای را مجبور بطوری غیراز طورمعروف خود مان دانیم . وکوییم که زید باید ازنسل عمرو باشد تاحکم فلانی درحق اوجاری کردد . که اینکونه ملاحظات در خدایی خدای توانا جاری نتواند بود . وکسی رادر آنحضرت جای اعتراض نتواندشد . بعلت اینکه بی اطلاعی ما وامثال ما از اسرار وحقایق امور آشکار است *

﴿ درفصل سیم انجیل متی است ﴾ که در پیش خود تان نکویید

وتصور نکنید که پدرما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدا ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *

﴿ در انجیل لوقا است ﴾ اکنون میوه ها را بثمرشایستکی بتوبه بیاورید خود بخودنکویید پدر ماابراهیم هست زیرا کهمن بشما میکویم خدای از این سنکها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *

ای مؤلف بنص توریة کسانیکه عهدابدی خدا را برداشتندازنسل ابراهیم منقرض وابتر خواهند بود وابراهیم واولاد حقیق ابراهیم از باطل کنندکان عهد ومیثاق خدای بیزارند . اکرمحبت خدارادردل دارید وازعصیان برا وترسناك هستید درکاردین بصیرت جویید وحقیقت را یابید . واکر بخیال باطل بکویید مابلفظ عیسی وانجیل ایمان آوردیم وعیسی مارانجات خواهدداد ومارارهایی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی ازشما وازعقاید واعمال شماداشته باشد یاآنکه شمارابشناسد وقبول کند . همین آیاتی را که میکویی دراختصاص برکت امنها برنسل اسحق است آوردی وکفتی که دعوای محمدیان باطل است . آیادر ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم ونسل ابراهیم رامأمور بختنه داشت وباطل کنندهٔ آنرا ابتر خواند مذکور نساخت . مکر شمارا هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای رادرحق نسل اسماعیل بکقدری بدانی *

﴿ درمعیار هفتم ازمیزان سیم ﴾ عبارات توریة راشنیدی ووعدهٔ خدا راباابراهیم درخصوص برکت یافتن جهان بذریت اووظاهرشدن سرورها از نسل اودانستی . آغازسخن را از آنجابکیر واستواری امر میثاق ابدی رادرخصوص ختنه معلوم نمای ودرذیل آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل دریافته پایهٔ بیان مؤلف را درمخصوص کردن مبارك شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *

﴿ درآیت هفدهم فصل مزبور از توریة است ﴾ ابراهیم بخدای کفت همانا اسماعیل در حضرت توزندکانی کناد . واین سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی دربارهٔ تولد اسحق شد . وازلحن کلام خصوصا بقرینهٔ لفظ همان یا همانا اسماعیل درحضرت نوزندگانی گاد روشن است که مقدمات بشارات وتولید سرورها از ابراهیم درمیان او وخدای تعالی معهود بوده است . زیراکه آنجناب درجواب بشارت ازاسحق این سخن را گفت ودر جواب ابراهیم ازتولد اسحق وثبوت عهد ومیثاق دراوو درذریت او خبرداده وفرمود ﴿ واز برای اسماعیل نیز تراپذیرفتم اینك اورامبارك خواهم کرد وبرکت خواهم داد واورا عظیم خواهم نمود واو را بغایت بسیار خواهم ساخت ﴿ دوازده سرور ﴾ از اوتولید خواهم کرد واو را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ﴾ وپس ازاین مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد ختنه را که میثاق ابدی بود واین همه بشارات درحق اسماعیل واسحق در ذیل آن تعاهدواقع گردید . وابراهیم نودونه سال داشت که بدست خویش خود را ختنه کرد وجملهٔ اولاد خود را درآنروز درطبق امردائمی که ازجانب خداصادرشد مختون ساخت *

الحاصل سرورها ﴿ ودوازده سرور ﴾ که خدای تعالی درمقام منت ابراهیم درضمن بشارات الهیه ووعدهٔ مبارك شدن زمین بذریت برابراهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ﴿ دوازده امام معصوم است ﴾ که صاحبان ولایت کلیهٔ کبری بودند وسروران درتمامی جهان وبجزاز ایشان دوازده سرور دیگر که ازذریت اسماعیل باشد نتواند بود . وعظمت اسماعیل که خدا وعده داد درایشان وبایشان تمام خواهد شد . ووعدهٔ الهیه در وجود مبارك ایشان انجاز پذیرفت . وتمامی جهان رامودت ایشان فریضهٔ ذمت شد . واجر رسالت پیغمبرآخر الزمان علیه وعلیهم السلام مودت ایشان گردید که مودت ایشان مودت پیغمبراست ومودت پیغمبر مودت خداست *

﴿ قل لا اسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی ﴾

اکنون اگر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصا بقرینهٔ بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل وبودن امامان ازنسل اوبی تأویل وتوجیه صریحة الدلاله درحق پیغمبر موعود خواهند دید . وازتقلید جاهلانه برادران پروتستانی گذشته وبرادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارك شدن زمین رادر هردو نسل ازاولاد ابراهیم خواهند شناخت . وپیغمبر ماندموسی رابصفات معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان اواست چنانکه سابقا گفتیم بجزاز آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام وشرایع را بدرجه کمال رساند وخداشناسی را درجهان ثابت الاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی راکه دراختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق درتأویل عبارات توریة درصفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس ازمطالعهٔ بیانات حقانیه که شنیدی برفرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست . که هرگز آن آیات دلالتی برمدعای اونداردو همه استدلالات صاحب کتاب مزبور دراینجا مانند دیگر سخنان اوسقیم وغیرمستقیم است . که ازجملهٔ آنها سخنی است که ازقول عیسی گفت که ﴿ اگرموسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلت اینکه اودرحق من نوشت ﴾ واز این سخن میگوید که برکت موعوده درذریت ابراهیم منحصر بعیسی است وپیغمبری که بموسی گفته شد خواهد آمد عیسی است . ودر عدم دلالت آن سخن براین مطلب صاحبان انصاف نیازمند بتأمل نخواهند بود . نوشتن موسی درحق عیسی اگر انحصار باین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که اورا انکار از روی صواب کرده اند . پس عیسی را اقلا پیغمبرگویند که مطابق باللفظ توریة باشد وجواب یکجزء از اعتراضات یهودان را بتوانند داد *

جای حیرت وافسوس این است که بااین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزرمی نکرده ومیگوید . پس دعوی محمدیان

باطل شد ودر آنمقام سخنان جاهلانه که شایستهٔ احوال برا دران اوتواند بود مندرج ساخت . وچون دانشمندان را ایراد آنکونه سخنان نشاید از جواب براو کذشتیم *

ولولا الشعر للعلماء یزری * لکنت الیوم اشعر من لبید

معیار سیم

کوش ادراك خودرا باز کن عقائد موهومه را وآنچه برآن مألوف ومأنوسی . همه را ازدل خود موقةً دور نمای . مشاعر خود را برای فهمیدن سخنان راست من درنزد من بعاریت بکذار . وپس ازنیل مقصود که رسیدن بمقام ادراك وفهم سخنان است درنظرکاه خدای باختیار خویش راه بپیمای *

ازبشارات بقیهٔ کتب آسمانی که درنسخه های موجوده درنزد طوایف ملل ازاهل کتاب درحق پیغمبر آخرالزمان است دراینجا بیاوریم . ومیزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم . وپس ازاقامت بینات وراهنمایی طالبان دین حقیقی ایشان را درقبول وانکار برمکافات وجزا ازجانب خدای محول داریم *

نخست ازبشاراتی که درخصوص بعثت خاتم انبیا وقیام سرور کائنات علیه الصلوة والسلام در توریة وانجیل وارداست بطریق اجمال بیان کنیم . ودر این معیار ازلزوم برخواستن آن رحمت کلیهٔ الهیه باشمشیر ومستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع وحسام غالب که دردست یداللهی بود بیاری خدای سخن کوییم *

خدای جهان راچنانکه بصفات رحمت ورأفت وعطوفت موصوف دانیم صفات قهر وغضب وانتقام رانیز درآن حضرت اعتراف خواهیم داشت . وکذشته ازدلائل ضروریه که در این سخن عقلا وارداست کتب سماویه را برتصدیق این مطلب کواه راستین خواهیم دانست *

آثار صفات قهر وغضب خدای درهرزمانی بطورهای کوناکون درحق اقوام وملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آکاهی بشایسته دارند *

شمعون الصفا در انجیل یعنی درنامه دویم نوشت که لکن اینها طبعا بی ادراك بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده شده اند کرفتار شده بجهة فساد خود شان که ذم وقدح میکنند کارهایی را که برآن جاهل هستند هلاك خواهند شد *

خدای قهار منتقم ازکشیده شدن شمشیرها بامر او وهلاك نمودن حیواناتی که برای کشته شدن هستند باك نکند ودرکتب سماویه شواهد این سخن بسیار است *

درآیات فصل سی ودویم از توریة مثنی است

انا هوالذی اناولیس معی اله غیری من زنده کنم و بمیرانم ومیزنم ومیکشم کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را بردارم وکویم که حی ابدی منم . اکرشمشیر برهنه خودرا پیدا کنم وبازوی من بحکم برسدازدشمنان انتقام خواهم کرفت اعدای خودرا مکافات خواهم داد پیکانهای خودرا مست ازخون کنم . شمشیر من کوشت خواهد خورد وازخون کشتکان واسیران وسرهای سروران دشمنان خواهد آشامید *

درفصل بیست وششم سفر لاویان ازتوریة است بردشمنان غالب خواهید شد وازشمشیرهای شمادر پیشروی شما بیفتند . وپنج کس ازشما صدکس را غالب شود وصد کس ازشماده هزار کس را مغلوب سازد تادشمنان شمادر پیش روی شما بیفتند **درفصل دهم انجیل متی است** کمان نکنید که من برای کذاشتن صلح درروی زمین آمدم بل برای فرستاده شدن شمشیر آمدم *

درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب کفته شدکه انسان حقیقی آنکه نتیجهٔ ایجاد جهان است ومقصود بالذات صانع حکیم تعالی شانه غیراین انسان ترابی وجمادی است وعظم واعتبار این قالب بشری بمظهریت وحاملیت آن نوراعظم است که هیکل اسماء وصفات خدایی است وکرنه این جسد خاکی را درصورت دوری ازآن عالم

پاکی هبا وبی بها باید دانست *
در انتقام تمثیلی از حدود شریعت اسلامت بیاوریم که از استواری
شریعت الهیه نیز بیاد آوری *
حکم الهی درحق کسی که دزدی کند وخیانت درمال مردم ورزد بریدن
دودست اواست که فرمودند ﴿ فاقطعوا ایدیهما ﴾ وکمتر دزدی
که بسبب آن حد شرعی جاری شود ربع دینا راست که باصطلاح اسلامبول
دوازده غروش ونیم است . وازآنطرف دیت قطع دودست از آدمی
هزار دینار است که پانصدلیرهٔ این زمان خواهد بود . یکی از هوشیاران
دراین دوحکم تفکر کرد وتحیر نمود تاآنکه مجبور بسؤال از اهل علم شد
وبسید مهدی بحر العلوم نظما نوشته استفسار از حکمت این کار کرد سید
علیه الرحمه جواب اورانیز نظما نوشت تاآنکه جواب باسؤال از هرجهتی
مطابق آید *

﴿ سؤال ﴾

﴿ ید بخمس مئین عسجد فدیت * ما بالها قطعت فی ربع دینار ﴾

﴿ جواب ﴾

﴿ عز الامانة اغلاها وارخصها * ذل الخیانة فافهم حکمة الباری ﴾

دستی که باهزار طلا عوض کرده میشود چگونه درتلاقی ربع دیناری
بریده گردد . در جواب فرمودند که عزت امانت وظاهر نشدن
خیانت از آن آراگرانبها داشت واو راذلت خیانت وخواری دزدی
ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم *
طوایف جهان در نظر الهی هرگز شان وعظمی نتواند داشت
مگر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند وروح انسانی را باخود
همراه آورند *
﴿ درفصل چهلم از کتاب اشعیا است ﴾ طوایف در نظرش لاشیٔ
بل از لاشیٔ کمتر ودر نزد او ناچیز معدود شوند *
سراپای این جهان بمنزلهٔ انسانی است که بنی آدم ازجمله اعضای
آن انسان است . وهمچنانکه انسان جزؤ رامرضها وعلتها پیدا گردد

انسان جهانی را نیز امراض واعراض پدید آید . که خدای حکیم
انبیا واولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها
گمارد . وچون علت شقاقلوس که یک عضوی از اعضا عارض
شود طبیب حاذق درمحافظت حیات انسان محتاج به بریدن عضو
مذکور گردد وناچار از قطع آن شود . تا آنکه آن انسان
مکرم را ازمرگ رهایی دهد ونگذارد سرایت بجملهٔ اعضا کرده
هلاکش سازد *
سیرت جنگ ونفرین وهلاک ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود .
وچون اقوام را در اطوار انکار ثابت وراسخ میافتند ومیدیدند
که ازآیات ومعجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه یابر آنها نفرین
آورند وبقهر وانتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیگر اقوام را
موجب عبرت واسباب هدایت گردد که منکران را بجز از هلاک چارهٔ
در اصلاح نیست . وبسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه
نتوانند شد ومقصود الهی از ساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید .
ویا آنکه بامر خدای شمشیرمی کشیدند وبر آنهامی نهادند وجنگ
میکردند وشوکت باطل را می شکستند که دین الهی پایمال نشود وراه
خدا شناسی ازمیان نرود . چنانکه موسی کلیم خدای باعمالقه کرد .
وجنگ کردن موسی وپس ازاو جنگ کردن یوشع بن نون معروفست
ومشهور . ودر توریة ودر کتب تواریخ مزبور است
ومسطور *

﴿ در کتاب ناحوم از توریة است ﴾

خدای غیور ومنتقم او است خدای منتقم وغضبناک است خدای
از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خودرا بردشمنان جاری
کند خدای درغضب متأنی ودر قوت عظیم وبزرگست *
﴿ در فصل نهم کتاب اشعیا است ﴾ جنگ جنگ آوران باهنگامه
نزدیک شد لباسها خون آلود شوند پس از آن غذای آتش شده
بسوزند . زیرا که برای ما مولودی بوجود آید وبرما داده میشود

که سلطنت در عقب اواست ونام او ﴿ عجیب وناصح وجبار ورب الابدیه وسلام وسلطان ﴾ است . ازدیاد سلام وسلطنت بر روی تخت وملك او بلانهایت خواهد بود . غیرت خدای آنرا ازکنون تا ابد الآباد پایدار و بر قرار خواهدداشت *

پس ای صاحب کتاب از شمشیر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده شد هیچ استعجاب مکن . وازروی هوشیاری وضع زمان برخواستن آن ناصح جبار راکه ازدیاد سلام وسلطنت بربالای تختگاه عدالت الهیه که مسند شریعت اواست بلانهایت خواهد بود بدرستی ملاحظه نمای . وغلبهٔ جهل ونادانی وتراکم ظلمات وکدورتها وشیوع آیین بت پرستی وتضییع دین وشریعت خدایی وظهور بدعتها که دردین حق کذاشته شده بود همه را بالاطراف تصور کن . وشریعت وبعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان بطوریکه میبایست حکم اودر اقطار جهان جاری کردد وجزیرهها منتظر شریعت او شوند . پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را بردارد وابرهای تاریك را که برروی خورشید دین الهی بودند به بروق شمشیر قاطع مرتفع سازد . وبنیان بت پرستی را براندازد . صیت توحید وخداشناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بنحویکه عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزههای کوزهکر بشکند وکوزهها بطرز نوین بسازد . وباشمشیر آهنین حکومت کند . حکم ابدی را درجهان بکذارد . آیالازم نبود که عضوشقاقلوسی را بریده انسان شریعت را ازهلاکت وتباهی محفوظ دارد ؟ *

ای صاحب کتاب منصفانه جواب بیار . در چنان حالی اکر آن هادی مطلق سکوت میکردی ورسم دعوت را مانند دیکر پیغمبران که جنك نکردند مینهادی حال جهالت جهان وشیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعداز عیسی بآندرجه رسید تا کنون بکجامی انجامید باآنکه این کار امری بود موعود وارادهٔ بود ازجانب خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اکر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر میکذاشت ونبوت مطلقهٔ خودرا بشمشیر تنها جاری میکرد سخنان اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود . لکن پس از آنکه معجزات باهرات آورد وازجنس حروف وکلمات که در زبانها بهر کونه ترکیب ولغات تألیف میشد ودر آنروز فصاحت کلام عرب را مایهٔ مفخرت بود . سخنی از جانب خدای آورد که شامل برجوامع کلم وحاوی احکام واسرار ومبین اطوار کائنات ومکونات بود . وآن کلام را بنظمی مغایر نظم ونثر وترتیبی بیرون از اسلوب کلمات آن قوم ظاهر کرد . وتحدی نمود وکفت این کلام خدا است واکر شکی دارید یکسوره ازمانند آن را بیاورید . پس انکار کردند وبعادت پدران خویش در عناد اصرار نمودند . واذیتها وآزارها را در حق او روادیدند . بحدی که فرمود ﴿ مااوذی نبی مثل مااوذیت ﴾ ومع هذا بشیوهٔ فقرومسکنت رفتار نمود وفرمود ﴿ انا المسکین جالس المسکین . والفقر فخری وبه افتخر ﴾ وبامر خدای فرمودند ﴿ ماکنت بدعامن الرسل ﴾ تا آنکه بت پرستان ومخالفان دین حقیق وصاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان بموسی وعیسی داشتند شرم نکرده وانصاف ننموده اقرار نیاوردند وکار بجایی رسید که در وطن خویش ودرمیان آنقوم نتوانست اقامت کند واز آنجا هجرت فرمود درآنجا نیز آسوده نکذاشتند تا آنکه حکم الهی را وقت اجرار سید وکار منجر بجهاد واستعمال قوهٔ جبریه شد . وبامر خدای غضبناك هلاك کنندهٔ فرعون وشداد . وازپای درآورندهٔ قوم ثمود وعاد . شمشیر انتقام را برآنها نهاد . وآیت قهاریت الهی را برایشان ظاهر کرد *

﴿ فلما آسفونا انتقمنا ﴾

﴿ لطف حق باتو مدا را ها کند ﴾

﴿ چونکه از حد بکذری رسوا کند ﴾

نه چنان است که بضرب شمشیر وطعن پیکان وسنان هر کسی را

که برا و دست میافت در قبول اسلام وایمانش مجبور سازد که خود از جانب خدای میفرمود ﴿لا اکراه فی الدین﴾ بل بسیاری از آنها را در پذیرفتن دین ودر دادن فدیه وجزیه مخیر میداشت *

چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن شوکت باطل واعلاء کلمهٔ حقه مقصود بود واین مقصود در اندک زمانی بخواست خدای دست داد . ورشد وراستکاری از غی وگمراهی تبین گرفت . ولازم بود بر جهانیان معنی خضوع وانکسار را بنحو اکمل نیز بفهماند وآنها را آگاه سازد از مقصود حقیقی خود که مغایر بود باشمشیرکشی که مقصود بالتبع ومطلوب بالعرض بودی . پس باقتضای حکمت الهیه ﴿سرور سیمین﴾ از دوازده سروری را که بشارت ایشان از نسل اسماعیل بزبان توریة شنیدی وآن سرور سبط مکرم آن پیغمبر بود ودر اصل انجیل شیرش نامیدند مأمور بشهادت وقبول هر گونه خضوع وخشوع فرمود ودر حیات خود از قضیهٔ هایلهٔ آن مصیبت عظمی خبرها داد وقاتلان آنحضرت را باسم ورسم معین ساخت تا بر جهانیان آشکار شود که آن پیغمبر عظیم الخلق را مقصود ابقای سلطنت ظاهریه در نسل خود نیست . ونیز جمله آن ﴿دوازده سرور﴾ را موافق صحیفهٔ آسمانی مأمور بترک ریاست ظاهریه داشت حتی ﴿نخستین سرور﴾ را وصیت کرد بسکوت ونکشیدن سیف الله ذوالفقار که در انجیل نیز بعبارت شمشیر دوزبان از آن تعبیر آورده‌اند . وشهادت سبط مکرم خود را همچنانکه مودت ایشان را بر جهانیان لازم کرد اسباب انکسار قلوب داشت . وعنوان شفاعت گناهان تمامی امت مرحومه ساخت . لهذا آنحضرت باعلی درجهٔ شهادت وتظلم شهید شد وهر مصیبت والمی را که هر فردی از افراد بشنیدن آن متأثر ودلشکسته تواند شد برخود گرفت چنانکه در کتب اسلامیه وتواریخ وسیر تفصیل شهادت ومصائب وارده بر آن بزرگوار مشروح ومبسوط است *

چون سخن باینجا رسید از اخبار انجیل که در شهادت یافتن سبط خاتم

پیغمبران علیه واولاده المظلومین آلاف التحیة والسلام وارد شده است کلماتی چند بیاوریم اگرچه اصل وترجمه های انجیل بعلت اضطرابی که در آنها است مارا از بیان تفسیر بطور مقصود باز خواهد داشت ولی گفته اند مالایدرک کله لایترک کله *

﴿ در باب ۱۲ مکاشفات یوحنا است ﴾

ودر آسمان امر عظیمی مشاهده کرد یعنی زنی بود که آفتاب را پوشیده وماه در زیر پای او بود ودر بالای سر خود تاجی داشت از دوازده کوکب . آن زن حامله شده وبجهة وضع حمل الم ولادت را دیده وفریاد میکرد . وامر غریبی در آسمان مشاهده شد همانا اژدرهای بزرگ سرخ رنگی ظاهر شد که آنرا هفت سر وده شاخ بود وبر سرهای او هفت تاج بود دم آن اژدرها یک ثلث از ستارگان آسمان را فرو روفته بزمین ریخت . وآن اژدرها در پیشروی آن زنی که وضع حمل میکرد ایستاده بود تا آنکه بمحض تولید او را فرو بردن میخواست آن زن برای آن کسی که باعصای آهنین بر طوایف حکم خواهد کرد پسری آورد وآن پسر بسوی خدا وبتخت الهی انداخته شد *

تفسیر این کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنا را اگر بتفصیل در اینجا بیاوریم مارا از اصل مقصود در این نامه باز دارد ولازم آید که مقدمات چندی را که در تفسیر اینگونه کلمات بزرگان بکار آید تمهید کنیم واین عبد بی بضاعت را گذشته از ملاحظات دیگر فراغت حاصل نیست که از عوارض دنیویه سخت پریشانم مگر آنکه بنحو اجمال اشارتی بر اهل بشارت توانیم گفت *

﴿خورشید وماه﴾ اشارت بر نبوت مطلقه وولایت مطلقه است . آن زن مادر سبط پیغمبر آخر الزمان وقرة العین رسالتست وزوج او حضرت مرتضوی است که ﴿نخستین سرور﴾ از دوازده سرور مبشر در توریة است . آن بهترین زنان جهان که صاحبهٔ ولایت کلیهٔ کبری بود لباس از نبوت مطلقه داشت زیرا که در مطلع شمس نبوت بود وذو القرنین اهل آنجا را آنچنان دید که خدا فرمود ﴿لم نجعل لهم

من دونهـا ستزا ﴾ بجز از آفتاب آنهارا پوشاکی نبود ٠ ونیز آن زن در روزی که نصارای نجران بمباهلت برخواستند در تحت ردای پیغمبری درآمد تاظاهر نمونه از باطن کردد ٠ وکروه نصاری علایم موعوده را درحضرت پیغمبری واهل بیت پاك اودیدند وکار خود را مقرر بجزیه دادن واعطای فدا داشتند *

آزن علی ابیها و بعلها واولادها وعلیها السلام ماه ولایت رادرزیر پای داشت وحرکت وسکون ورفتارش بر روی ولایت الهیه بود ٠ ونیز حدود ولایت کلیه که در سرورهای وعده داده شده با براهیم ظاهر شد ازعقب اواز اولادش بعد ازاو بود *

بجهة وضع حمل الم دبدبه فریاد کرد ٠ زیرا که آماده بودن اژدرهای سرخ را برای مضرت رسانیدن برآن مولود میدید ومهیا بودن رئیس خون ریزی بناحق را برشهید کردن او واولاد واصحاب او مشاهده میکرد *

﴿ ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها ﴾

آن انسان حقیقی را که پیغمبر را انسان عین وعین انسان بود خدای وصیت فرموده بود که در حق والدین خود احسان کنند ٠ و برای اتمام هدایت جهان ونهادن حکم انکسار وخضوع دردلهای مؤمنان ٠ وشفاعت کردن کناهکاران در راه خدای ازجان ومال وعیال وفرزندان واصحاب وازهر چیزی که داشت کذشته وهر کونه مصیبت والم راقبول کند ٠ وبجهة این وصیت که احسان بودنام آن مولودرا ﴿ حسین ﴾ نهاد ودر حدیث قدس فرمود ﴿ ومنی الاحسان شققت اسم حسین من اسمی ﴾ وچون آن احسان منسوب بامر خدا ورضای خدا ودر راه خداشد برای فهمانیدن معنی اتحاد فرمودند ومنی الاحسان ومطابق آمدبه ﴿ لکن الله رمی ﴾ وخون مبارك او ثار الله شد *

آن زن رادر بالای سر از ﴿ دوازده کوکب ﴾ تاجی بود که دوازده سرور موعود بااینکه یازده ازاولاد او بودند وزمانا مقام ایشان

مناخر ودر زیر پای بودی شرفا در بالای سر او بودند ومانند تاجها شرف وجمال او بودند *

وامر غریبی درآسمان دیده شد که اژدرهای بزرك سرخ رنك وهفت سر بود که ده شاخ وهفت تاج داشت ٠ واین اژدرها رئیس شرور ومبدء ظلمات است وچنانکه در میزان نخستین دانستی اورا قدرت وسلطنت در مقابل مبدء انوار بتقدیر وحکمت خدای داده شد ٠ که اورا هفت سر در مراتب هفتکانهٔ انسانی عطا کردند ٠ ازمقام عقل تاجسم آن رئیس ظلمات را رؤس ووجوه پیداشد وبرآن سرها تاجها که علامت تسلطات اواست مقرر کردید ٠ فقط درمقام فواد که بالاتر ازمقام عقل است وآیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست وآن مقام مخصوص عباد حقیقی خدا است این است که بهشت را هشت دراست ودورخ را هفت در *

﴿ ان عبادی لیس لك علیهم سلطان ﴾

ده شاخ آن رئیس شرور شعبهای ضلالت اواست که در ده قبضهٔ که طینت انسانی را ازآن مخمر کردند ظاهر کردید ودر اصطلاح اهل حقیقت آنرا بفیضات عشر که درطبق نه آسمان ویك زمین است تعبیر کنند واکر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بیاری خدای وسیع است ولیك عذر انرا از برادران روحانی خواستیم *

دم آن رئیس ظلمات که تعبیر ازمظاهر شرور وایادی فتنه های اواست نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا واولیا است برزمین فرو ریخت وایشان را ازمقام برتری بپایین آورد ٠ ولی همهٔ ایشان را نتوانستی بکلی مقهور کند زیرا که مقام ایشان بسی بلند است ﴿ والحق یعلو ولا یعلی علیه ﴾ ﴿ والعاقبة للمتقین ﴾ *

آن رئیس شر ورمیدانست که مولودی برای حاکم حق که باشمشیر حکم وشریعت خدای را در زمین خواهد نهاد متولد خواهد شد ٠ واکر اوسلطنت موروثی ظاهر رانیز مانند باطن بدست کیرد

ودرمسند حکومت آن حاکم مطلق باظهار دین حق وتشیید مبانی خدا پرستی پردازد آن رئیس شرور مخذول ومنکوب خواهد گردید ۰ لهذا همهٔ همت خود را مصروف براین داشت ومهیا شد که آن مولود پاك را فرو بردواو را از این جهان بردارد که خللها درارکان هدایت جهان آورد وظلمات وکدورات خود را تاروز موعود ومعلوم درجهان جاری سازد *

آن مولود پاك بوجود آمد وبسوی تخت خدا وبسوی خدا انداخته شد وجبرائیل بحضرت الهش برد ودرآغوش قرب خدایی درعرش رحمانی اوراجای داد ۰ وخدا اورا بعد ازشهادت نیز بسوی عرش برد وظاهر اورا درزمین داشت تاآنکه هرکه اورا زیارت کند خدابرا زیارت کرده باشد *

﴿ من زار الحسین بکربلا یوم عرفة فکأنما زار الله فی عرشه ﴾

این است تفسیر کلمات یوحنا که باجمال آوردیم ۰ اگر انجیلیان بهتر ازاین تفسیر توانند کرد بیایند وبگویند ۰ کاش کتب آسمانی را ازمیان برنمی داشتند وتحریف وتغییر درآنهارا جایز نمی دیدند وتبعیت بررئیس شرور نمی کردند واختلاف را دردین الهی نمی انداختند ۰ تاآنکه بیانات آسمانی ومطالب ومعانی راکه ارواح را مایهٔ سرور ونعیم بود ودلهارا مورث نورانیت وروشنایی ازهر زبان وبهر لغتی بگویند وبشنوند وانس گیرند وهمدیگر را دانش آموزند ومعرفت افزایند وتعارف ورزند وتناکر نیاورند *

﴿ وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ﴾

اکنون از بشارات کتب آسمانی درخصوص بعثت خاتم پیغمبران بیاوریم ونخست ازآیات وکلماتی که قیام او وقوام شریعت اورا بشمشیر آگاهی میدهند ذکر کنیم *

﴿ معیار چهارم ﴾

صاحب کتاب آیاتی را که ذیلا از زبور درحق بشارت پیغمبر موعود خواهی شنید ﴿ درصفحهٔ صدوهشتادم ﴾ کتابش آورده وازنامهٔ عبرانیان آیات دیگر درتفسیر آنها ذکر میکند ومیگوید بدلالت آن نامه که ازمتفرعات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور دلالت بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را بتمامی از روی ترجمه های خودشان دراینجا بیاوریم وتصدیق آنرا حوالت بارباب ادراك وانصاف کنیم تابدانند که آیات مزبوره بشارت بر پیغمبر آخرالزمان است وبادلالت بهیچ تواند داشت ومعلوم کنند که نامهٔ عبرانیان درست گفت یانامهٔ ایمانیان *

واگرمی دانستند که نویسندهٔ آن نامه چه بلاها بسر انجیل آورد وبنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد ونام خود را نیز مقدس خواند هرگز نامی از نامهٔ اونمیبردند وبسخن اوتمسك نمی جستند *

﴿ آیات مزمور چهل وپنجم زبوراست ﴾

دل من سخن نیك برآورد ۰ کارهای خودرا برملك عرضه کنم ۰ زبان من قلم دبیرماهری است ۰ نیکوتر ازاولاد بنی آدم شدی لطافت برلبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارك داشت ۰ ای توانا شمشیر خودرا بر روی ران خویش بیاویز که عزت وشهرت تواز آن است ۰ درشهرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت وراستکاری سوارشو ۰ دست راست تو کارهای عجیب وهیبتناك ترا بیاموزد ۰ پیکانهای توای توانا تیز است دردلهای دشمنان ملك نشینند ۰ اقوام مقهور توشوند کرسی توای خدای ابد الآباد است ۰ عصای مملکت عصای عدالت تست ۰ نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمن گرفتی وبدینموجب ای خدا خدایت به برتری ازشریکانت بروغن شادکامی ممسوح داشت مرصافی وعود وسلیخه ازجامه های تست ۰ ازمنازل شرفناك توعاجی است که ترا شادکام کنند دختران پادشاهان درمیان زنان مکرمات تست ملکهٔ آرایش یافته

بجامهٔ زرین درخدمت تو بایستد . ای دختر بشنو ونگاه کن و بکوش خود استماع کن قوم خویش وخانهٔ پدر خودرا فراموش نمای حسن تورا ملک خواهان شود . زیرا که او پرورش دهنده خدای تست وتو اورا سجده آوری . دختران صور برای پیشکشها بیاورند . توانکران ازطوایف بدیدار توحسرت برند همه بزرکیهای دختر ملک ازدرون از جامهٔ زردوز است دختران باکره از پی جامهای زردوز رفیقان آنها برای ملک بیاورند و برخدمت تو تقدیم کنند . وبابهجت وسرور ابلاغ دارند وبسرای ملک داخل شوند . اولاد تو بجای پدران تو باشند وایشان را برتمامی زمین سروری دهم بقرون واعصار نام ترا یاد کنم وامتها بدوام دهور واعصار برای تو اعتراف بیاورند . تمام شد زبور چهل وپنجم داود علیه السلام *

شهادت دادن این آیات اززبور بر بشارت پیغمبر ووراثت اولاد طاهرین او در زمین درنزد هوشمندان آکاه آشکار است واز جمله جاهایی است که درآیت قرآنی اشارت برآن فرموده اند *

﴿ ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾

﴿ ان الارض یرثها عبادی الصالحون ﴾

بعد ازذکر پیغمبر واوصاف واطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان ومالکان زمین بندکان صالح خدا است که ایشان را برتمامی زمین سروری باشد ووعدهٔ خدای بابراهیم درحق ذریت اسمعیل انجاز یابد *

صاحب کتاب آیات مذکورهٔ زبور را بتأویلات بعیده میخواهد بمسیح تفسیر کند ودلالت آنرا برپیغمبر صاحب السیف ولطافة الکلام انکار نماید وحال آنکه کمتربینی اورا کی درشهادت تمامی آیات مزبوره برحضرت پیغمبر کفایت کند *

بنابربیان بعضی از محققین پولوس دعوت کنندکان کاذب بود که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند وباقتضای مقصود

خود بدعتها درآیین خدا کذارد . درضمن نامهٔ که بعبرانیان نوشت وخواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد . این است که دوآیت از همین فصل زبور یعنی مزمور چهل وپنجم را آورده واستدلال برمدعای خود کرد . واین مؤلف بیچاره به تبعیت او سخندانی نمود . فقرات نامهٔ پولوس که مؤلف میزان پروتستانی متمسک بآن میشود چنان است *

لکن به پسر میکوید که کرسی تو ای خدا ابدی واز لیست عصای ملکوت تو عصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینموجب خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد وترا از رفیقان تو برتری داد *

دراینجا یک لفظ مسیح که مطابق باترجمهٔ لقبی ازعیسی تواند بود پیدا کرد ودست آویز ساخت پس ازاینقرار درهیچ جایی عبارت مسیح نیاورند حال آنکه درتوریة امثال این تعبیر درحق انبیا بسیار واصطلاح توریة براین جاری است . ومسح بروغن بهجت یعنی شادکام ومسرور داشتن است . اکر راست میکویند آیات زبوررا چرا در نامها بتمامی نیاوردند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند . ونیز همین دوآیت رابچه قرینت برعیسی تأویل میکنند کویا بقرینهٔ لفظ ﴿ ای خدا ﴾ است که عیسی راخدا نامیده اند وبکس دیکر دلالت نکند *

اهل ادراک ازمتن عبارت حاضرهٔ زبور دانند که خدا تعبیر ازغیر ازل تعالی است چنانکه درذیل آن کفت خدا یعنی خدای تو واضح است کسی که اورا خدایی باشد در واقع بندهٔ خداست ودراینصورت بهرمعنی که درعیسی کویند این تعبیردرحضرت پیغمبری بطریق اولی تواند بود ﴿ نخستین سرور ﴾ ازدوازده سرور موعود اعتراف بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد بااینکه طوایف بسیاری بخدایی آن بزرکوار اعتقاد کردند ودر حق او فرموده اند ﴿ ذات علی ممسوح بذات الله ﴾ همین دوآیت زبوررا تماما درحق عیسی نتوانند بیان کنند . چه فائده که دروقت تنکنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دو آیت را که آوردی به بین که پولوس چگونه تحریف نمود • وچنانکه شمعون پطرس درحق معلمان دروغگوی گفته بود تحریف را به پنهانی داخل کرد ﴿ عصای ملکوت تو ﴾ که در ترجمه گفتیم در نسخهٔ صحیحهٔ زبور بلفظ عصای استقامت تو ودر بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

وعلت همه این تحریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است • ومیکوید کرسی توای خدا ابدی وازلی است عصای استقامت یاعصای مملکت عصای عدالت تست • ودراول آیات چنان کفت که شمشیرت را ای توانا بربالای ران بیاویز برای حق وعدالت واستقامت سوار شو • واین معانی بجز در پیغمبر آخرالزمان صادق نتواند بودعیسی را نه سیف بودونه آنچنان سوارشد که عدل وداد واستقامت رادر زمین بکذارد ونه اورا کرسی وعصای عدالتی که عبارت ازشریعت مؤسسهٔ دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یادعوی نموده است • این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که یك قدری از بنیان تأویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن کویند *

والحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است وبتمامی ذکر حضرت پیغمبر واطوار واوصاف ایشان واشارت بزوجات ایشان واولاد وزوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سروری روی زمین را بایشان علیه وعلیهم السلام مسلم داشت وچون دلالات واضحهٔ آیات برآنحضرت درنزد هوشمند باانصاف محتاج بشرح وبسط نیست وبرمنکران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصار در سخن رابهتردیدیم *

زبورچنین می سراید وسخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی • وبهترین

مخلوقات کشتی لطافت وفصاحت واعجاز برلبهای مبارکت آمیخت • وسخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد • وبدان سبب چنانکه برابراهیم وعده داده شده بود بدوام شریعت وسلطنت ذریت خود که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودند ابدالدهر مبارك شدی وبرکت یافتی ای قوی وتوانا برهمه چیز شمشیرخودرا بربالای ران خویش بعادت عربی بیاویز وبکوی اناانبی بالسیف • که عزت تو ودین تو وشهرت نام مبارك تو ورسیدن شریعت تو بجزا ئر بقهاریت سیف الهی تواند بود • برای کذاردن حق عدالت وراستکاری سوار شو • دست راست تو که ﴿ ابن عم ﴾ تست ومظهر العجائب است کارهایی برتو مینماید که بسیارعجیب ودر انظار دشمنان هیبتناك است • پیکانهای توای توانا سخت تیز است که تیراندازی از پدرت اسماعیل برای چنان وقتی یاد کارت شد که بردلهای دشمنان ملك نشیند اقوام مقهور تو شوند • کرسی توای خداوند شریعت ابدالآباد است • وشریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا وعماد درمملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای مستقیمه ات در جهان نهادی *

﴿ وبالعدل قامت السموت والارض ﴾

نیکی را دوست داشتی وبدی رادشمن کرفتی • وبدین جهات که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا ازسایر پیغمبران که در پیغمبری باتوسهیم وشریك هستند برتری داد وترا اشرف انبیا ومرسلین کرد • وملك وجودین ومالك دارین نمود • وبدین سبب ترابابتهاج دائمی مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتاب دراین آیات چه میکوید ودل او چگونه کواهی میدهد آیاخود تصدیق میکند که آیات مزبوره درحق عیسی است ودرحق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آیت آخررا که درنامهٔ عبرانیان آورده بود نپرسیدیم که چگونه بعیسی تأویل کردند مقصود ازشریکان اکرشراکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اگر در خدایی است خدا را نیز بجز دو شریک که یکی ذات اب و یکی روح القدس است شریک دیگر اعتقاد نکرده اند . مگر آنکه بگویند از این دو شریک او را برتری داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تو ترا برتری بر خدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود که ما ها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیگری بفهمد *

عجب است از مؤلف ما که میگوید بقراین آیات آخری ازاین زبور مقصود ازآن آیات حضرت پیغمبر علیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصود است *

بسیار خوب تاانجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها ظاهر نتواند شد و تماما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است و تتمهٔ آیات نیز دلالت بر داخل شدن زنان پادشاهان ورؤسای اقوام و بزرگان بخانهٔ پیغمبری دارد چه در زمان خویش و چه در زمان اهل بیت و اولاد طاهرینش و چه در حالت غلبات و فتوحات بمجبوریت و چه در هر حال دیگر برضا و میولات که ارباب آگاهی از تاریخ و اخبار علی التفصیل دانند . شهر بانو دختر یزد جرد پادشاه ایران درخانهٔ حضرت حسن علیه التحیة والثناء بود و نیز مادر چند سرور بزرگوار از پادشاه زادگان است *

عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام زن نبرد و اولاد از او نبود و هدایا برای او نمیرفت و تمامی این اخبار زبور را بطور وافی در بیان اوصاف واطوار حضرت ختمی علیه السلام توانیم دانست و بس . و پادشاه بودن ابناء و اولاد اطهار آنحضرت در ظاهر و باطن واضح است . و در اینجا سخنان بسیار لطیف دارم که در هر کلمه از کلمات زبور برای برادرانم بطوری توانم شرح و بیان آورد که حیرت عقول و مدارک گردد ولیک بهمینقدرها دراین مقام کفایت کنیم که بسی از سخنها را همه وقتی و بهر کسی نباید گفت . ومع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر و تأمل در همان فقرات زبور که ترا موجب مزید آگاهی گردد *

تفسیر الهامی

عجبتر اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبورهٔ زبور از مکاشفات والهامات یوحنا آیاتی در اثبات مدعای خود آورد که همان الهامات یوحنا برهان جداگانه بر بعثت نبی موعود است و بوجهی دلالت بر مسیح ندارد تا چه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد آیات زبور با آن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود درست کرد خانه خودرا بدست خویش خراب ساخت *

یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین

در معیار هفتم از میزان اول نیز وعدهٔ بیان آیات مکاشفات یوحنا را کردیم ولیک نقل عبارات یوحنا را در اینجا نیز بیاوریم واین فقرات در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را گشوده دیدم وانگاه اسب سفیدی را دیدم که سوار بر آن را امین وصادق میگفتند برای حق استقامت جنگ میکند . چشمان او مانند شعلهٔ نار بود . و بر سر افسرهای بسیار داشت و او را نامی بود که بجز او کسی دیگر نمیتوانستی آنرا بخواند . و جبه خون آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میگفتند . و جماعتهای آسمان بر بالای اسبهای سفید با جامه های سفید ولطیف پرندی در پشت سر او میرفتند و برای زدن طوایف شمشیر قاطعی از دهانش بیرون می آمد . با عصای آهنین حکومت خواهد کرد . و معصرهٔ شراب قهر وغضب خدای قادر بر همه چیز را خود فشار میدهد . و بر لباس وران خود نامی دارد یعنی ملک الملوك ورب الأرباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیهٔ بنقدی برای تو بگویم که میزان کار آنها را نیک بشناسی *

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم از روی دو ترجمه از خود پروتستانها است که یکی را بترکی در سنهٔ ۱۸۲۷

در پاریس از جانب جمعیت انکلیسی چاپ کرده ومیکوید برای انتشار کتب مقدسه در اطراف واکناف انکلستان وسائر ربع مسکون طبع کرده شد . ودیکری را نیز بزرکی درسنهٔ ﴿ ۱۸۵۷ ﴾ در لندن ازجانب جمعیت آنجا چاپ کرده ومیکوید که این کتاب باطلاع فلان وفلان تصحیح شده مطبوع ودرانکلستان وسائر ممالك ربع مسکون منتشر کردید . اکنون مقابله کنیم این ترجمه را باعبارا تی که در صفحهٔ ﴿ ۱۸۱ ﴾ میزان الحق خود شان آورده اند *

کذشته ازسایر تحریفات عبارت آخری را که معصرهٔ شراب قهر وغضب الهی را تا آخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت . که میخانهٔ قهر وسخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی عبارت چنان می آید که خدای قادر برهمه چیز را دیکر صفت قهر وسخطی باقی نخواهد ماند که مخلوقی ازمخلوقات تصرف در ذات وصفات قدیم تعالی کرده آن دوصفت را پامال ومعدوم سازد . ومع هذا آن خدا قادر برهمه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی بجای میخانه در یکی باصیق است وبجای پامال میکنند چینیه جکدر . ودر دیکری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر وفشار دادن انکور وشراب مقصود است وبجای پامال میکنند کفته است باصا جقدر . ومعنی عبارت موافق این دو ترجمه بکلی مغایر ومنافی با ترجمهٔ منقوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن آثار سخط وغضب الهی است بقرینهٔ لفظ خدای قادر برهمه چیز خصوصا بقرینهٔ سوق کلام که کفت برای زدن طوایف شمشیر برنده ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه کاه آهنین وحربهٔ آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم وامر اواست حکومت خواهد کرد . ومعصرهٔ قهر وغضب خدای قادرمطلق را خود معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسا نهای زیانکار واهل خسران را هلاك خواهد نمود واین عصر در یکی ازتفاسیر همان است که در قرآن مجید آنرا یاد فرموده وبآن

قسم خورد *

﴿ والعصران الانسان لفی خسر ﴾

وچون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالت انجیل مقصود ازعصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کنندهٔ شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت ازاین دارم که ازکجای مکاشفات استدلال برمدعای خود کرد . اکر ازلفظ کلام الهی وعبارت جامهٔ خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بهیچ ندارد چه خواهد کرد . میخانه را درست کرد شمشیر برنده باشمشیر دوسر را که درنسخهٔ اصل انجیل است باعصای آهنین وحکم وحکومت باآن را چه میکند . آن سوار را جامه کلام الهی است که کفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیر از آن کلام است وآن کلام جبه آن سوار وحافظ او ازحرد برد وزینت وشرف اواست . آن جبه که کلام خدا ومعجزهٔ باقیه ودائمهٔ آن سوار است بخونریزیها دربر اوماند وکرنه آن جامه را نمیتوانستی باخود دارد . وآن کلام همچنانکه درمقام الفاظ معجز وزینت ومروج دین وشریعت وبیان کنندهٔ احکام خدای بود . درمقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی دربر بود که معجز تکوینی او بود ورواج دهندهٔ دین او بود ومظهر عجایب ویمین او بود که عدد نام مبارك آنکلام خدا باعدد یمین مطابق بود *

﴿ فسلام لك من اصحاب الیمین ﴾

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات در حال سجود ومقام مناجات بامعبود ازضربت آن ملعون ازل وابد خون آلود شد *

نام مبارك آن سوار امین وصادق بود که پیش ازظهور بعثت ظاهری او در عالم اجسام در میان مردم بصدق وامانت معروف وباین دو نام ولقب ملقب بود *

در جامه وپهلوی آن سوار که برای حق انصاف واستقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی ملك الملوك ورب الارباب . ربوبیت وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که بنص قرآن برتمامی موجودات هیمنت وربوبیت داشت . وآن ربوبیت کنه عبودیت مطلقهٔ آنحضرت بود در آن جامهٔ که کلام لفظی وتدوینی بود لفظاً مکتوب شد . وآثار بعثت واوصاف وکمالات آنحضرت رابیان فرمودند وبرعالمین نذیر وهادی نامیده آمد ودرجامهٔ که کلام تکوینی خدابود فعلا وکونا ربوبیت اوظاهر آمد . وجملهٔ اوصاف وولایت مطلقه اورا آن کلام ناطق الهی مظهر کردید *

هوصنع الاله والخلق طرا * صنع من کادان یکون الها

بیان ربوبیت مطلقهٔ امکانیه وسلطنت عمومیه آن حبیب مطلق خدای رابنحواجمال درمعیار هفتم از میزان نخستین ودر سایر بیانات خویش دراین کتاب مستطاب آوردیم . اکر مزید آکاهی را بخواهی مراجعت بکتب ومؤلفات از اهل تحقیق وعلمای دین اسلام نمای *

والحمدلله رب العالمین

کاش مرازبان کویایی میشدوتراکوش شنوایی ومدح آن حمد الهی را که رب جهان وتربیت کنندهٔ پیدا ونهان است بزبان دیکر درانیجامی کفتم *

* غیراین منطق لبی بکشادمی * درمدیحش دادمعنی دادمی *

نی نی غلط کفتم وخطا آوردم این التراب ورب الارباب . کلمات خدای به بیانات جهان وجهانیان محدود نشود ومدایح آن مدح اعظم ونوراقدم بسخنان امکان واکوان معدو دنکردد *

قل لوکان البحرمدادالکلمات ربی لنفدالبحر قبل ان تنفد کلمات ربی

معیار پنجم

در زبور صد وچهل ونهم بشارت بعثت خاتم پیغمبران وبرخواستن آنحضرت را باشمشیر خبر دادو چنان کفت که . خدای را

بتسبیح نوین تسبیح کویید اورا در مجمع پاکان تسبیح کنید . اسرائیل باآفرینندهٔ خویش فرحناك شودوبنی صیهون بملك خود شادمان کردد . نام اورا بدف وطبل ومزمار تسبیح کنند وترتیل نمایند . زیرا که خدای ازقوم خودخشنود است تواضع کنندکان را بااستخلاص شرف وعزت دهد . پاکان بعزت ابتهاج آورند ودرخوابکاه خودشان شادکام شوند . تکبیرهای خدای بردهان ایشانست وتیغ دوسردر دست آنها است . تاآنکه ازانها انتقام کیرند وآنهارا ادب آموزند . ملوك آنهارا مقید کنند بزرکان آنهارا مغلول سازند . تاآنکه حکم مکتوب را درحق آنهاجاری نمایند . این بزرکی مرجملهٔ پاکان راخواهد بود *

این بشارت درحق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب خدای از او خشنودنشد بل درنهایت زندکانی دل اوراز نان او مایل بغیر خدا کردند . وبعیسی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد شد . همانا خاتم پیغمبران وایمان آورندکان باآنحضرت بودند که تکبیر میکفتند وشمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان بود وبامر خدای از دشمنان دین انتقام کشیدند . وجهانرا بشریعت محکمه وناموس دائمی ادب آموختند . سرها وسرورهارا در قید مقهوریت کذاشتند . بزرکان رابزنجیر بیچارکی وخمول مغلول داشتند . وحکم مکتوب خدای را درحق ایشان جاری کردند . واین بزرکی مرجملهٔ پاکان را از جانشینان آنحضرت بوده وخواهد بود *

تعلیم وبشارت

تحریف دادن اهل کتاب بقیهٔ کتب آسمانی را اصلا وترجمةً پیشتربیان کرده ایم . وپس ازوضوح دلالات واشارات درهمین بقیه که غفلت کرده وکذاشته اند در تعیین جاهای تحریف وتغییر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب واثبات مدعا کفایت کند ۰ واین سخن رابکلیت در خاطر خویش نکاهدار ومنتظر بشارت از انکلیون باش *

﴿ در فصل دویم ﴾ از مکاشفات یوحنا است که از قول عیسی کفته میشود *

لکن اکنون آنچه راکه شما داریدتا آمدن من استوار بدارید ۰ آن کسی که غالب شود وجمله اعمال مرا نکاه دارد حکومت برطوایف رابوی دهم ۰ مانندآنکه من از پدرم دریافتم اونیز باچماق آهنین برآنها حکم آورد ۰ وآنان مانند کوزه های کوزه کرخورد خورد بشکنند ۰ وستاره صبح را بوی دهم ۰ کسانیکه کوش دارند بشنوند که روح بجماعت چه کفت *

آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس از مسیح امر نبوت وحکم شریعتاو بشمشیر آشکارشود ۰ وباشمشیر برطوایف حکم کند وامتهارا بشکند وآنهارامانند کوزه های کوزه کر حورد خورد کند وهمچنانکه عیسی از جانب خدای اخذمیکرد حکومت الهی ازعیسی کذشته بوی رسد وعیسی راوو اکذارد ۰ واواعمال عیسی را تصدیق کند وحفظ نماید ۰ برخلاف آنچه معلمان دروغ کوی تباه کرده باشند ۰ ستاره صبح که علامت شمس ازل وظهورکلی الهی است ۰ ویك طلوعی ازآن بعلت بشارتی که ازعیسی ظاهر شددر نزدعیسی بود بروی مسلم کردد ۰ وآن ستاره بکلیت درآن حاکم مطلق ظاهر آید ۰ که آن ستاره همان نورنبوت مطلقهٔ او بود واز او بود که بشؤنات واطوار درانبیاء وابرار بودیعت از او بود ۰ چون صاحب کوکب باموکب جسمانی هویداشدآن امانت بمالك کل آن اعادت شود وامتثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *

﴿ ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ﴾

﴿ تفسیرواشارت ﴾

درانجیل درجاهای چندعبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه موجوداست ومادراثنای بیانات کاهی بلفظه وکاهی بتکیه کاه وکاهی بحربه وکاهی بشمشیرازآن تعبیر کنیم وجملهٔ اینها صحیح است ۰ ویکی ازالقاب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام درانجیل همان ﴿ صاحب الهراوة ﴾ است بکسرهاء واین لفظ که بمعنی صاحب عصای ضخیمه وچماقست تعبیر وکنایت از قهاری وغلبه است ومانند این تعبیررا درلسان فارسی نیز موجود داریم که می کوییم فلانکس صاحب چماق است یعنی زورمندو توانا است وغالب وقاهر است ۰ پس عبارت باچماق آهنین حکومت کند تعبیرو کنایت از هیمنت واستیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر وامر جهاد درشریعت اواست ومابرای تفنن در تعبیر بعبارات کوناکون در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطیح نام کاهن معروف ازنام آنحضرت بصاحب الهراوه تعبیر کرد ۰ درهنکامیکه درشب ولادت باسعادت نبویه ایوان کسری شکست والی الآن درحوالی بغداد در محل مداین بهمان حال باقی است ۰ وآتشکدهٔ فارس خواموش شد بعدازآنکه هزارسال بود می سوخت ۰ ودریاچهٔ ساوه خشکید ۰ ومؤبدان درعهدانوشیروان که آنروز پادشاه ایران وبزرکترین سلاطین جهان بود درخواب دیدندکه شتران سرکش اسبهای عربان را میکشند ونهر دجله منقطع شد ودرشهرها پراکنده کردید انوشیروان ازظهور این امور سخت بترسید وعبدالمسیح را بنزدسطیح کاهن فرستاد که ازسر وحکمت این کارها آکاهی کیرد ۰ عبدالسلام بشام آمده سطیح را درحال سکرات موت یافت وازاوسؤال کرد سطیح چنان کفت ﴿ اذا کثرت التلاوة وظهر صاحب الهراوة وغاضت بحیرة ساوة وخمدت نارفارس فلیست بابل للفرس مقاما ولاالشام لسطیح مناما یملك منهم ملوك وملکات علی عدد الشرافات وکلما هوآت آت ﴾ وعدد شرافات که کنکرههای ایوان کسری

بود ودرلیلة المیلاد نبویه منهدم گردید چهارده بود . که تازمان خلافت خلیفهٔ سیم بهمان عدد ملك وملکه درآنجاسلطنت کردند ویزدجرد آخر آنها بود که درزمان خلافت حضرت عثمان هلاك شد وتفصیل این وقوعات درکتب تواریخ مسطور است *

﴿ معیار ششم ﴾

ازبشارتهای توریة بعثت حضرت نبوی را ازاول فصل چهل ودویم ازکتاب اشعیا درطی معیار پنجم ازمیزان سیم نوشتیم . اکنون بشارت دیگرازآن فصل را چنانکه درآنجا وعده کردیم دراین مقام بیاوریم *

﴿ ازآیات نهم فصل ﴿ ۴۲ ﴾ اشعیا است ﴾

اینك کارهای نخستین بوقوع پیوست . ازحادثات آینده نیز شمارا آگاه کنم وپیش ازآنکه بشود بشما بشنوانم . ای سوار شوند کان بدریاها وساکنان وپرکنند کان جزیره ها خدای را بیك تسبیح نوین تسبیح آورید . حمد اورا ازنهایات زمین بگویید صحراها وشهرها که درآنها است آوازرابلند کنند . دهکده های مسکونهٔ قیدار وساکنان کوهستانها ازرؤس جبال کلبانك زنند . خدایرا تمجید کنند وحمد اورا بجزیره ها رسانند . پروردکار مانند جباری بیرون آید . مثل مرد بهادرغیرترا بیدار کند نهیب زند وصیحه کند بردشمنان غالب آید . زمان بسیاری سکوت کردم وصبرنموده وهیچ نگفتم . دیگرمانند زن زاینده فریاد کنم . هم ویران سازم وهم فروبرم . کوهستان وصحراها را خراب تمام نباتات انهارا بخشکانم . نهرهارا جزیره ها کنم ودریاچه هارا خشك کردانم . نابینایانرا براهی که نمی دانندرا همنا شوم . ودرشارعهایی که آگاهی ندارند آنهارا براه برم . تاریکی را برای ایشان روشنایی کنم . وکجیهارا براستی مبدل سازم . اینهارا درحق

ایشان خواهم کرد وبرایشان نخواهم گرفت ﴿ ومأخوذ شان نخواهم داشت ﴾ تاباز گشت کنند . کسانیکه براشکال تراشیده اعتماد ورزند هزیمت وپریشانی تمام خواهند یافت *

بردانایان اسرار آگاهی ونجات یافتگان ازتاریکی جهل واضح وروشن است . که تسبیح نوین وحمد الهی ازهمه اطراف روی زمین عبارت ازظهور شریعت تازهٔ عمومی محمدی است . که نهایات زمین واهل صحراهاوشهرها وساکنان جزیرهها وراکبان بدریاها را حکم آن شریعت غرا وناموس پاك الهی جاری است . وهمه جهان مخاطب بآن شریعت تابنا کند ومأمور بتسبیح خدای بآن تسبیح جدید وحمد رساوشایان بخدایی او *

دهکده های مسکونه قیدار راکه مخصوص بذکرفرمود صریح تعبیری است لطیف ازاینکه حامل آن شریعت الهیه ازنسل قیدار ابن اسمعیل وظهوراوازعرب ودرعرب خواهد بود . کلبانك ازرؤس جبال وتمجید خدای روشن عبارتی است درظهور تسبیح وتلبیه وتمجید دراطوارآیین آن پیغمبرپاك که بربالای کوهستان وجبال درمکه وبطحا بهنگام ادای فریضه وآداب حج بجای آورند * ازاطراف جهان ازدریاها وصحراها گذرند وبرآن مکان مقدس رسند . وبامرخدای وخداوند ناموس اعظم امتثال کنند وسخن خدارا که میفرماید ﴿ واذن فی الناس بالحج یأتوك رجالا وعلی كل ضامر یأتین من كل فج عمیق ﴾ ازجان ودل بشنوند وشریعت بردلهای ایشان نگاشته آید چنانکه درکتاب ارمیا نوشته شد * حمد وستایش خدارا بجزیره ها بایدرسانند دراوقات نمازهای پنجگانه چهارأ تکبیروتوحید وتمجید خدایرا بجای آورند دربلندیهاوپستیها نام خدا را آشکار کنند . پروردکار را مظهرجباری بیرون آمده غیرت را بیدارکرد وحکم جهادرا آورد . تاآنکه ویرانیها درجهان پدید آید وخرابیها ظاهرشود . قالبهای انسانی که مانند نباتات صحراها هستند خشکیده ونابدید کردند . برای آنکه

هدایت خدا در جهان ظاهر آید وشوارع شریعت الهیه واضح شود *

خدای صبور توانا پس از آنکه در زمانهای طولانی نارا ستیهای جهان رابسکوت کذراند وصبر کند • بهنکام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خدا شناسی ویکانه پرستی وابطال اطوار بیکانه پرستی وبت ستایی وشناسایدن تباهی عقاید شرك وتثلیث آوازی فوق العاده برآورد • ونهیب زند وصیحه کند تاآنکه به بهادری بردشمنان غالب وقاهر کردد وتاریکیها را باین غلبات بروشنایی تبدیل ساز دکجیهارا راست واعواجاجهارا مستقیم فرماید • کسانیکه برشکلهای تراشیده اعتماد آورند وبرصورتهای مخلوقات که خدایی آنها را خود جعل میکنند ستایش نمایند منهزم وپریشان شوند *

میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۳ ﴾ خواست این آیات را بتأویلات ودلائلی که ازانجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند واهل ادراك را دربطلان دعوی او وبطلان دلائل انجیل اوهمان متن آیات اشعیا برهان قاطع است ومحتاج به بیانات دیکرنیست • عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد • کی مانند مرد بهادر بیرون آمد، غیرت را بهیجان آورد ونعره زد وبردشمنان غالب کشت • طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود دربجا بااوتسبیح جدید وشریعت تازه برپا کردند • عجب است که آیات دیکر ازباب (٦٠) اشعیا درتقویت سخن خویش آورد که آنها دیکرصریحتر در دلالت بشارات مذکورهٔ اشعیابی برپیغمبرآخرالزمان است • وهمان آیات را بعادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد ومع هذا اصل مطلب نیز از آن ترجمهٔ تحریف شده آشکارا شد *

﴿ همانا آیات باب (٦٠) اشعیا است ﴾

انبوهی شتران وجمازه‌های مدیان وعیفه ترا احاطه کنند • همه ساکنان سبا نزد تو آمده طلا وعطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهر سازند •

همه کوسفندان قیدار برتو کرد آیند • قوچهای نبایوت ترا خدمت کنند • ازروی شوق برمذبح من برآیند عزت خانهٔ خود را عزیز کردانم *

این است برهان مؤلف که میشنوی • ومرا ازاینکونه استدلالات اوسخت عجب آید • که اینکونه استدلالها را صاحبان ادراك مستقیم درکتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرکز مندرج نتوانند کرد • وبدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود • ودلیل محکم دیکر برطرف مقابل درخلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییرداد سهل است که فقرهٔ جمازه های مدیان وعیفه ترا احاطه کنند را چنین آورد که ﴿ کلیسیای مسیحی ﴾ رامستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند وحکم معبد های ظاهری را برداشته اندو بمعبدهای معنویه اعتقاد میکنند ودراینصورت میبایست کلیسیاهای معنویهٔ مسیحیه یاجماعت عیسویه را بکوید وجمعیت پروتستانی را قصد کند وآنهم راست نیاید که جماعت جماعت را احاطه کندبی معنی خواهد بود *

والحاصل همین فقرات ثانویه ازاشعیا مؤکدومبین آیات اولیه است • شتران وجمازه های مذکوره قبائل عرب است وکوسفندان قیدار صریح تعبیرازاین معنی است • قوچهای نبایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت درحضرت پیغمبری ایستاده اند ازروی شوق برکوه منابرآیند وخانهٔ خدا وعزت کعبه وبطحارا بیفزایند الی آخره *

صاحب کتاب درصفحهٔ (۱۸۳) اعتراف بانحصار بعثت عیسی علیه السلام بربنی اسرائیل درطبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت برآن شد نمود • وکفت که دهکدهٔ مسکونه قیدار درآیات مذکورهٔ اشعیا طوایف عرب است ومع ذلك چنانکه شمعون الصفا کفته بود تبعیت برمعلمان واهل تأویل کرده آیات باب (٦٠) اشعیارا

قرینهٔ دلالت آیات مزبوره درفصل (٤٢) کتاب اشعیا بعیسی کرد . وبحمد الله که آیات مزبوره درمد نظر ما است وسبک عبارات وکلامها ولحن مقال را ارباب زکاوت وفطانت بآسانی دانند وآمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز کفته شده است هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره درهرسه فصل کتاب اشعیا ندارد . وشیوع دین مسیحی در دنیا بعدز دانستن مقدمات مطلب ومنحصر داشتن خود آنجناب بعثت خودرا به بنی اسرائیل از سخنانی است که بجز ازجاهلان بی سعادت فریب بآن نورزد *

شیوع دین مسیحی رانکفت کدام است ومقصود ازآن را معلوم نکرد . باآنکه اولا مسیح صاحب دین جدا کانه نبود برای تأکید وتأیید شریعت موسویه آمد چنانکه خود شان از انجیل کفتند . ثانیا اکر مقصود شایع شدن طریقهٔ مستحدثهٔ پروتستانی درروی زمین است آنهم کهباتفاق جمله اهل ادیان وبتصدیق فرقه های عیسویان خارج ازعیسویت ودین عیسی است . وبرمؤلف است که این مدعای خود را مبرهن سازد واین موضوع را معلوم کندتابرسیم بشیوع دین مسیحی درجهان وایمان آوردن طوایف عرب ومساکن قیدار بآیین پروتستانی *

زهی بی انصافی است که آیات واضحة الدلالات بر پیغمبر عظیم الشان را بدانکونه تصورات باطله وتخیلات بی اساس بخواهند ابطال کنند ومعانی دیکر دهنداز اینقرار یهودان مردمان بادرایت وباانصافی بوده اند *

صاحب کتاب جملهٔ سخنان خود را بریك منوال آورده وبطوربی ادبی وبی انصافی تعبیرات ناشایست از اسلامیان آورد . واین بنده راشایسته بجزاین نیست که از جواب برسخنان پریشان اوچشم بپوشم . ودرخارج ازمطلب حقیقی سخن نکویم *

درصفحهٔ (۱۸٥) به آیت هفتم فصل بیست ویکم اشعیا اشارت کرده ومیکوید . علمای محمدیه ازجهة بی اطلاعی ازکتب مقدسه

آیت مذکوره رابحضرت محمدنسبت داده اند حال آنکه ازآیات قبل وبعد معلوم میشود کهآن آیات ربطی بحضرت محمد ومسیح ندارد . بلکه بیان خرابی شهر بابل است وآن درسواریکه یکی راکب حمار ودیکری راکب جمل بود وآیت اشعیا دلالت برآن داشت ایلغارسپاه کیخسرو بود که بربابل حمله آوردند وتسخیرنمودند

عبارات کتاب اشعیا راچنان پریشان آورد که اصل مطلب ازمیان رفت وپس ازآن بخیال خود معنی نمود . ودوسوار رابالشکرکیخسرو معنی کرد واسلامیان رابه بیخبری ازکتب آسمانی منسوب داشت

آیت کتاب اشعیا چنان است که دوسوار راکه یکی راکب حمار ودیکری راکب جمل بود دید . واین مشاهده را اشعیا بعالم رؤیا نسبت داده . خراب شدن شهر بابل رابدست عساکر پادشاه ایران که مداین یعنی فارس . وسمت شرقی ایران وعیلام یعنی آذربایجان وطرف غربی را مالك بودخبرمیدهد . تاآنکه درآیت نهم میکوید آن دوسوارآمدند وندا کرده کفتند افتاد بابل افتاد وبتهای خداهای آنها شکسته شده برزمین آمدند *

اسلامیان دوسوار را برحضرت نبوی وجناب مسیحی تفسیر کردند که درعالم مکاشفه براشعیا ظاهرشدند . ودویست سال تقریبا بخراب شدن بابل مانده بود که اورا آکاه ازخرابی آنجا وسرنکون شدن بتها داشتند *

درنزد اهل حقیقت که روح معانی را ازالفاظ دریابند واضح است که مقصود ازخراب شدن بابل وشکسته شدن بتها واصنام وآلههٔ مصنوعی در رؤیای اشعیایی تعبیر ازتمهید مقدمات انکسار شوکت آیین بت پرستی است کهدرآنروز شهر بابل مرکز بت پرستی بود . اکرچه بدست پادشاهان ظاهری باشد کهخدادین خود را بهرقسمی تأیید فرماید . وتعبیر راکب الحمار ازعیسی عبارتی است که انکار آنرا بجز غیرمنصف کند وراکب الجمل بغیرازحضرت پیغمبرنتواند بود کهآن دو بزرکوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند واشعیا را

ازظهوریك مقدمهٔ نزدیك آن امر آکاه داشتند *
پس ازفهمیدن این مطلب ومراجعت بترجمه هایی که خود شان
درکتاب اشعیا کرده اند . سخنان وترجمه های محرفهٔ مؤلف را
که درصفحهٔ مذکوره نوشت بنظر دقت نکاه کنید . تا آنکه پایه
بیان او آشکار شود وبی اطلاعی او واطلاع کامل علمای اسلام
ازکتب مقدسه وتحریفات واقعه درانها واز تأویلات باطله مأولین
کالشمس فی وسط انهار پدیدار وآشکار کردد *

معیار هفتم

انجیلیان برخلاف بشارت واوامر صادره ازجانب مسیحی بعلت غلبهٔ
جهل ونادانی در آزمان وسبب بسیاری کدورات در آن اهل همتها
بر تغییر بشارتهای مسیح برظهور امر پیغمبر آخر الزمان کماشتند .
وجملهٔ آن بشارتها را اصلا وترجمهٔ ازمیان برداشتند . ولی چون
حجت خدا بهمه جایی باید برسد ومخلوق ناتوان امر حق ومقصود
الهی را بکلی باطل نتواند کرد ﴿ والله غالب علی امره ﴾
این است که باهمهٔ دست کاریها که در انجیل کردند وتحریفها
که اصلا وترجمهٔ وتفسیراً وتأویلانمودند . شواهد بسیار در بقیهٔ
انجیل حاضر باقی ماند . واکرچه در ترجمه ها ازترس اسلامیان
بملاحظهٔ اینکه حجت برآنها نشود نیاوردند بازآیاتی چند که بجزئی
تأمل دلالت آنها بربشارت پیغمبری ظاهر است درهمین ترجمه ها
مندرج کردید . چنانکه بعضی از آنها راشنیدی ویك جمله
دیکررا بزودی دراین نامه خواهی دید . واین مطلب برهان قوی
برآشکاری امر دین اسلام است *

﴿ یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ﴾
﴿ ولوکره المشرکون ﴾

عیسی علیه السلام نمازی را که تعلیم کرد وما از انجیل در معیار هشتم

از میزان دویم ترجمهٔ آنرا آوردیم شاهد است براینکه عیسی
همچنانکه بشارت میداد برظهور شریعت حقه وبطلان امر بت پرستی
وشکستن شوکت جهالت وبیکانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام
میبایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد . وامت را نیزامر
نمود که همه اوقات از خدای درخواست کنند که آن ظهور ملکوت
خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان کردد . ومقصود
مسیح علیه السلام نه تنها درخواست قولی ولفظی بود بل تمامی
امت را امر کرد که وصایا وبشارات وتعلیمات آنجناب را حفظ
کنند وتوبه نمایند . ومنتظر برظهور ملکوت سموات که آثار
توحید وخداشناسی وهویدا شدن اطوار اسماء وصفات الهیه
در بنی آدم بطور اکمل بود بشوند . ومعاونت بصاحب آن ملکوت
خدا بسبب ایمان واطاعت خود شان کنند ومقدمات آن ظهور
ملکوتی را روز بروز محکم دارند *
در آغاز سخن ﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که یحیی
علیه السلام بمردم اندرز میکرد ومیکفت توبه کنید که ملکوت
آسمانها نزدیك است *
﴿ در فصل چهارم متی است ﴾ که عیسی از آنروز آغاز
به نصیحت دادن نمود وکفت توبه نمایید که ملکوت سموات
نزدیك است *
چون بعثت عیسی علیه السلام را برکشند کان خانهٔ اسرائیل میدانی
این است که در ﴿ باب دهم ﴾ انجیل متی دوازده کس حواریان
خود را مأمور بدعوت فرمود وچنان دستور العمل داد که بسوی
کوسفندان کم شدهٔ خانه اسرائیل بروید وچون بآنها رسیدید
پند بدهید وبکویید ملکوت آسمانها نزدیك است *
﴿ در فصل نهم انجیل لوقا است ﴾ که عیسی حواریان را جمع
کرده وایشانرا قادر وتوانا برجملهٔ شیطانها نمود وبر دفع امراض
مأذون داشت وآنها را برای دعوت وندا بملکوت الهی وشفا دادن

ناخوشیها فرستاد *
﴿ در فصل دهم انجیل لوقا است ﴾ که با آنها بگویید ملکوت آسمانها بر شماها نزدیک شده است ونیز ﴿ در آیت یازدهم است ﴾ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیک بر شما شده است · ومانند این عبارات در همین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است *

اکنون مقصود از این بشارت یحیی وعیسی ودوازده نفر حواریان باهفتاد کس که میگویند از جانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود · هرگاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود · لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامیذ آنحضرت برای هوشمندان باشکاری میفهماند که ملکوت کلیهٔ الهیه را بشارت میدادند · یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مژده میداد واز آمدن بزرگواری که حامل ومظهر ملکوت کلیهٔ الهیه است جهان را آگاه میساخت · وملکوت خداوندی وعزت وسلطنت آسمانی در زمان عیسی وپس از آن ظاهر نشد مگر بظهور پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام · که بسبب آن بنیان کفروبت پرستی از روی زمین برانداخته شد · واساس جهل ونادانی منهدم گردید · توحید حقیق صانع ازل در جهان ظاهر آمد · مدح وحمد خدای متعال بشایستگی آغاز بانتشار در ارکان زمین نهاد · مدارك ومشاعر تغییر یافت · شریعت محکم الاساسی که حاوی بر تمامی احکام وحدود الهیه بود مقرر شد · والحاصل ملکوتی که مسیح وتلامیذ آنجناب جهانیان را مبشر بآن میداشتند بجز از ظهور امر خاتم انبیا چیز دیگر نتواند بود · وهرچه تأویلات دیگر در این بشارت بیاورند از روی بی انصافی باشد · این است که عیسی قبول نکردن آنگونه امتان وصایای او را وپنهان کردن ایشان بشارتهای انجنا را دانست وچنانکه در انجیل متی در ﴿ فصل ۲۱ ﴾ گفته اند بایشان فرمود · بدین جهت است بشما میگویم که ملکوت

الهی از شما برداشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه های آن باغ را بثمر بیاورند یعنی میوهٔ آن را یانع ورسیده نمایند *

مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده وبحواریان فرمود · بجز شماها دیگران سر وحقیقت آنرا نمیفهمند · ودر ظاهر سخنی میشنوند وگاهی بحبه وزرع وکاشتن وبزرگ شدن آن تشبیه آورد · وگاهی بباغی تمثیل از آن گفت *

﴿ در قرآن در سورة الفتح در وصف مؤمنان میفرماید ﴾

﴿ ذلك مثلهم فی التورية ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه ﴾
﴿ فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار ﴾

حضرت نبوی صاحب الملکوت علیه الصلوة والسلام نیز در اشارت بآن ملکوت میفرماید · منم ریشهٔ آن درخت الهی · وسرور نخستین از دوازده سرور مبشر بابراهیم ساقهٔ آن درخت است · وامامان وسروران دیگر شاخهای آن درختند · وتابعان وپیروان ما برگها وورقهای آن درخت هستند · وعلوم ماثمرهٔ آن شجرهٔ الهیه است *

اما معنی لفظ ملکوت که بجز درحضرت ختمی مآبی وشریعت ودین او مصداقی بطور اتم نداشت این است · که ملکوت صیغهٔ فعلوت از ملك است واووتا برملك افزوده شده است وبمعنی عزت وسلطان ومملکت است وملکوت بالاتر از ملك است · وگفته اند که ملکوت بعد از جبروت است وجبروت بعد از لاهوت است *

پس عزت وسلطان خدای بموجب بشارت مسیح وانگلیون وبشارت حواریان واصحاب عیسی علیه السلام وباستجابت دعای ایشان که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی · لکن چه فائده که معلمان ومأولان راه عیسی را تغییر دادند واوامر او را مهمل گذاشتند ونگذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر کردد *
نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند کفت وازاین همه
ظلمات وکدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارات عیسی را و بیرون
رفتن آنها ازطریقهٔ حقیقیه که عیسی بآنها امر کرد در روی زمین
باقی ماند وشایع شد چکونه عذر خواهند آورد . وازعهدهٔ وبال
کراه شدن هزاران هزار بندکان خدا درهرقرن وزمانی بچه قسم
توانند برآمد . تمامی او زاد برعهدهٔ معلمان هواپرست ورياست طلب
وجاه جوی خدای نشناس است که درهرقرن وزمانی همه فتنها
از آنکونه رؤسا ومتبوعان هوا پرست در روی زمین برپاشد . وعوام
ضعفاء که ازعقل وادراك دور بودند بسخنان آنها فریب یافتند
وفردا درمحضر الهی عذری پیدانتوانند کرد وخواهند کفت *

﴿ ربنا انا اطعنا سادتنا وكبرائنا فاضلونا السبيلا ﴾
الآیه

﴿ معیار هشتم ﴾

ازبشارات انکلیون درحق ظهور صاحب الملکوت که بچماق آهنین
سلطنت الهیه را در زمین ظاهر داشت آیاتی است که درانجیل
یوحنا باقی است . واکنون پس ازدستکاری درترجمه ها نیز
اسلامیان را حجت باهره درالزام خصم است . وآیات مزبوره در
﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلاً ثبت میکنیم وتفاسیر
آنهارا از روی حق وراستی بیان می نمایم *
مسیح علیه السلام درهنکام نزدیکی رفتن خویش ازاین عالم کفت *
اکرمرا دوست میدارید وصیتهای مرا حفظ کنید . ومن از پدر
درخواست میکنم که پارقلیط را دیکر بسوی شما فرستد که دائما
درمیان شما باشد . روح حق را که جهان نتواند پذیرفت زیرا
کداو را نتواند درك نمود ونتواند دید . ولی شما آنرا درصورتی

توانید دید که درنزد شما قائم باشد ودرمیا شما باشد . من شما را بلاعقب
نمیکذارم من نیز بشما خواهم آمدبعد ازچندی اززمان . دیکرجهان
مرا نه بیند لکن شما که بزندکی من زنده باشید مرا می بینید آنکاه میدانید
که من در پدرم وشما درمن هستید ومن درشما هستم . دوست دارندهٔ
من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کنند وحفظ نماید . وکسی که مرا
دوست دارد محبوب خدا شود ومن نیز اورا دوست دارم وخود را
براو آشکار کنم . یهودا امانه اسخریوطی بوی کفت که ازظاهر
کردن خودت برما وظاهر نشدنت برجهان چه میخواهی بکویی .
عیسی جواب داد و بوی کفت که اکرکسی مرادوست دارد کلمات
مراحفظ کند وپدرم او را دوست بدارد ومانیز بسوی اوآمده دروی
تمکن یابیم . آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند
کرد . وسخنی که میشنوید ازمن نیست بل ازپدری است که مرا
مبعوث کرد . من درحالتیکه درمیان شما بودم اینها را بشما کفتم
اما پارقلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ که اورا پدر بسمهٔ
من خواهد فرستاد همه چیز را وبشما خواهد آموخت . وجملهٔ
آنچه را بشما کفته ام بخاطر شما خواهد آورد . ومن سلام را بشما
وامی کذارم . وسلام خودم را بشما میدهم . امانه چنان سلامی
که جهان میدهند . دلهای شما باضطراب نیفتد وترسناك نشوید .
شنیدید که من بشما چکونه کفتم من میروم ونیز بسوی شما خواهم
آمد . اکرشما مرا دوست میداشتید ازاینکه کفتم بسوی پدر میروم
شادکام میشدید بعلت اینکه پدرم ازمن بزرك است . اکنون من
پیش ازآنکه واقع کردد بشما بیان کردم تاآنکه درهنکام واقع شدن
ایمان بیاورید . من بعد ازاین باشما سخن زیادی نخواهم کفت زیرا
که سلطان این جهان خواهد آمد . وازآنچه او راهست چیزی
درمن نیست . ولکن جهان بدانند که من پدررادوست میدارم وآنکونه
که پدر برمن امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را درتبلیغ
این بشارت بجای آوردم ﴾

﴿ در آخر فصل (۱۵) یوحنا است ﴾ لکن پارقلیطی که بشما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی درزمانی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهد داد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما از نخست بامن هستید *

﴿ در فصل (۱۶) یوحنا است ﴾ لاجرم بجهة اینکه من این سخنان را بشما گفتم قساوت دلهای شمارا پر کرد . لکن من بشما براستی میگویم و برای شما نیک است که من بروم بعلت اینکه اگر نروم پارقلیط برای شما نخواهد آمد . ولیک چون من بروم او بر شما فرستاده شود ودر زمانی که او بیاید جهان را بجهة معصیت وعدالت وحکم الزام نماید . اما گناه بعلت اینکه بر من ایمان نیاوردند . واما عدالت بموجب اینکه من بسوی پدر میروم وشما دیگر مرا نخواهید دید . واما حکم بجهة اینکه سلطان این جهان مدان ﴿ ومحقر ﴾ شده است . سخنهای گفتنی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق او شما را بر همه چیز ارشاد کند و بشما از آینده ها خبردهد واو مرا تمجید کند . زیرا که اواز آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

﴿ نیز در فصل مزبور ﴾ بعد از آنکه سخنان مسیح رادر خصوص غیاب خود وظهور خود بعد ازچندی از زمان شنیدند به همهمه افتاده معنی آنسخنان را ازهمدیگر میپرسیدند مسیح گفت *

حقا وحقیقة بشما میگویم که شما ناله وفریاد میکنید اما جهان مسرور خواهد شد . شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید . زن در هنگام وضع حمل در دناك شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولید مولود چون انسان بجهان آمده است از مسرت درد را فراموش کند . اکنون شما نیز غمناك میشوید اما من نیز شمارا خواهم دید ودلهای شما مسرور خواهد شد وآن سرور شمارا کسی از شما دور نتواند کرد *

تمام شد آیاتی که از انجیل یوحنا میبایستی آورده شود وبدین تفصیل عبارات

آن را آوردم که رشتهٔ سخن مربوط گردد وازهم نگسلد ومنکران روح حق نگویند که پس وپیش آیات شاهد برمطلب دیگراست . وچون این مطلب درمیان علمای اسلام وعیسویان محل اعتنا گردیده انجیلیان نیزدر تأویل وتفسیر کلمات مزبوره قیل وقالها بمیان آورده اند . لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت در اینجا خواهم آورد

﴿ تاسیه روی شود هر که دراوغش باشد ﴾

تعصب ولجاج را ازخود دورکن وباچشم بینا وگوش شنوا ودل آگاه آماده برفهمیدن انجیل باش . وبدان که هرکس این وصایای آخری مسیحی راحفظ نکرد دشمن مسیح ودشمن خدای مسیح است . اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول گفت دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کند که عبارت ازبشارتی است که همواره میگفت ودر تالی این سخن نیز بطور وضوح میگوید *

من از پدر درخواست میکنم که ﴿ پار قلیط ﴾ را دیگر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شما باشد این درخواست همان مسئلتی است که عیسی وتابعان او در نمازها ازخدای میکردند که ملکوت تو در زمین چنان باد که در آن آسمانست وآن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که اورا نتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان باآنها تواند شد . مانند روح من امر الله وروح القدس وروح الامین جبرائیل وروح علی ملائکة الحجب وروح خدایی که از اثرآن درمریم علیها السلام ظاهر گردید وفرمودند ﴿ ونفخنا فیها من روحنا ﴾ وروح الله عیسی وروح نخستین مخلوق خدا وهمچنین ارواح انبیای عظام . که عیسی بیان هادی ونجات دهندهٔ جهان رامیکرد وگفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوایج هدایت ونجات ازخودشان نتوانند دید که ازاو تحصیل حوایج دین واطوار خدا شناسی را نمایند . ولازم است بنحویکه سنة الله برآن

جاری بود وهست هدایت کنندهٔ بشر از نوع بشر باشد *

﴿ وللبسنا علیهم مایلبسون ﴾

بعد از آن گفت او را می بینید بعلت اینکه در نزد شما ودر میان شما باشد . اما اگر آن روح حق در نزد شما ودر عالم جسم وجسد در میان شما نباشد چگونه او را توانید دید پس باید از نسخ بشر پار قلیط بسوی شما بیاید . ومن شما را ابلا عقب نمیگذارم یعنی پار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد . یعنی اگر چه آنکه میاید غیر از من است لکن چون در یك مقامی از مقامات من واو یکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی وفعلی ووصفی با او داریم *

﴿ متحد جانهای شیران خداست ﴾

در اینجا سخنان باریك ولطیف دارم لکن وقت آن نیست . متن انجیل تنها را بفهمیم ﴿ ولا تؤتوا السفهاء اموالکم ﴾ دیگر جهان مرا نه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرا می بینید وانگاه میفهمید معنی اتحاد مرا با پدر که مرا مبشر خود فرستاده بود واتحاد مرا با شما که حیوة معنویهٔ که مظهریت اسماء واطوار خدایی است وبسبب من در شما ظاهر گردیده است شما را بعالم اتحاد با من تواند رسانید . زیرا که حفظ کنندگان وصایای من از من گفته اند وبا من گفته اند ودر من گفته اند ودر راه من شده اند . ومانند آینه ها که زید مقابل را نمایند بشارات مرا نموده وبهدایت وحیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

یهودا که غیر اسخریوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهر به گفتند . که دیگران مرا نمی بیند لکن شما همی بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصانی من نیست که این قالب جسدی مرا میخواهید به بینید . وآنرا نتوانید دید . زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد . بلکه دوست دارندهٔ من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهایی را که من داده ام حفظ کند ومن در وی متمکن شوم . وسخنانی را که بشما میگویم از من نیست بل از خدایی است که مرا مبعوث کرد ومن در میان شما بودم مأمورم

آن سخنان را بشما گفتم . لکن ﴿ فارقلیط ﴾ که او را خدا بهمان نامی که من نامیدم وسمات وعلاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد . همه چیز را از علوم اولین وآخرین وعلوم کائنات ومکونات وعلوم ملکوت وملك وناسوت وعلوم جبروت ولاهوت وعلومی که تاکنون بیان آن از هیچ کدام از انبیاء ومرسلین نشده است جملهٔ آن چیزها را فارقلیط بشما خواهد آموخت . زیرا که مدینهٔ علمی بجز پار قلیط موعود نیست *

﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

آن پار قلیط بخواطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما گفته ام زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما گفته ام ودانا وآگاه هست از آنچه جملهٔ انبیا بر امتان خودشان گفته اند . وشاهد است بر خلقت آسمان وزمین زیرا که او نخستین موجود در عالم امکان است وتمامی عوالم بوساطت او آفریده شده اند . ودر روز محشر که انبیا ورسل شهادت در حق امتهای خویش دهند آن مالك ملك وملکوت شهادت بر جملهٔ انبیا وتبلیغ واداء رسالت ایشان وجمله معاملات انبیا با امتان خودشان بیاورد *

﴿ فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بك علی هؤلاء شهیدا ﴾

مسیح پس از ادای تبلیغ بشارت خود در خصوص پارقلیت گفت . سلام بر خدمت آنحضرت را بشما واگذار میکنم که باید بتوسط اوصیا واوصیای اوصیای من سلام مرا بآنحضرت برسانید . چنانکه در این خصوص از راهبان ومقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است ودر کتب اسلام وتواریخ وسیر مسطور است . که خدمت آنحضرت رسیده وایمان آوردند وسلام مسیح علیه السلام را بآنحضرت تبلیغ کردند . ویکی از جملهٔ اوصیای اوصیا سلمان فارسی بود که از اصحاب کبار آن پار قلیط موعود گردید *

وسلامی که من بشما برای تبلیغ بآنحضرت در نزد شما ودیعت نهادم وشما را بسلامت از عیبها ومعاصی وتغییرات خواندم نه از آن سلامها است که اهل

جهان بیکدیکر دهند بعلت اینکه آن پار قلیط ومن باهم عالمی دیکرداریم
که خارج از این جهان ظلمانی است ومن تاظهور امر « سرور
دوازدهم » از اولادا وحامل یکرکن اعظم ازشریعت اوهستم وهرچه
فیض وامداد در عالم آفرینش وایجاد پیدا کردد ازاو بمن رسیده
وازمن بنقبا و نجبا وبسایر خلق ازآنجا میرسد وهنکامیکه آن قائم
از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آیم وزارت
ورتق وفتق امور جهان و جهانیان بامر او بامن باشد *
دلهای شما مضطرب وترسناك نشود من باز بسوی شماخواهم آمد ۰ اکر
شمامرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای
من باآن پارقلیط که مرا پدر حقیق است از من بزرکتراست ۰ ورفتن
من مقدمهٔ آمدن اواست اکرمن نروم او نخواهد آمد ۰ زیرا که ازجانب
خود درعالم اجسام مرا حاکم وهادی کرد ۰ ومن ازاوهستم وخود
اوهستم اودرمن است ومن دراوهستم ۰ وبابودن من درعالم جسمانی
جهان را دو پیغمبر صاحب دعوت مستقله نتواند بود ومن اکرزمان اورا
دریابم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که اوخاتم پیغمبران است وغیر
ازاوو بعدازاو پیغمبری نخواهد بود *
این بشارتهارا بشماداده وقبل الوقوع بشما کفتم بجهة اینکه
در هنکام واقع شدن ایمان بیاورید ۰ ومن بعد از این باشما کفتکوی
زیادی نمی کنم وزیاده برآنچه کفتم نمیکویم ۰ زیرا که « سلطان
این جهان » وصاحب ملکوت زمین وآسمان ورب العزة والسلطان
خواهد آمد ۰ وازآنچه اورا درمقام تفرد واصالت هست ازجهة
ذات چیزی درمن نیست اکرچه من مظهری هستم ازمظاهر
کلیهٔ او وظهورات او تماما با من هست ۰ ولی مظهر را درمقام
ذات ظاهر جای نیست وآینه را ازذات زید نصیبی نی ۰ وبجهة
ظهور امر او واشکاری جلالت شان متبارك او لازم نبود که سخن
زیاد درحق او بکویم ۰ زیرا که او محتاج بتعریف من نیست
وچراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندکی کند ۰ لکن برای این

کنم که بدانید وظیفهٔ خودرا درحق آن پدر اداکردم ومحبت
اور اورزیدم وشرط محبت را که امتثال بامر اواست بجای آوردم *
پار قلیطی که ازجانب آن پدر است ورب النوع انبیا است وحقایق
انبیا ازقطرات نور پاك اواست وتجسم اودراین جهان ظهورکلی اواست
۰ وهمچنانکه فاتح است خاتم ومهیمن برکل است ۰ درزمانی
که ظاهر شود وروح الامین جبرائیل ازآن مقام اعلی صادر وبا آن جسم
پاك وحی الهی رابیاورد برمن شهادت دهد ۰ ومراقبول کند
وبپذیرد ۰ زیرا که من آینهٔ جمال وجلال او بودم واورا براستی
ودرستی نمودم ۰ شما نیز بایمان آوردن برآن نور پاك وشهادت
دادن من برآن اریکه پیرای عالم لولاك شهادت بدهید ۰ وبدانید
که من شهادت خودرا درحق اوادا کردم زیرا که ازروز نخست شما
بامن بودید وهمهٔ بشارتها وشهادتهای مرا دربارهٔ او شنیدید *
متأثر از رفتن من ازمیان شمانشوید که رفتن من برای شما سودمنداست
۰ واکرمن نروم او یعنی پار قلیط بسوی شما با بشریت مخصوصهٔ
خود نیاید بایدمن بروم وزمانی چند شد نیها بشود ۰ وخباثت
وملعنت معلمان در وغکوی بعدازمن آشکار شود ودر امتحانات وفتنها
بیفتند وجهالت وظلمت جهان را احاطه کند ۰ تاآنکه آن پار قلیط
بسوی شما فرستاده کردد وچون بیاید جهان را الزام وتوبیخ وغلبه
کند ۰ والزام او بجهة کناه ومخالفت شمایعنی مدعیان عیسی پرستی است
که ازامر من وبشارت من تخلف خواهید کرد ۰ وکناهکار خواهید
بودونیز الزام بعدالت واستقامت کند زیرا که من بسوی پدرمیروم وشما
مرا نخواهید دید ۰ ومع ذلك برخلاف رضا وامر من تخلف
ازاطاعت پارقلیط کنید ومیکویید ما مسیح رامیشناسیم وبس ۰ حال
آنکه حکم دعوت من باطل شدومن ازاینجهان رفتم وکسی مرانتواندید
مکر بحفظ وصیت من وانتظار وقبول آنکسی که براو شهادت دادم ۰
وشما اوراوخلیفه های او وسرورهای موعود ازنسل اورا وحواریان
اورا خواهید دید وبدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان برمن نمایید

وفی الحقیقة انکار مرا کرده اید ووصایای مرا متروك داشته اید ٠ بعدالت وحکم شما را الزام ومغلوب سازد و بر شما توبیخها وعارها بکذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما کفتنی است لکن آنرا حامل نتوانید شد ٠ واکر بکویم یا تحمل نمیشوید و یا آنکه حمل ونقل آن با آن زمان سعادت واهل آن زمان برای شما مقدور نکردد ٠ زیرا که جهل ونادانی جهان را فرا کیرد واوصیای من مخفی وپنهان شوند ومقهور ومظلوم ومقتول کردند ٠ معلمان ومأولان جهان را کمراه کنند وآن سخنان من ازمیان بر داشته شود *

باوجود آمدن پار قلیط وآمدن روح القدس وروح الأمین ازجانب خدای بسوی او لازم نیست که بانحال آن سخنان رابشما بیان کنم زیرا که او بهترین بیان کنند کان است واوشما را بر همه چیزی ارشاد کند واز آینده ها وغیوب تمامی اشیا شما را آکاه سازد *

مرا تمجید کند وطوری بیان حال مرا کند که باعث عزت و مجد من کردد ٠ نه مانند شما که برخلاف رضا وامر من رفتار کنید وباوهام باطله درحق من سخن کویید که باعث تذلیل من شوید ٠ شراب را که خدا نهی ازآن کرده است خون من مینامید ٠ نانی را که هرحیوانی وهر کافری آنرا میخورد کوشت من میخوانید ٠ ومانند این عقائد باطله درحق من میکویید ٠ وخدای واحد را که من برای اثبات احدیت وصمدیت اومبعوث شده ام مانند مشرکان ثالث ثلثه وصاحب اولادش دانسته ٠ تذلیل احدیت الهی را می کنید ٠ ومرا خوار وذلیل میسازید ٠ ولی تمجید شایستهٔ مرا آن پارقلیط ظاهر کند ٠ وهرچه درحق من کوید ازروی حق وصدق باشد زیرا که ازآنکه من ازاو اخذ کرده وبشما کفتم اونیز ازآنجا کوید ٠ کهمبدء کلی مابجز ازیکی نیست وهردواز جانب خدا کوییم *

تلامیذ عیسی که ازسخنان او درخصوص آمدن خودش بطور

تعمیه والغاز کفت به همهمه افتادند ومعانی آن کلمات را ازهمدیکر پرسیدن کرفتند مسیح کفت *

شما غمناك میشوید اما جهان بسبب آمدن پار قلیط شادمان خواهد کشت ٠ وغمهای شما مبدل به بهجت وشاد کامی کردد ٠ این جهان را انبیا تربیت کردند وجنین الهی که میبایست متولد شود در چهار شریعت بتوسط آدم ونوح وابراهیم وموسی بدرجهٔ عظامیت یعنی استخوانی رسید ودر زمان من هنکام اکتساء لحم وولوج روح شد ٠ وآن مولود جان کرفت وبدین موجب من روح الله شدم وزمانم از آن چهار برتری جست ٠ تاآنکه در زمان پار قلیط موعود مولود بوجود آید وانسان حقیق تولد یابد ٠ وشریعت او بعلت تغییر نیافتن موضوع حکم ابدی ودائمی شود ٠ پس بسبب تولد آن مولود همهٔ غمها یکسو کردد ٠ وجملهٔ تعب ومشقتها که انبیا واولیا در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید ٠ شما نیز غمناك نشوید چنان نیست که من بکلی ازمیان رفته باشم بلکه همراه پار قلیط خواهم بود وشما را خواهم دید وشما مرا نخواهید دید ٠ دلهای شما بسبب آن مولود پاك مسرور کردد ٠ وآن سرور را کسی ازشما دور نتواند کرد که ارادهٔ الهیه برتولد آن مولود تعلق کرفت ٠ باید بجهان بیاید وبزرك شود وبمرتبهٔ کمال عقل بسبب تربیتهای ظاهر وباطن بااسباب نزدیك ودور جهان را کامل کند ٠ وشایستهٔ این نماید که عقل عالم اکبر یعنی ﴿ سرور ثانی عشر ﴾ همراه مسیح که وزیراو است ونیز جان جهان است دراین عالم هویدا کردد ٠ وجملهٔ بشارات کتب مقدسه که بطور صحیح وبراستی نوشته شده است تمامت پدید کنند *

این است مجلی ازآیات راتفسیر کردیم ٠ وباهمه اجمال سخنان باریك ولطیف ازنمونهٔ آن کلمات آورده شد ٠ که مسیح برای اصحاب خویش بملاحظات چند بیان نفرمود ٠ ووعدهٔ بیان آنها را بپار قلیط داد ٠ ورشحی از رشحات قطرات دریای علوم واسرار

که ازآن مدینهٔ علم الهی بواسطهٔ ربانیان وجانشینان سرور ان دین پاك بامثال این عبد ناچیز قلیل البضاعه رسیده . این بنده نیز بجهة نداشتن مجال ونیافتن اقبال از جانب دل پرملال کمی از بسیار برای یادآوری برادران روحانی دراین نامه آوردم . واکنونرا همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

﴿ فار قلیتا ﴾

املای فار قلیتا بفا وباء فارسی در اول وطا وتا در آخر جایز است واملای مخصوصی ندارد که معرب شده . ودر عربی فار قلیط است ودرفارسی پار قلیط وپار قلیت میشود *

لفظ فارقلیط معرب ازلفظ یونانی است که بمعنی ﴿ احمد ومحمد ومحمود وستوده ومصطفی ﴾ وبیك ملاحظه بمعنی تسلی دهنده وامداد کننده ووکیل است *

لفظی که ازعبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام دراینمورد صادر شد بلغت عبرانیه است . وعیسی بجزاز عبرانی سخن بلغت دیگر نگفت که لسان خود وقوم خود بود . وبعد از عیسی که اختلاف درشمعون الصفا کردند . واختلافات درمیان فرقه های عیسویه پیداشد . وهرج ومرج دردین خدای ظاهر گردید . واصل انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی ازمیان رفت . چهار کس که متی ولوقا ومرقس ویوحنا باشند درضمن تاریخ بعثت ورفتار عیسی تاروزرفتن ازمیان آنها کلماتی ازعیسی نقل کردند . که بعضی ازآن کلمات ازبشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضاءات عالم جسمانی داشت . وبرخی ازجنبهٔ الوهیت که بواسطهٔ روح برآنجناب روح اللهی میرسید . وحقیقت انجیل همان قسم ثانی بود وآن چهار تاریخ بعلاوهٔ نامه ها ورساله ها وغیرآنها که بحواریان ومعلمان دیگر منسوب گردیده است بمرور زمان درمیان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید وازراه

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند وعلامت مجاز صحت سلب است بقاعدهٔ اصولیه *

چون یوحنا آنچه درحق بشارت احمدی صلوات الله علیه ازمسیح شنیده بود درانجیل خود درج کرد وپنهان ننمود . وآن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هواوشهوات که نام خود شان رامعلم گذاشته بودند وبدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیه السلام آورده بودند افتاد . وبسبب میولات نفسانی واسباب وعلتها که بعضی از آنهارا دراین نامه شنیدی بنای هرگونه تغییروتحریف را گذاشتند . همچنانکه امروزنمونهٔ آن تحریفات را از پروتستانها برأی العین مشاهده میکنی که باوجود طبع ونشر کتب عهدین که بهر زبانی مکررا ترجمه کرده وطبع می نمایند دوترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطابق باشند . پس درآن زمان که مردم نادان بودند ونسخه های کتب کمیاب بود وکار در دست بیگانگان افتاده بود ببین چه چیز نمی توانستند بکنند . والحاصل دامن این سخن را برچینیم که ازمطلب بازنمانیم *

لفظ یونانی پارقلیط ﴿ پیرکلوطوس است ﴾ وبمعنی ﴿ احمدومحمد ومحمود ومصطفی ﴾ می آیدوتحریف کنندگان آنرادر نوشتن ﴿ پارا کلیطوس ﴾ کردند یعنی تسلی دهنده ومعین وممد ووکیل وبنابرهردو معنی مطلب مبرهن است *

﴿ ازالهٔ وهم ﴾

مخاطبات مسیح درآیات مذکوره همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند . دورنیست بعضی ازناقصان توهم کنند که آن اشخاص تازمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشارتها ووصایای عیسی باآنحضرت راست بیاید . چنانکه همین توهم را میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۷ ﴾ بیان کرد *

کسی که ادنا شعور وآکاهی داشته باشد وازسبك وحی والهامات وکلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست ٠ که خصوصیت مورد سخن مانع ازعمومیت خطاب نتواند شد ٠ ودر کتب حاضرهٔ سماویه از اینکونه تعبیرات لایعد ولایحصی وارد است ٠ ودر خود همین آیات مسیح میکوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه درآخر ازمان خواهد آمد *

اکر ازاشتباهکاریهای صاحب کتاب که درمیزان الحق آورد بخواهیم دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ٠ وپس ازآشکار بودن حقیقت کارنمری از ذکرآن تفصیلات برای مانیست وهو شمندان جملهٔ آنهارا بادنی‌تأمل دانند *

درصفحهٔ ﴿ ۹۸ ﴾ کتابش آیاتی از زبور بیست ودویم درحق مسیح ذکر کرد ٠ که هرکه زبور رابه بیند خواهد دانست که ظاهرا هیچ ربطی بمسیح ندارد ٠ سخنانی است که داود درمناجات خود کوید ومعانی جداکانه دارد وآیات را محرفا از زبور چنین آورد *

تمامی بینند کانم مرا استهزا میکنند عبوسی بابها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تاکه او رارهایی دهد ٠ چونکه ازاومحفوظ است ٠سکان مرا احاطه نمودند ٠ وجماعت اشرار دور مرا کرفتند دستها وپاهایم را سوراخ کردند ٠ اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند ٠ وبجهة لباسم قرعه انداختند ٠ وازاین قبیل درذیل کلمات اززبور آورده وبعیسی توجیه میکند وحال آنکه عیسی درآنزمان نبود وزبور اززبان داود است مکرآنکه بمناسبت پدری وپسری که‌میان داود وعیسی بود سخنان داود را ازقول عیسی شمارند ٠ یعنی آنچه برپسر میشود بعینه بپدر شده است زیراکه اولاد اجزای آباهستند چنانکه ازآیات قرآنی نیز استنباط میشود که درذم کسانی که کفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

﴿ وجعلواله من عباده جزأ ان الانسان لکفورمبین ﴾

ازاین جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند ٠ هیچ پیغمبری را اذیت وجفا آنچنان نکردند که بمن کردند ٠ که یك اشارت بزرك ازاین کلام بروقعهٔ کربلا وشهادت سبط شهید او بود ٠ وبدین جهت آنچه زبور ازقول داود درحق مظلومیت خود کفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

ازاین جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهودان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ماایمان آورده ایم بآنچه برمانازل کردیده است وحال آنکه انجیل را انکار کردند وآیت کریمه نازل شد وفرمودند *

﴿ قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ﴾

ای یهودان اکر شما ایمان آورندکان حقیق بودید پس چرا پیغمبران خدا رابقتل رسانیدید ٠ باآنکه یهودان آنزمان پیغمبری رانکشته بودند ٠ وبنابکفتهٔ میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کنند ودعواچی شوند ٠ که نسبت بیجایی برما دادی ومارا قاتلان انبیاء الله خواندی ٠ ولی چون ازموارد سخن بیشترازمؤلف آکاه بودند مجال اعتراض را نداشتند ٠ پس اولاد بخطابات پدران وپدران بخطابات اولاد مخاطب میشوند ٠ واین پدری وپسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیراکه ابوت وبنوت معنویه اقوی ومحکمتراست *

پس درمخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندکان بآنجناب مقصوداست ٠ کسانیکه زمان ظهور پارقلیط را دریابند ویا آنکه به بشارت ونام مبارك اوایمان بیاورند *

ظهور اشتباه ووقوع شك درمدلول لفظ شما درآیات مذکورهٔ یوحنا مرخردمندان را روانخواهد بود ٠ معلوم است مؤلف اسلامیان رابسیار نادان شناخت لکن درغلط بزرك افتاد *

﴿ بیان حقانی ﴾

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمة الله عیسی در انجیل خود آورد
و تمامها عبارات وتفاسیر آنهارا شنیدی واضح وآشکار است ٠
که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم
قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد ٠ زیرا که روح را جسمانیان
نتوانند دید و از او نتوانند تعلم جست ٠ که معلم وهادی هر قومی را
از جنس ونسخ آنقوم باید باشد ٠ هرگاه اهل زمین ملائکه میبودند
پیغمبری از ملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند
هدایت کنندهٔ ایشان نیز میبایست بشر باشد *

﴿ قل لو كان فی الارض ملائكة يمشون مطمئنين ﴾

﴿ لنزلنا عليهم من السماء ملكا رسولا ﴾

پس بسخن تأویل کنندگان نادان اعتماد نباید جست که خواسته
اند آیات مزبوره را بظهور روح القدس که میگویند در روز عید الخمسین
بر حواریان ظاهر شد تأویل کنند ٠ چنانکه در باب دویم از اعمال
حواریان نوشته اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی وتناقض با بشارت
از یار قلیط ندارد *
عجب است که صاحب کتاب در صفحهٔ ﴿ ۱۸٦ ﴾ میگوید که در هیچ
جایی محمد با لفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است ٠ و نمیدانم
مقصودش از هیچ جا چه چیز است هرگاه در اصطلاح وکتب ومؤلفات
خودشان میگوید ٠ راست است همچنان تعبیر وتسمیه نباید در آنها
باشد ٠ واگر کتب الهیه را بگوید همین آیات یوحنا حاضر است
که آنجناب را بروح القدس نامید با آنکه روح القدس مسدد جملهٔ انبیا بود
ولی بوجوه ورؤس وبکلیت ظاهر نشد مگر در حضرت خاتم رسل
وصاحب ملکوت الهیه ٠ واگر مقصودش کتب اسلامیان است
که میگوید همچنان سخنی در حق پیغمبر خودشان نگفته اند از راه
بی اطلاعی از کتب وعقائد اسلامیه میگوید ٠ راست است اسلامیان
به تثلیث معتقد نتوانند شد لکن روح القدس خلقی از روحانیان از یمین
عرش رحمن ومقامی از مقامات حقیقت محمدیه است واز سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

﴿ روح القدس فی جنان الصاقورة ﴾

﴿ اول من ذاق من حدا يقنا الباكورة ﴾

﴿ فائده ﴾

در کتب آسمانی وتعبیرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی
اتحاد دو چیز را بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد
هست جهت تعدد وافتراق نیز میباشد وگرنه دو چیز نمیشدند ٠
وبدینموجب ناقصان وبی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر
تثلیث واتحاد روح القدس با مسیح یا اتحاد آنها با ذات واحد ازل تعالی
بخطا وغلط افتادند واز جهة فرق وتمیز آن دو چیز که متحدان گفته
میشود بی ادراک ماندند *
پس بدانکه دو چیز را که بیکدیگر حمل کنند فرضا گویند زید آهن است
یا عمرو آتش است از جهة جامعهٔ آنها اتحاد ثابت کردند نه اینکه در حقیقت
انسان آهن یا آتش شده باشد *
این اتحاد نسبتی را بر هشت گونه تقسیم فرموده اند ﴿ جنسی ونوعی
وصنفی وشخصی واشراقی وفعلی ووصفی ﴾ وهر کدام از این
اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست
و برای نمونه مثالی از بعض اقسام اتحادات برای تو بیاورم ﴿ حمل
اشراقی ﴾ مانند اتحاد صورت ظاهرهٔ زید در آینه با زید است که صورت را
زید خطاب کنیم ﴿ حمل فعلی ﴾ مانند اتحاد وکیل با موکل ویکی
بودن صدر اعظم با سلطان است اگر گوییم صدر اعظم پادشاه است
اتحاد ذاتی را مقصود نکنیم بلکه افعال وتدبیر ورأی وصوابدید او بلافرق
افعال ورأی وتدبیر سلطانی است ٠ واینگونه اتحاد در تعبیرات
شایع وذایع است این است که خدا دوستی انبیا واولیا را دوستی
خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت ٠ رضای ایشان را
رضای خویش گفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی
با ایشان را دشمنی خویش داشت ٠ وهمچنین جملهٔ اعمال

وافعال که بخدا منسوب میشود در انبیا ومقربان الهی کفته میشود *

بیدانم اهل کتاب درهمین بقیهٔ کتب آسمانی معانی اینکونه اتحادات را فهمیده ودانسته اند که اتحاد فعلی کدام است واتحاد ذاتی که مستلزم شرك والحاد است کدام . ومع ذلك در امر تثلیث ومانند آن عقائد باطله ظاهر کرده اند باآنکه این معانی را نفهمیده از ظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند *

اما ﴿ حمل وصفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا در صفتی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد کویند ویکدیکر حمل شوند . پس اکر عیسی کوید من موسی وابراهیم هستم صحیح کفته است واکر موسی کوید من نوح وآدم هستم راست کفته است که در پیغمبری وتأسیس شریعت وغیر آن متحدند . الحاصل سخن در اتحاد روح القدس باحضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجوه چند طریق اتحاد آنجناب باروح القدس وباعیسی وجمله انبیا واضح وآشکار است . وآن حقیقت مقدسه در عالم اجسام باطوار تعینات ظاهر کردیده ومقام تفرد وکلیت او نیز منزه از تنزل بدرجات نازلهٔ جسمانیان است . ومقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالة شبهة ﴾

درخاتمه آیات مزبورهٔ یوحنا که مسیح کفت ﴿ من دیکر باشما کفتکو بسیار نکنم زیرا که سلطان این جهان می آید ﴾ ومعانی آنها را من البدو الی الختم باجمال برای تو کفتیم ودانستی که اهل کتاب از کتب وتفاسیر کتب خود شان بی خبرند . ومیزان الحق بعادت مستمرهٔ خود خواست تأویلی دیکر کند وآیات واضحة الدلالات انجیل را بتأویلات بعیدهٔ نالایق مأول بدارد . این است که در عبارت سلطان اینجهان می آید در صفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ تمهیدات در سخن کرده وخواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف وتأویل در فارقلیط مقصود تمام نشد واین عبارت صریح است در آمدن کسی که عیسی امر او را عظیم میشمارد . وچنانکه کفت پارقلیط شمارا بهمه چیزی ارشاد وتعلیم وراهنمایی میکند میکوید من دیکر باشما سخن زیاد نمیکویم بعلت اینکه مالك وصاحب ملکوت زمین که صاحب عزت وسلطان است می آید . لهذا چارهٔ کار خود را چنان دید که این عبارت واضحه در بشارت پیغمبر را بابلیس رئیس جهان تلبیس تأویل کند . با اینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقید شد . ودر همین کتاب از کتب آسمانی کوید که عیسی سر مار یعنی شیطان را خواهد کوبید . وبا اینکه در جاهای بسیار نزدیکی ملکوت آسمان را بشارت داده اند . وبا اینکه شیطان هم در جهان بود وخواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد . والحاصل هیچ صاحب شعور باانصافی عبارت مذکوره را ﴿ که سلطان جهان می آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب مناسبتی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه وقرینه مقام هرکز تأویل نتواند کرد . مکر برادر پسر شیطان باشد وبخواهد تلبیس واشتباهکاری کند باآنکه خیلی نادان باشد . دلالت آیات یوحنا بر بشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی بر هوشمندان مستقیم الادراك بغایت واضح وآشکار است . وبکمتر تدبری بطلان سخنان بیهودهٔ صاحبان تأویل وتضلیل روشن وهویدا است . واین معیار را در اینجا ختم کنیم ﴿ والسلام علی من ینصف ربه ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

از انجیل یوحنا شاهدی دیکر برای منتظر بودن بنی اسرائیل بر ظهور پیغمبر موعود بیاوریم اکرچه در انجیلهای دیکر نیز همین مطلب موجود است . ولی ترجمهٔ آنها را آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست *

درفصل اول یوحنا است ﴿ ١٩ ﴾ هنکامیکه یهودان فریسیان ولاویان را نزد یحیی فرستادند که ازاو سؤال کنند که توکیستی شهادت اوچنان شد ﴿ ٢٠ ﴾ اواقرار کرد وانکار نیاورد وکفت من مسیح نیستم ﴿ ٢١ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس اکنون توکیستی توایلیا هستی کفت نی توآن پیغمبر هستی کفت نی ﴿ ٢٢ ﴾ آنکاه بوی کفتند پس توکیستی که بفرستند کان خویش جواب بیریم درحق خویش چه میکویی ﴿ ٢٥ ﴾ وایشان ازاو سؤال کردند که اکنون اکر تومسیح یاخود ایلیا و یاخود آن پیغمبر نیستی چکونه تعمید میکنی ﴿ ٢٦ ﴾ یحیی بایشان جواب داد وکفت من باآب تعمید میکنم آمادر میان شما کسی قائم خواهد شد که شما او را نخواهید شناخت ﴿ ٢٧ ﴾ آنکسی که بعدازمن خواهد آمد آن است که پیش ازمن شده است من لایق نیستم که بند پاپوش اورا باز کنم *

﴿ درفصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری ازجماعت که آن سخن را شنیدند کفتند که تحقیقاً این همان پیغمبر است ٠ دیکران کفتنداین مسیح است اما آن جماعت کفتند آیامسیح از جلیل می آید مکر توریة نکفت که مسیح ازنسل داود و ازقصبهٔ بیت اللحم مسکن داود خواهد آمد٠ آنکاه درمیان جماعت درخصوص اواختلاف پیداشد *

ازمطالعهٔ فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل از روی اخبارکتب وانبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر ازمسیح بود وآن پیغمبر چنان عظیم ومعروف بود که دراینکونه مقامات محتاج بذکرنام مبارک آن بعلت اشتهار وبجهة تعظیم نبوده بحرف اشارت ازاوتعبیر میکردند ٠ ومیکفتند ای یحیی حال که تومسیح وایلیا وآن پیغمبرنیستی چرا تعمید میکنی ٠ و ﴿ درفصل هفتم ﴾ نیز پس ازآنکه حاضران درانجمن عیسی سخن او را درامر دعوت شنیدند اختلاف کردند دراینکه آیاآنجناب مسیح است ویاخود همان

پیغمبر موعود است ٠ ویحیی درفصل اول تمجید آن پیغمبر عظیم الشان را چنان کرد که او پیش ازمن موجود شده یعنی اول است وآخر خواهد آمد ومن شایسته بندکی او وباز کردن بند پاپوش اونیستم ٠ واین سخن را درحق عیسی نکفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر بود ویحیی اوراغسل تعمید داده بود ولیاقت باز کردن بند پاپوش او را داشت ٠ سهل است که خود مسیح درحق او چنانکه درفصل هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتراز یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست امانسبت بملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر است ازاو بزرکتراست ٠ ونیز یحیی کفت خواهد آمد و بعد ازمن است پس تأویل دیکر در اینجا غلط خواهد بود واین مطلب را درجای دیکر محقق خواهی یافت *

﴿ در فصل (٢٤) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت برتمامی جهان وجمله امتان برای اینکه شهادت را باشد باید بشارت داده شود وآن زمان آخر خواهد آمد *

اکر ازنسخه های قدیمهٔ انجیل درمیان میشد تحریف ترجمه هارا برای انجیلیان بیان میکردم ومعلوم میشد که درعبارت آخری یعنی آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

درفصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینهٔ انجیل یوحنا ترجمه را تغییر داده اند *

آیت ﴿ ١٩ ﴾ ایشان نیز جواب داده کفتند بعضی تعمید کننده یحیی وجمعی ایلیا ودیکران کفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده است یعنی زنده شده است *

﴿ حکایت ﴾

درسنهٔ (١٢٨١) یعنی شش سال پیش ازاین درحدود ایران ازجانب

دولت مأموریتی داشتم درقریهٔ دیکاله ازدهات ارومی مهمان قسیسی از نصاری شدم وجمعی از کشیشان ومعلمان ازفرقه های عیسویان که درآنجاهستند درآن انجمن حاضر بودند . سخن ازبشارت انجیل درحق پیغمبر موعود بعد ازعیسی را بمیان آوردند ونخست انجیل فارسی راخواستم و باب اول وهفتم آنرا باز کرده ازآنها جواب طلبیدم تاکار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید . ازعلمای مسیحیه درآن بزم از قاتولیك وارمنی وکالدانی ونسطوری و پروتستان بودند . وازجمله انجیلها که آوردیم انجیلی بود که درپوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی ازجاهای آن انجیل سقط شده ودرثانی بازدرپوست نوشته شده وتمام کرده بودند که تاریخ آخرانجیل مزبور که از اوراق تازهٔ او بود نهصد سال تقریبا پیش ازآن تاریخ بود وعبارت یوحنارا که پیدا کردیم معلوم شد که نویسندهٔ آن بنکتهٔ سخن برخورده ادات عهدرا ﴿ که درلفظ آن پیغمبر هستی بود ﴾ حذف کرده ونوشته است ﴿ انو به وت ﴾ یعنی پیغمبر هستی *

درآن بزم یوسف نام راکه ازمعلمان پروتستانی بود وحسن ظنی برادراك اوداشتم حکم ومنصف قرار دادیم بالاخره اذعان آورد که بلی رابحه از آنچه شما میکویید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل برپیغمبر معهودی مفهوم میشود لکن من باید دراین مطلب بدوقتور پرکنس امریکایی که درآنصفحات رئیس پروتستانها بود مراجعت کرده وبشما جواب بدهم . کفتم سالها بتومهلت دادم که جواب این سخن را تووهمه حاضران ازروی انصاف برای من بیاورید و پس ازآن تاریخ بارها بااهل آن مجلس ملاقات کردم وجوابی دراین باب از ایشان نتوانستم پیدا کنم *

﴿ معیار دهم ﴾

میزان الحق پروتستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت ختمی مآب کفت ودرمعیار کذشته ازانجیل آوردیم . که آنجناب کفت بعد ازمن کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش او نیستم واو پیش ازمن است . ودر دیکر انجیلها نیز باین مضمونها از یحیی دارد کرده اند درصفحهٔ ﴿ ١٩٣ ﴾ خواسته است آنهارا تأویل بعیسی نماید وکفته است نهایت محمدی درانجا نیز غلط کرده وخلاف بیان نموده اند . وپس ازآنکه جواب این سخن را در معیار سابق فهمیدی وتأویلات آنها را از قبیل اجتهاد در مقابل نصوص مشاهده کردی وحکم کلام شمعون پطرس را که در باب سیم نامهٔ دویم خود در خصوص آنکونه تأویل کنند کان دانستی غلط کویی وغلط کاری را بهر کدام طرف که ادراك وانصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی کهازانجیل یوحنا بآن تمسك جسته وکفت که بآن دلیل مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه کفتیم عبارت مزبوره از الحاقیات دراصل وترجمه ها است . بعلت اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد ودرمیان شما خواهد بود که مطابق بشارت عیسی درحق پارقلیط است . وبقرینهٔ تعمیدیافتن عیسی از یحیی وموجود بودن مسیح درهنکام کفتن یحیی این کلمات را وصاحب وحی جدا کانه بودن یحیی وسایر رفتارهای یحیی در حق عیسی وبقواعد الهیه که مارا در دست است . هیچ اشتباهی درالحاقی بودن فقرات ﴿ ٢٩ ﴾ و ﴿ ٣٠ ﴾ فصل اول یوحنا نخواهد بود *

امااینکه خود اعتراض آورده وخود بجواب خود خویش را ساکت کرده وکفت . اکرکسی کوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیی بچه طریق میتوانست کفت که بعد از من خواهد آمد . جواب این است که یحیی این مضمون را دربارهٔ تعلیم دادن مسیح کفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خودرا تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم ومعجزه نمودن
شروع ساخت . معلوم است این بیچاره از معنی نبوت ورسالت
واز اطوار دعوت وتعلیم آگاهی نداشته است سهل است که از انجیل
خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است . نی خطا گفتم از انجیل
حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایهٔ کارشان آن است لکن
هدایت وارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست
در اصل کتب تصرف کنند وکم گذارند و بیفزایند پس از آن ترجمه
ها را بعبارتهایی که موافق دلخواه است بیاورند وآنگاه اگر مقصود
تمام نشود بتأویلات پردازند وباهمه اینها در هنگامیکه آنگونه هدایت
اقتضا کند کتب مصدقهٔ خود را نیز فراموش سازند زیرا
که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب اورا که برسؤال خود آورد بفهمیم ﴿اولا﴾ راست
است یحیی صاحب وحی جداگانه بود ومسیح او را بسیار تمجید کرد
وخود صاحب دعوت بود وعیسی واسطهٔ دعوت او نبود یعنی مردم را
پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی
باو میرسید . ومع ذلک صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن
شریعت بود که عیسی بآن میکرد و در اینحال بودن چند پیغمبر در یکزمان
معمول وسند اول بوده است وبالعکس هرگاه دو پیغمبر صاحب
وحی بایستی در یکزمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود .
زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی گفت اگر من
از میان شما نروم فارقلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ثانیا﴾
از جواب او بر اعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه
یحیی حی بود تعلیم نکرد ودعوت ننمود ومعجزات نیاورد . وحال
آنکه این سخن بقاعدهٔ مذکوره غلط است ومؤلف باوصف آگاهی
از دعوت ومعجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب
داشت ! *

﴿در انجیل لوقا﴾ که از ابتدای ظهور امر مسیح گرفته

وتعلیمات ودعوتها ومواعظ اورا تا فصل هفتم بیان کرده است
﴿در آیت شانزدهم فصل مزبور گوید﴾ وبرهمه آنها رعب غالب شد
وشکر خدای را بجای آوردند وگفتند که درمیان ما پیغمبر بزرگی
ظاهر شده است وخدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت
(۱۷) گفتگوهایی که در این خصوص شد بولایتی که در تمامی
یهودا واطراف آن بود منتشر گردید (۱۸) وتلامیذ یحیی
از جملهٔ این وقایع بآن جناب آگاهی دادند (۱۹) یحیی نیز
دو کس از شاگردان خود را نزد خود خواسته آنها را نزد عیسی
فرستاد وگفت بپرسید آن کسی که خواهد آمد تو هستی یا آنکه
منتظر یکی دیگر باشیم (۲۰) آن دو کس نزد عیسی آمده
وگفتند که مارا یحیی تعمید کننده بسوی تو فرستاد وگفت آن کسی
که خواهد آمد تو هستی یا آنکه انتظار او را داشته باشیم (۲۱) وهمان
در آن ساعت چند کس را از مرض وعلت وارواح شریره شفا داده
وچند کس نابینا را بینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان گفت
بروید واز آنچه دیده وشنیدید یحیی را آگاهی دهید که نابینایان
بینا میشوند . وزمین گیران راه میروند . ومجذومان از علت پاک
میگردند . وکران شنوایی میگیرند ومردگان زندگی مییابند .
وبیچارگان را انجیل آموخته میشود . یعنی یحیی از این کارها
میداند که من دعوی آنچنانی ندارم وبکار بشارت وتعلیم پرداخته
مقدمات کار را ترتیب میدهم . واینها همه از ترجمه هایی است
که پروتستانها کرده ودر اطراف جهان منتشر داشته اند ومع ذلک
میگوید عیسی باوجود یحیی تعلیم نکرد وسخن نگفت ومعجزات ننمود *
پس برای شخص هوشمند در الحاق بودن فقرات (۲۹)
و (۳۰) فصل اول انجیل یوحنا که مؤلف بدآنگونه جواب
ناصواب که منافی با آیات مذکورهٔ انجیل لوقا است میخواهد تأویل
کند شک واشتباهی باقی نماند *

اگر بخواهیم در جملهٔ سخنان میزان الحق بیانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستیم وسراپای کتاب مذکور از این قماش است که ذکر شد ونمونهٔ آنرا در همین نامهٔ پاك مشاهده کردی *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ پس از مخابرهٔ یحیی با عیسی که رسولان او بسوی او برگشتند میگوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی و بیان اوصاف ومقامات او ۰ و بقدر هفت وهشت آیت مفصله در آنباب آورد وگفت جملهٔ مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعدالت الهیه کرده بمعمودیت یحیی تعمید گرفتند ۰ و پس از این سخنان باز شروع بتفصیل دعوتها وتعلیمات ومعجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال وحدود سخن وقراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی بپغمبری بود که بی توسط عیسی بأمر دعوت وتعلیم ومقتضیات نبوت قائم بود ۰ وآنکه بعد از من گفت خواهد آمد غیر از عیسی بود ۰ یا آنکه باز تعصب اعصاب وعروق ترا فرا گرفته تمجمج در قبول این سخن داری ۰ ولی ما را بجز از بیان حقیقت کار تکلیفی نیست ۰ ما راستی نوشتیم وراستی خواندیم واگر چشم تو نابینا واحول باشد بر من حرجی نیست ۰ عیسی بدان جلالت شان که نابینایان را بینا کردی وکران را شنوا نمودی انکار وعناد منکران را چاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام در زمان حضرت مسیحی حی وحاضر بود وبامر نبوت ودعوت قائم ودر زبان عیسی ممجد ومعظم گردید ۰ ودر میان آن دو پغمبر جلیل الشان مخابرات واقع شد وعیسی نیز در آن حال دعوت وتعلیم میکرد ۰ ویحیی در آن وقت بشارت از آمدن بزرگواری میداد چنانکه در معیار گذشته شنیدی وذیلا عبارت انجیل را نیز تبرکا میشنوی ۰ پس بدرایت وادراك منصفانهٔ خویش مراجعت کن وبه بین که اگر مقصود از شخص مبشر وموعود که در حق او میگفت من شایسته بربندگی او نیستم بعد از من خواهد آمد و پیش از من هست ۰ چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعد از من خواهد آمد را میگفتی با آنکه خود بمسیح غسل تعمید داد ونزد او ایلچی فرستاد ۰ وگذشته از این اگر میدیدی که او همان پغمبر موعود ومنتظر است التزام خدمت اورا نمیکردی ۰ ودر جرگ تلامیذ واصحاب او نمی آمدی ۰ ومردم را بسوی او نمی خواندی ۰ وحضور در خدمت اورا مغتنم نمی شمردی ۰ وخاکپای اورا نمی بوسیدی ۰ چه میگوئی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن وسخن را دانسته بیار *

﴿ مزن بی تأمل بگفتار دم * نکو گوی اگر دیر گوئی چه غم ﴾

﴿ در آیت هفتم ﴾ از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر وصاحب ملکوت را از قول یحیی گوید ۰ در هنگام وعظ می گفت که بعد از من بسیار توانا تر از من کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین اورا باز کنم *

﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت گرفت ﴾

﴿ پایان سخن ﴾

در خصوص بشارات از کتب آسمانی در حق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیار نوشته اند ۰ واکثر آنهارا بعلت نیازمند نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیت دین خویش بر آنها مطبوع ومنتشر نکرده اند ۰ وآنچه طبع ونشر داشته اند معدودی از آنها است ۰ واگر موازنه بشود با اخباری که انجیلیان از توریت در حق تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارات که در حق مسیح از توریة است بشارات توریة وانجیل در خصوص حضرت ختمی مآب خواهد بود ۰ اکنون موازنهٔ حال منکران عیسی با منکران آنحضرت بر عقل دراك هوشمندان باید کرد واز ایشان تصدیق باید خواست *

آنچه این عبد عاجز از بشارات وسایر مطالب در این نامه آوردم

کی بود از بسیاران ونمونهٔ بود برای یاد آوری دلهای پاك . بعلت اینکه این نامه را باسلوب دیگر تألیفات ننوشتم . واگر باور کنی بی مسوده نوشتم . وباهمه گرفتاریها وپریشانی که مرا بود قادر بر تفصیل نگاری نبودم واز خود ستایی ننگ داشتم . ومع ذلك امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد . ونواقص آنرا بهمه جهت بیمن توجه خویش تکمیل نمایند . ومرا بصدق نیت وخلوص عقیدت خود که دارم برحمت یاد کنند *

مناجات

الهی آنان که ترا یافتند چه گم کردند وآنانکه ترا گم کردند چه یافتند *
الهی دین تو استوار است مارا بر آن استواری ده وراه تو مستقیم است مارا در آن راستکار کن . الهی دوستان تو از تو گویند واز تو شنوند مارا نیز چنان کن که از ایشان شنویم واز ایشان گوییم . الهی دلهای دوستانت بمشاهدات تو خرم است . دلهای مارا بدیدار ایشان خرسند فرمای . الهی ما خاکیانیم مارا بکرم خویش ببخشای واز این تاریکی مارا بروشنایی ابدی برسان . الهی تو بخشاینده ومهربانی بر ما آنچنان کن که در ما گفتی *

چه کنم بامشت خاکی جز آنکه بیامرزم

بسمه العلی الأعلی

میزان پنجمین ازمیزان الموازین

مطالعهٔ این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا باینجا رسانیدی ۰ امیدوارم که از روی آکاهی وترك آیین عناد ولجاج وفراموشی ازقواعد انس وعادات تأمل دراین سخنان پاك ازآلایش ناراستی کردی وحقیقت کار را دریافتی واززندان تاریکی رهایاب کشتی وراه خدا شناسیرا سراغ کرفتی * ﴿ وعلی الله قصد السبیل ﴾

برای اتمام بیانات مقصوده دراین نامه را بیاری خدا ویاران خدا درخصوص معجزات ووحی والهام آسمانی وستایش ازقرآن الهی وازسایر اطوار دین مبین اسلام برحسب کنجایش حال وسعت مقدرت ده معیار استوار بیاوریم ۰ واین جملهٔ پنجاه معیار راستین را که درطی پنج میزان مرتب شد بجای اساس پنجاههٔ ایمانیان دانسته درعید الخمسین خدا شناسی ویکانه پرستی عیشها کنیم وجشنها نماییم وبایرادران ایمانی بایفای رسم معایده پردازیم *

﴿ اخوانا علی سرر متقابلین ﴾

معیار نخستین

میزان الحق پروتستانی از روی آیین خویش در صفحهٔ (٢٢٧) سخن ازاوصاف پیغمبری آورده وچند آیت ازقرآن که هرکز برمدعای اودلالت نتواند داشت ذکر کرده ودر صفحهٔ (٢٢٩) میکوید ازاین آیات مفهوم میکردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده وبظاهر

ساختن هم قادر نبوده است ۰ وما نخست ازکار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تا بتحقیق معجزات پیغمبری که جهان پرازمعجزه های آن مالك ملك وملکوتست بپردازیم ۰ وحقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب دراول کتاب خود کفت که وحی والهام را علامت چنان است که درمدلولات ومضامین آنکتاب آسمانی اختلاف وتناقض پیدا نشود ۰ واختلافات ظاهره ازانجیل وتوریة ایشان را قدری درمیزانهای کذشته بجهة نمونه دانستی ۰ اکنون درخصوص معجزات مسیحی که درتمامی انجیل خودشان نقل کرده اند به بینیم درانجیل چه کفت *

﴿ درفصل شانزدهم انجیل متی ﴾ درآیت چهارم است که بعدازخواستن فریسیان وصادوقیان معجزات وعلامات را از مسیح چنان کفت * نسل شیطان وزنازاده علامت میخواهد امابرای او ﴿ یعنی عیسی ﴾ علامت دیکر بجزازعلامت یونان پیغمبر ﴿ یعنی یونس بن متی ﴾ علامت دیکر داده نخواهد شد *

ازاین عبارات مسیح آشکاراست که کفت من قادر برآوردن علامات ومعجزات نیستم مکریك معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود وباعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند وبقبرم کذارند ۰ وهمچنانکه یونان پیغمبر که ذوالنون یونس باشدسه روزدرشکم ماهی مبتلا ماند من نیزسه روز دربطن ماهی خاك مانده وآنکاه بیرون آمده سر بافلاك میکشیم ۰ وچون نکره درسیاق نفی افادهٔ عمومیترا کند وبمدلول ظاهر وجدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی درتحت انحصار ظهور معجزات را ازخود نفی کرد مکریك معجزه را که آن هم بعد ازممات بود وآنهم معجزهٔ خود نبوده قدرت نمایی خدا بود وآن هم درصورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع کردید *

﴿ درنهایت فصل سیزدهم متی است ﴾ برای اومعجزت میکشیدند

ولی عیسی بایشان کفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست مکردر وطن خود ودرخانه خود ٠ و بجهة بی ایمان بودن ایشان عیسی چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ﴿ درفصل هشتم انجیل مرقس ﴾ نوشت که فریسیان معجز آسمانی ازعیسی خواستند واورا امتحان کردند واوآهی ازدل برآورد وکفت چرا این نسل معجزه میخواهند حقا بشما میکویم که براین نسل معجزه وعلامت ظاهر نخواهد شد * ﴿ درچهارمین فصل انجیل مزبور است ﴾

آنکاه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بصحرا رفت که ازشیطان امتحان کیرد چهل شبانه روزی روزه کرفت وانکاه بنهایت کرسنه شد ٠ کمراه کننده نزدوی آمد وکفت اکر پسر خدا هستی امر کن این سنکها همه نان شوند ٠ لکن اوجواب داد وکفت نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط باهر کلامی که ازلسان خدا جاری کردد نیز سیرشود ٠ واین فقرات مفصلی است تاآنکه بجایی میرساند که شیطان بعیسی کفت خورت را ازبالای بام بزیر بینداز که نوشته شده است او برملکها امر کند ودربالای دستهای خود شان ترا بردارند وپای تو بسنك نخورد ٠ عیسی باو کفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردکار را امتحان نکنی ٠ تاآنکه شیطان اورا بربالای کوه بلندی برده جمله ممالکتها وملکوت زمین رابا وظاهر کرد واورا امر بسجده خودنمود ٠ وعیسی اوراطرد کرده وکفت بخدای پرودکار باید سجده کرد وباوتنها باید عبادت نمود که چنین نوشته شده است ٠ آنکاه شیطان ازوی دست کشید وملکها آمده خدمت او را میکردند ٠ که این عبارات آخری راملخصا آوردم *

از عبارات مذکوره بشدکی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است که محل امتحان یافتن ازشیطان بودی وروزه کرفتی وبشدت کرسنه میشدی وسجده وعبادت خود را برخدای واحد تعالی مخصوص میداشتی وجائز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *

چون فقرات مزبوره رادانستی در اطوار انبیا واولیا درست تدبر نمائی وبقواعد توحیدیه ومقتضیات حدود بندکی وبندکان را ملاحظه کن ٠ وبدان که خدای هیچ کاهی وبهیچ طوری ودرهیچ امری تابع هواها وخواهشهای مخلوقات خود نشود واکر بشود خدا نیست ونیز کارجهان راسراسر تباهی رسد *

﴿ ولواتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ﴾

انبیا واولیا که مظاهر ارادات واوامر الهیه هستند واتصاف باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسده وهواهای نفسانیه ازرعیت نشوند که اساس کار خدایی براینکونه کذاشته شده است *

﴿ ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم ﴾

صاحب کتاب رانمی دانم چه چیز واداشت براینکه کلمات صریحه عیسی را که درخصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات کفت تأویل وتوجیه کند ٠ وطوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن آنکونه تأویل را از برای آنچنان کلامی بقاعده علم تصدیق نمایند ٠ واز آنطرف درهمچنان مقامی همان تأویل کننده ازروی هواپرستی وباتباع ابالسه آیاتی از قرآنی بیاورد که نه لفظ آنرا فهمیده است ونه معنی آنرا دانسته ونه ازمورد آن آکاهی جسته ونه از نکات واشارات آن بویی برده است ٠ راستی ازجنس اینکونه جسارتها که درراه کمراهی کنند سخت عجبا کی آید ٠ اینك دوآیتی که صاحب کتاب برمدعای خویش کواه آورد

﴿ واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها ﴾
﴿ قل انما الآیات عندالله ومایشعرکم انها اذاجاءت لایؤمنون* ﴾
﴿ ماعندی ماتستعجلون به ان الحکم الالله یقص الحق وهوخیر ﴾
﴿ الفاصلین قل لوان عندی ماتستعجلون به لقضی الامربینی وبینکم * ﴾

آیتهای مذکوره برمدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مردهوشمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد آن آیة الله اعظم صلی الله علیه وسلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *

مؤلف سخن عیسی را که گفت مرا معجزی داده نشده است الخ تأویل میکند براینکه معجز خاصی از او خواستند ومی خواستند او را امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرد. وبا اینکه این تأویل را که از مدلول لفظ خارج است در اینجا روا دید . در آیت کریمه لااقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد از مدلول ظاهر برگردانیده بمقصود خویش تأویل کند *

الحاصل بمدلول قواعد الهیه وکلمات بزرگان واعتراف خود مؤلف انبیا واولیا در مقام امتحان جوئی اغلب معجزات نیاورند . وسر وحکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی گفت من معجز ندارم نه اینکه تنها نیاورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق معجزه کرد *

اما ﴿ آیت نخستین ﴾ که در سورهٔ انعام است از اول آیات معلوم میشود که در حق مشرکان نازل گردید . ومورد آن چنان است که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان آوریم . وگفتند که اگر کوه صفا را پر از طلای احمر کنی ومرده های ما را زنده نمائی وملائکهٔ آسمان را بر ما بنمائی بر تو ایمان بیاوریم . وبخدای بسوگند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد . لهذا فرمود بگوی ای مظهر آیات من که بتحقیق جملهٔ آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا حقیقت من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست . پس از آن فرمود آیا شما را آگاه نساخت از اینکه در هنگام ظهور معجزه ایمان نخواهند آورد *

بعد از آن در آیت بعد میفرماید دلها ودیده های آنها را برمیگردانیم همچنانکه در مرهٔ اول ﴿ که معجزه ها آوردی وشق القمر کردی

وآنها ﴾ ایمان نیاوردند وآنهـا را در طغیانهای خود شان ترك مینمائیم ودر سر گردانی طغیان بسر برند *

ودلیل براینکه کفار قریش معجزات مخصوصهٔ مذکوره را خواستند همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *

﴿ ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیٔ ﴾
﴿ قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون ﴾

واما آیت دویم که صدر آن را ترك نموده وآورده است آن نیز در جواب کفار وبت پرستان قریش است . که گفتند اگر او پیغمبری از جانب خدا است عذابی برما نازل کند ودر این باب استعجال میکردند این است که وحی الهی رسید که *

﴿ قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ما عندی ﴾ تا آخر آیه .

وآیات دیگر نیز درهمان صفحه وبعد از آن نقل کرده است که معجزات مخصوصه خواستن کفار از متن آیات واضح است وهمان لفظ آیات را در اینجا برای ذکری بیاوریم *

از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشنوی فرمود *

﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا . او تکون لك جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهـار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تأتی بالله والملائکة قبیلا . او یکون لك بیت من زخرف او ترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه . قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا * ﴾

چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطان ومانند آن بودند با نگونه تعبیرات معجزه ها خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی فرمود ﴿ سبحان ربی ﴾ منزه است خدای من از اینکه من او را با ملائکه برزمین بیاورم . یا آنکه خدا را تابع خیالات وخواهشهای شما کنم . یا خود حبیب او پیرو اوهام وهواهای شما گردد . مگر من بجز از رسالت وبشریت اظهار مدعایی در حق خود

بشما کردم *
ازآیات مذکوره اهل ادراك حقیقت حال رامعاینه کنند وهمان عبارت ﴿ کمازعمت ﴾ دلیل واضح است براینکه اظهار آنکونه آیات ومعجزات را از کارهای دیکر ومعجزاتی که دیده بودند استدلال کرده بودند که دعوی قدرت براظهار آنهارادارد . وبدین سبب ازروی امتحان ومکابره آن معجزات رادرمقابل تحدی درامر قرآن خواستند . یعنی پس ازآنکه فرمودند اکر تمامی جن وانس یعنی مخلوقات نهانی وآشکاری ووحشی ومدنی وهمین جن وانس معروف از اکنون تاقیام قیامت جمع بشوند . مانند قرآن را نتوانند آورد وآنکاه که عجز خودرا دراین کارمشاهده کردند وخواستند که بمغالطه وخلط مبحث همچنانکه درهرزمانی کفار ومنکران راپیشه وآیین است قوت آن تحدی راکه درخصوص آنمعجزهٔ عظیمه وآیت قدیمه دارد کردید باآنکونه ممتحنان بشکنند آنکونه معجزات خواستن راآغاز کردند . وجواب ردشنیدند چنانکه ازمسیح شنیده بودند *

﴿ والله متم نوره ولو کره المشرکون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات وامتحانات نتواند بود . وخدا ومقربان خدا که درنزد خدا هستند وجملهٔ آیات وآثارالهیه درنزد ایشان است هرکز بهواها ومیولات نفسانیه که جاهلان ومنکرانراست رفتارنتوانند کرد . این است که بحضرت خاتم رسل ومتبوع جزؤوکل فرمود ﴿ ولاتتبع اهواءهم ﴾ وآنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الاما یوحی الی ﴾ ودرخاتمهٔ این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت الابشراً رسولا ﴾ منزه است پروردکار من آیامن بجزبشر رسول هستم . ودر آیت دیکر فرمود ﴿ ماکنت بدعا من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح درهنکامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما برسردار برآورده شد یهودان میکفتند ایلیارامی خواند ومیکوید ای ایلیاچرامراترك نمودی چرامرا نجات نمیدهی به بینیم آیاایلیابفریاد اومیرسد . وعیسی خدا رامیخواند واکر میخواست ازدست یهودان

استخلاص هم می یافت اوویاماتند اورا بدارنمی توانستند کشید . ودرآن حال نیزقدرت برهرکونه رهایی ازدست آنها وبرهلاك نمودن آنهاداشت وتوانابود ولیك ازجانب خدا مأذون نبود وارادةالله برآن متعلق نشده بود . پس مانند یهودان نباید کفت که چرا معجزی که مادرنظر داشتیم عیسی یاخاتم انبیا نیاورد . وچرا کفتند که بجزعلامت یونس بن متی معجزه بمن داده نشده است باآنکه آیات ومعجزات درنزد خدا است *

درخصوص معجزات واظهار وعدم اظهار آن وبیان معجزهٔ حقه کهازجانب خدا است وآنچه بسحر وشعبده وباستعمال علوم چهارکانه که لیمیا وسیمیا وریمیا وهیمیا است آورده میشود . ودرتحقیق اطوار واوضاع وحقایق وصور وظواهر وبواطن این امور که ازجانب خدای قادرحکیم درمظاهر نورانیه وظلمانیه کذاشته شده است . وهمچنین اخبار ازمغیبات وتصرف درمکونات که بریاضات حقانیه وباشیطانیه میشود . ودرخصوص سایرمتفرعات براین مطلب بزرك درنزد علماء امت پیغمبر که درحق ایشان فرمودند ﴿ علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ﴾ یا ﴿ افضل من انبیاء بنی اسرائیل ﴾ تحقیقات عجیبه وبیانات بسیار بلند توانی یافت ونمونهٔ آن بیانات درکتب ومؤلفات اسلامیه موجود است وطالبان را طریق رجوع برآنها مفتوح است *

حقایق امور وتحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا واولیا وآنچه مشابه معجزه وخرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود کسی تواند دانست که ازاهل وحی وشهود اخذ کرده وازسر خلقت موجودات آکاه ومبادی ونهایات مصنوعات رادانسته باشد . ومارا بااینکه دراین مقام دست رسایی نیست واین نامه را اساس براختصار است ونیزشرح وبسط آوردن دراین مطلب دوربیرون ازموضوع سخن خواهد بود همانااشارت برنوع سخن بنحواجمال برای ارباب الباب کفایت کند *

بر مستمعان خدا جوی وخداشناس که آینه های ادراك ایشان مطالب وبیانات الهیه را باستقامت بینند صاف هویدااست که اهل عناد ولجاج بعلت ناراستی واعوجاج که درمرایای دلهای ایشان است مطالب صحیحه وبیانات حقه ومعجزات باهرات الهیه را نار است ومعوج بینند *

عیسویان این معنی را در بقیهٔ کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام ومنکران ملل که با انبیاء عظام درقرون ماضیه داشتند توانند فهمید . واز طوایف یهود که در انکار عیسی وبشارتهای عیسی وکرامات ومعجزات عیسی بچه کونه جحود آوردند واصرار کردند وتأویل نمودند نیك توانند دید *

﴿ چشم بداندیش که برکنده باد * عیب نماید هنرش درنظر ﴾

ازهمین یك سخن صاحب کتاب که درحق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل وبی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب وامثال او همچنانکه ازهیچ جای در امر دین خدا بی آکاه نیستند . از معنی نبوت ورسالت واز اقتضاءات مقام عبودیت بندکان حقیق واز اسرار مخاطبات دوستان وبکانکان واز نکات عالم وصل واتصال نیز بو یی نبرده اند . پس چکونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین کذارند بکدام وحی والهام اتصال آوردند واز کدام روح القدس پرشدند ویا از پرشد کان بروح القدس فهمیدند *

مأخذ سخنان ناقص وابتر آنها بجز از خیالات وتوهمات خود شان نتواند بود . حال انجیل وتورات ایشان رامعلوم کردی وعدم اتصال سند آنهارا که بقیهٔ ازاحادیث حواریان ویامعلمان مجهول الاحوال است بجای محکم الاساسی دانستی . ومع ذلك بی وجود مبین وتفسیر کنندهٔ که ازجانب خدا مخصوص ومنصوص باشد کلمات الهامی

وکتب آسمانی را صاحبان هوا وشهوات تفسیر نتوانند کرد وتأویل کنند کان که بکفتهٔ شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل وتصرف کنند مسموع القول درامر تأویل وتفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره ازحضرت سرور کائنات در نزد خردمندان هوشیار بکمتر تدبری معلوم است . ودر اثبات این مطلب کواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان درخصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم . سند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته ومحکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغکوی دست تغییر درکتب وروایات آنها نهاده اند ومتن کتب آنها که بمنزلهٔ کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود . یعنی هرکاه بی تحریف وتغییر باتصال سند بدست ما میرسیدی شاهد بر پریشان کویی ایشان است . واکر انصاف بدهند حقیقت کار را چه درخصوص معجزات باهرات وچه در وقوع بشارات از مسیح واز جملهٔ انبیا درحق پیغمبر آخرالزمان وچه درظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی وکفر وشرك وجهالت جهان را فراکرفته بود وچه درمقهور داشتن آن صاحب الملك والملکوت بت پرستان وکفار را باظهار معجزات ومعجزهٔ باقیه وقاهرهٔ خود وشکستن شوکت کفر وظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران کذشته ازآن خبرداده بودند وچه درنهادن ناموس بزرك وشریعت استوار در روی زمین وچه در راستی ودرستی او واطوار وآداب آن صاحب خلق عظیم وهمچنین جملهٔ احکام خداشناسی وخداپرستی ویکانکی خدارا از آن مظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی . واکر نصاری یعنی عیسویان درانکار این کار لجاج وعناد کنند کار تازهٔ نکرده اند . ﴿ ولیست باول قارورة کسرت فی الاسلام ﴾

﴿ فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر ﴾

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند ودو ظلمت بزرك شدند همواره درتکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توربت نوشت *

معیار دویم

سید بزرکوار یکه مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل درعهد خویش ومظهر آیات بینات ومبین علوم ظاهر و باطن بودی دررسالهٔ حجة البالغه که درسنهٔ (١٢٥٨) هجری در ارض اقدس کربلا درخصوص تعیین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی نوشته اند ورسالهٔ بسیار مختصری است وعربی وفارسی اورا طبع کرده‌اند ٠ دراین مطلب حاضر باختصار اشعار فرمودند که تیمنا ترجمهٔ آن رامی نکاریم زیرا که عبارت بزرکان دین را اثری مخصوص دردل تواند بود *

وفیکم والا فالحدیث مخلق * وعنکم والا فالمحدث کاذب

میفرمایند واما سخن شما که از قول شیخ نصرانی کفتید که پس از آن با مولانا آغاز کرد یعنی آن شیخ که بخواست سید محمدرا هدایت براه تنصر کند بذکر معجزات عیسی علیه السلام تا آخر کلام شما ٠ پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی کفته است وبتحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی واورادر نزد خدای شایست عظیم وقدری است جلیل واو اشرف انبیا است ٠ پس ازچهار کس از اولوالعزم واومثل قائم است از آل محمد یعنی از دوازده سروری که از نسل اسماعیل مژدهٔ ایشان بابراهیم داده شد واوحی وموجوداست وباآسمان چهارم بالارفته دربیت المعمور جای کرفت ٠ واو ازحاملان عرش است واز بعض ظهورات او بینا کردن نابینایان وشفادادن مبروصین و برانکیزانیدن زمین کیران وزنده کردن مرده کان است ٠ ومقام آنجناب بالاتر

وبزرکتر ازاینها است وبالاتر ازآن است که نصاری کویند وما کوییم ٠ ولیك نصاری بشناسایی شایسته اورا نشناختند واورا توصیف بغیرصفت او کردند و بعلامت دیکرعلامت ازا وآوردند کاهی اورا بخدایی موصوف داشتند وکاهی ابن اللهش کفتند وکاهی او رایکی از تعینات خدا دانستند ٠ ومانند اینها از سخنان مزخرف درحق اوذکر کردند ٠ مکر کسانیکه تابعان شمعون الصفا شدند وآنجناب رابدینکونه توصیف کردند ٠ که او بندهٔ خدا و رسول خدا وروح خدا است که بمریم آنرا القا کرد ومثال اودرنزد خدای مانند آدم است که آنرا از خاك آفرید واورا کفت کن واو موجود ومتکون شد واوعلیه السلام درفخر ودرشرف بالاتر ازآن است که ما کوییم وجمله کویند کان از طبقهٔ رعیت کویند واین امر واضح است وشکی درآن نیست وشبههٔ برآن وارد نیاید ٠ ولکن عیسی استنکاف نمیکند از اینکه نبوت او بنبوت نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود واویکی از رعیتها وامت آنحضرت باشد *

لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله

سخن شیخ نصرانی که کفت واما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد ٠ ولکن معجزاتی از او نقل شده است اما چکونه معجزاتی که یا ازقبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیك حیلت که قوهٔ بشریه ازعهدهٔ آن برمی آید ویاآنکه ازچیزهایی بود که شهود حال نداشت ویاآنکه ازاموری بود که محال است آوردن انها وعقل آنهارا بعید میداند مانند انشقاق قمر که حکایت کرده اند وهمهٔ اینها بطوری است که اعتماد بان نمیتوان کرد * پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است باطل وسخنی است بحت وزائل ٠ اما اینکه کفت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد کدام معجزه است هویدا وآشکارتر از قرآنی که اکرجن وانس برآن اجتماع کنند مانند آن را نتوانند آورد ٠ واکرچه همه آنها معاونت همدیکر را نمایند وکدام معجزه بود عیسی را که تساوی باین معجزه کند بکجا مانده که اقوی تر

از آن باشد . پیدا است که ابراء اکمه وابرص را بسا هست که راه شبهه باز میکردد که اطباء ماهر آنرا توانند کرد . مانند احیاء اموات که اتفاق افتاده است از بعض اطباء که مرده تازه را زنده کرده اند . اکرچه آنچه بمعجزه عیسی اورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی برنمی دارد مکر بفراین دیکر بخلاف قرآن که همان حروف والفاظی است که هر کس از عرب انرا استعمال میکنند وکثیرة الدو را نست . وچیزی است که برلسان جاری است ماده ومایه آن هوا است وصورت آن تقطیع حروف است وضم بعضی از آنها بربعض دیکر واین سهلترین انچیزها است که برای هر کسی باشد . ومع ذلك كله آورد آن رسول خدای یك تألیف وترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن مانند آن وتحدی کرد برایشان وکفت ﴿ فأتوا بسورة من مثله ﴾ که اکر بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود وحجتش منقطع کردد باوصف این احدی نتوانست یکسوره از مانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام خودرا بر آن مسلك . بعلت اینکه قرآن هر کز شبیه ومانند بکلام مخلوقات نشود . نه بکلام منثور ایشان ونه منظوم ایشان ونه خطب ایشان ونه مانند آنهارا از اطوار کلامهایی که استعمال میکنند زیرا که قرآن مانند انسان است هر کاه کسی توانست خلقی مانند انسان بیاورد قادر بر آوردن یك سوره از مثل آن تواند شد . وچون نتوانستند والی الابد نیز قادر بر آن نتوانند شد وخدای ایشان را متمکن از این کار نداشت . بعلم یقینی واعتقاد قطعی حقیق دانستیم وقطع کردیم که قرآن معجزه ایست که جمله معجزه ها در نزد آن پست شد . واز آوردن مانند آن طبایع وغرائز کنك آمد . واین معجزی است باقی ومستمر است تا روز قیامت . وکدام معجزه از معجزات انبیا است که مستمر وباقی باشد بدوام نبوت او . واین کار بجز در پیغمبر ما در هیچکدام از پیغمبران بحصول نیامد . ودر این حال انکار معجز بودن آن یا از کمال نبودن انصاف ودخول در ظلم واعتساف است . ویا آنکه از کمی ادراك وفهم وضعف معرفت ونادانی بر مواقع اشیا

بعد از این بیانات در بیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند . که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه در میزان کذشته از من شنیدی ﴿ کان همه آوازها از شه بود ﴾ پس از آن میفرمایند پس هر کاه انکار کنی دیکر معجزات آن حضرت را وسعت نیست ترا در انکار قرآن . زیرا که آن معجزی است آشکارا تر . واکر مرادر این امر تصدیق نکنی پس مانند آن را ویك سوره از مانند آنرا بیار . ویاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس وجن وساحران وکاهنان واهل جفر جامعه واز هر چیزی که امید واری برای حصول این مطلب از آن توانی داشت . اکر چنانچه آوردی مانند آن را نبوت آن پیغمبر را باطل توانی کرد . واکر چنانچه مبنای کار بر پیروی کردن احتمالات بدینکونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد وهیچ رسولی را شریعتی برقرار نخواهد کردید . پس مطلق دین را باید سلام کفت ﴿ ودین ودینداری را بخدای باید سپرد ﴾ واین امری است واضح وانکار آن مکابره بر ضروریات ومصادمه بر بدیهیان است *

اکر بر پیغمبر ما بر خواستن بشمشیر را عیب جویند هر کاه از جهت این است که نبوت اینکونه اقتضارا ندارد . پس از روی تحقیق دانستی که پس از اظهار معجزه همین ﴿ یعنی حکم جهاد وجنك با کفار واهل انکار ﴾ از مقتضیات نبوت است . وکرنه تمامی حدود وتعزیرات وقصاص وآنچه بدان ماند باطل میشد وبطلان این ﴿ یعنی بطلان باطل شدن احکام مزبوره ﴾ معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت بدوام آسمان وزمین برقرار خواهد بود ﴾ واکر از جهة این باشد که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار را کرد . واکر مبنای کار بر این باشد که هر چه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت کردد نبوت جمله انبیا باید باطل شود . بعلت اینکه عیسی زن نیز نبرد وسایر انبیا از آدم تا بخاتم همه تزویج کردند . وعیسی را اولاد نبود وجمله انبیارا فرزندان واولاد بودی . وهمچنین است سایر احوال واوضاع .

که مر پیغمبر را مناط نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای بیاورد یا فعل خاصی را ترك نماید زیرا که اقتضاءات انبیا و مصالح رعیت و مانند آنها باختلاف خواهد بود . بلکه مناط در پیغمبری آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت و خرق عادتی که با تحدی مقرون باشد . ولی احکام قتل و نهب و اسیر کردن و قصاص و اقامهٔ حدود بجهة جنایات و معاصی معلومه و تعزیرات و تمامی این امور از اقتضاءات پیغمبری است و از فروع نبوت است که بی آنها بر پا نشود و قائم نگردد . و گاهی بعضی از انبیا بر حسب مصالح رعیت خودشان مأمور و مکلف شوند باوردن جملهٔ آن امور همچنانکه ابراهیم و موسی و پیغمبرما علیه و علیهم السلام کردند . و گاهی مصلحت در آوردن بعضی از آن امور و ترك بعض دیگر باشد همچنانکه یحیی و عیسی علیهما السلام نمودند *

اما سخن شیخ نصرانی که گفت معجزات پیغمبرما یا از قبیل آن امور بود که بیك حیلتی که قوهٔ بشریه از عهدهٔ آن توانستی برآید ممکن بودی آورده شود . نمیدانم کدام یك از معجزات را مقصود کرده هرگاه مقصودش قرآن است کدام حیلت درخور بشریت از عهدهٔ آوردن مانند آن برآید . پس چرا آن حیلت را بکار نبردند و نمیبرند و مانند آن را نیاوردند و خلاصی از ذلت و خواری نجستند و عار و شنار را از خود برنداشتند . و از دادن جزیه بدست خود بحالت ذلت ﴿ که بطرزی مخصوص که علامت ذلت بود میدادند ﴾ رهایی نیافتند . و اگر از آن معجزات سایه نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن در آفتاب سایهٔ از آن جسد انور نیفتادی . یا تسبیح کردن سنك ریزه در دست مبارك اورا . و یا ناله کردن درخت خشك شده از فراق آنحضرت را . و یا تأثیر کردن پای شریفش در سنك خاره و نمایاندن اثر آن در ریك نرم و خاك و گل را . و یا ارتفاع و بلندنمودن آنحضرت را از هر کسی که با او ایستادندی که بر حسب انظار واقفان با آنحضرت آنحضرت بلندتر از همه بودند . حتی مرغان هوا از بالای سر مبارك

ایشان نمیگذشتندی ﴿ زیرا که آن حاکم بر جمله کائنات بهترین آدمیان است که در توریة گفت انسان را بصورت خود بیافرینم که بر جملهٔ طیور و حیوانات و جنبندگان در روی زمین و دریا و هوا حکومت و سلطنت نماید . و رعیت را نمی رسد که برتری بر حاکم خویش گیرد ﴾ و ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ﴾ و یا جوشیدن آب از چاه خشك را که آب آن فرو رفته بود بسبب آب دهان مبارك آنحضرت که بآن چاه انداختند . و یا شکافته شدن ایوان کسری در شب ولادت اورا . و یا خاموش شدن آتشکدهٔ فارس . و فرو رفتن دریاچهٔ ساوه را در آن هنگام و یا مانند آنها را . معجزاتی که هرگز آنها را احصا نتوان کرد واحدی را استقصای آنها ممکن نیست . پس کدام حیلتی است درخور قوهٔ بشریه که در این امور مذکوره هست . و در معجزاتی که موسی و عیسی آوردند آن حیلتها نتواند بود *

﴿ مالکم کیف تحکمون ﴾

تا کی با حق و راستی عناد میکنید و از حق و راستی دوری میورزید

﴿ کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة ﴾

و اما سخن شیخ نصرانی . که در خصوص معجزات گفت که یا از قبیل محال است که عقل آن را بعید میشمارد مانند ﴿ شق القمر ﴾ کدام محال است در انشقاق قمر و بدو نیم شدن آن . هرگاه از جهت این است که خرق والتیام روا نیست پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خودمان مبرهن داشتیم که این هر دو در فلك جائز تواند بود . و بر فرض عدم امکان از انشقاق قمر خرقی والتیامی لازم نخواهد آمد . که ستاره قوه ایست متألف و عارض شده بر جسم فلك و تمیز و سوا شدن این قوه موجب خرق والتیام نخواهد شد *

و این مطلب را از روی تحقیق در بسیاری از کتب و رساله ها و مباحثات خویش مبین و مبرهن داشته ایم هرکس بخواهد رجوع بآنها نماید . که مرا با وجود کثرت اشغالی که دارم و بعلت تبلبل بال

وزحمات سفر بسبب حل وارتحال که مرا هست زیاده بر آنچه آوردم وسعت مقال نیست . ولی در آنچه کفته شد علیل را شفا است وتشنه را سیرابی است *

والله یقول الحق وهو یهدی السبیل

واکر از جهت این است که نصاری ویهود در کتب خود شان آنرا ننوشتند و در دفترهای خود درج نکردند . اکرچه این یکی دلیل بر محال بودن مطلب نیست . پس میکویم که سابقا برای تو بیان کردیم ایشان محو کردند وبر داشتند از کتب سماویه آنچیزی را که دلالت بر نبوت پیغمبرما وجانشینی جانشینان واولاد او « که دوازده سرور موعود در توریة است » داشت . ودر این حال چکونه مینوشتند وثابت میکردند معجزات وآیات وبینات اورا . که هرکز منکر معاند نمیکوید وذکر نمیکند چیزیرا که خصم او بسبب آن غالب شود . واما تصدیق کنند کان نبوت او پس حقا نوشتند وکفتند وواضح نمودند . واینک کتب تواریخ مطالعه نمای ونکاه کن تا آنکه عیانا مشاهده کنی . ونیز در قرآن مذکور است واکر وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیاوردند « لا والله » اکر میتوانستند انکار میکردند ولکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند منکر شوند * این است بعضی از کلمات مبارکهٔ آن بزرکوار که از ذریت طاهرهٔ سروران دین است وسمی « سرور هفتمین » از دوازده سرور مبشر در کتب سماویه که عالمترین علمای امت پاک در عهد خویش وصاحب دویست مجلد تألیف ومظهر آیات وکرامات بودند . وچه مناسب کفت عبد الباقی افندی موصلی رحمة الله علیه قطعهٔ را که در حق آنجناب در محفل عالی ایشان بداهةً انشاد کرد *

او ینزل الروح ابن مریم حاکما * فی امة المختار جد القائم
وبها ابن موسی والجواد حفیده * وبها ابن موسی الکاظم ابن القاسم

چون سخن بدینجا کشید کلام دیکر از آنجناب را که در کتاب مذکور

درخصوص پیغمبری راستین ودروغین دستور العمل ادراک وتصدیق وتکذیب تواند بود آورده اند درطی معیار دیکر ترجمه کنیم . زیرا که کلام ملوک ملوک کلام است *

معیار سیم

« تنبیه » بدانکه هرکاه کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست . یا این است که پروردکار خود را توصیف میکند بصفات کمالیه وتنزیه مینماید اورا از اوصاف نقیصهٔ امکانیه . وثابت میکند براو سبحانه محاسن افعال را وتنزیه میسازد اورا از قبایح اعمال . ونیز او خود از سلسلهٔ شریفهٔ معروفه است ومردی است کریم الاخلاق وطیب الاعراق . مؤتمر است « یعنی بجا آورنده اوامر است » بدآنچه امر میکند . ومنتهی « وترک کننده است » چیزهایی را که از آن نهی میکند . بشریعت خود عامل است . وعابد است پروردکار خود را وزاهد وتارک است غیر از خدا را . رضای اورا طالب است وبمولای خود راغب . ویا آنکه باین طورها نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد . واز عیوب ونقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند براو جهل وکم وکیف وحدود وقرانات واوضاع واتصال وانفصال وحرکت وسکون ودیکر صفات امکان را . ونیز خود مؤتمر نیست بدآنچیزی که امر میکند ومنتهی نیست از آنچه نهی مینماید . پس هرکاه قسم ثانی است واجب آید تکذیب او اکرچه از خوارق عادات چندان بیاورد که بجز خدای شمارهٔ آن را کسی نتواند « چنانکه مسیح درفصل سیزدهم انجیل مرقس کفت زیرا که مسیحان دروغکوی وخبردهندکان کاذب ظاهر خواهند شد وعلامات ومعجزات خواهند آورد بطوری که اکر ممکن میشد برکزیدکان را نیز کمراه

میکردند اما حذر کنند که پیش از وقت بشما گفتم ❊ ولازم است حکم کردن براینکه آنکونه خارق عادات سحر است وشعبذه است ومخاریق وحیله ها وتمویهات است ۰ که از استعمال علم سیمیا ولیمیا وریمیا وهیمیا آورده میشود ۰ زیرا که ادعای او دلیل بربطلان او است ۰ وآنکونه توصیف او پروردکار خود را دلیل بر کذب او است ۰ بعد از آن ترك نکردن او منهیات خود را وعامل نشدن او بر آنچه در شریعت خویش است دلیل است برعدم وثوق او بر آن ۰ پس شکی نیست در اینکه او کذاب وخبیث است ۰ وجایز نیست التفات کردن بر او واعتمد آوردن بر او و بر سخن او ۰ واعتنا نمودن بچیزی از مرام او ۰ ولازم نکرفته است که این مرد جامع باشد جملهٔ اوصافی را که در وجه ثانی کفتیم ۰ بل هر کاه یك خصلت از آنها در او باشد در لزوم اجتناب کردن از او واعراض جستن از او والتفات نکردن بر او کفایت کند ۰ زیرا که دعوی او را دلالت مستقله بر ابطال او هست ۰ وهر کاه از قسم نخستین باشد پس موجود بودن صفات حسنه در او وسمات وعلامات حقه برای او در تصدیق نبوت ورسالت او کافی نخواهد بود بل با وصف اینها ناچار از امتحان واختبار کردن او است باظهار معجزات وآوردن خارق عادات تا آنکه از جانب خدا بودن او معلوم کردد ودانسته شود که خدا او را فرستاده است ۰ بعلت اینکه در اخلاق وآداب او وتوصیف او خدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد ودر اینحال واجب است اختبار او باآیات بینات ودلالات ظاهرات ۰ وبمطالبهٔ خرق عادات اکرچه بزرك وعظیم باشد ۰ زیرا که آن را از پیش خود نمی آورد بلکه بقوهٔ الهیه که پروردکار او بوی عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ❊ چنانکه عیسی کفت که این کارها از من نیست بل عامل آنها ربی است که مرا فرستاد ❊ وخدای را هیچ چیز از امکان درمانده نتواند کرد اکرچه عظیم وجلیل ودشوار باشد ۰ پس هر کاه اقتراح

ومطالبه کند از او خرق عادتی را و آوردن یکمعجزه را واو بیاورد آن را بی آنکه حیلت وچارهٔ بکار برد یا آنکه تفکر وتدبر وطلب مهلت نماید وبمحض خواستن واقتراح آن را بیاورد ومقرون بتحدی نماید ❊ یعنی بکوید که این برهان پیغمبری من است واکر تصدیق ندارید مانند آن را بیاورید ❊ پس شك وریبی در این نیست که او از جانب خدا است ۰ وکسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است که خدای دروغکوی را تصدیق نکند واغرا بر باطل نماید ۰ زیرا که هر کاه او از جانب خدای نباشد ودر آنحال چیزی که دلالت بر بطلان او کند موجود نکردد لازم آید که خدای اغراء بباطل کرده مخلوق خود را مهمل وسر خود کذاشته باشد وآنها را بحیرت انداخته باشد ومر خدا را هرکز این کارها جایز نتواند بود ❊

واکر کوییم که احتمال سحر در همچنان مقامی برای ردع ومنع کافی تواند بود ۰ میکوییم پس در این حال باچه چیز تمیز داده شود که این احتمال در هر حال جاری کردد ۰ ولازم آید که خدای سبحانه بندکان خود را در حیرت وکراهی کذارد ۰ والحاصل هر کاه آن شخص ادعای نبوت را کرد وخارق عادات را آورد وبتحدی مقرونش داشت وکسی بمقام معارضت نتوانست برآید ۰ لازم است که قطع وحکم کرده شود براینکه صاحب آن خارق عادت همان پیغمبر خدا است یقینا وبلا شك ۰ وآنچه از خارق عادات آورد بی شبهه سحر وخیانت نیست ❊

در باب این قاعدهٔ کلیه را و بر خدای شاکر باش ۰ وبسوی راه حق سلوك نمای اکر طالب آن هستی ۰ که بتحقیق برای تو در این مختصر برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها و واضحترین واشکاراترین طرق را ۰ واکر انصاف بدهی وکوش بداری در حالتیکه شاهد وبینا باشی در این مطلب هرکز محتاج بچیز دیکر نخواهی بود ۰ پس نیك بفهم آنچه را که بسوی تو القا کردیم ❊

والله خلیفتی علیك

این است بعضی از بیانات آن بزرگوار که در رسالهٔ حجة البالغه درامر ادیان باختصار نوشته اند وما آنرا تبرکا خواستیم در این نامه بیاوریم . وهرکس جویای مزید بصیرت باشد برسالهٔ مذکوره رجوع نماید *

معیار چهارم

مرد هوشیار وخردمند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسهٔ عالم اسلام بترجمه آوردیم دستور العمل دین وعقاید خویش را براستی تواند گرفت . وحال انجیل وتوریة حاضر وپریشان گویی آنها ونسبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت وبندگان خاص وپیغمبران پاك داده اند معلوم کرده عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهی را بادیدهٔ روشن ودل پاك از آلایش مشاهده تواند کرد . وتواند دانست که بجز دین اسلام در نزد خدای دینی نتواند بود *

ان الدین عندالله الاسلام

چه فائده وچه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت ومخاطب من که یك روی جمعیت پروتستانی باحالت انکاراست گوش شنوا میداشت . ومن گذشته از موانع دیگر ممنوع از بیان بعضی از مطالب واسرار دین در این نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای ازاطوار ظاهر وباطن اسلام وآداب اسلام وشرف اسلام ونتیجهٔ اسلام مجملی در اینجا برای تو بیان میکردم *

مدح توحیف است بازندانیان * گویم اندر مجمع روحانیان

میخواهی از امر قرآن برای نمونه در اینجا اشارتی بیاوریم . ولیك نه از اطوار فصاحت الفاظ ومعانی وبیان وجزالت کلمات آن که علمای اسلام کتابهای بسیار در این خصوصها نوشته اند . ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است وگوش

روحانی که منظر توجه روح القدس تواند بود شایستهٔ استماع اسرار کلام الهی خواهد شد پس براستی بشنو تا مستقیم شوی *

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة

خیال نکنی که ملائکه یاروح القدس تنها بحواریان مسیح وایمان آورندگان با آنجناب نازل میشدند باآنکه تنها ایشان را تسدید وتأیید میکردند که اگر مراتب خلقت وطبقات سلسه های وجود وتفاوت نبودن در آفرینش خدای وسایر اطوار این مطلب را بنحویکه علمای دین مبین نوشته اند ملاحظه نمایی وبفهمی . خواهی دانست که وجود تو چگونه گوهر گرانبها است که بخاك وگل آلوده اش کردی . ودل تو چگونه آینهٔ جهان نما است که بزنگ آلایش جهان مکدرش داشتی . روح القدس وملائکه آسمانها وعلویات ترا احاطه کرده اند وتو از ایشان غافلی . یك گوشه از آینه را پاك از کدورات کن تا نمونهٔ جمال پاکان را مشاهده نمایی *

ان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا

حکمت عرشیه

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین وتعین اول واسطهٔ کبری ونبی مطلق ومبعوث شده برکافهٔ مخلوقات است . ورحمت کلیهٔ کبری خدا است که خدا باو فرمود ﴿ وما ارسلناك الا رحمة للعالمین ﴾ وچون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنگام هست شدن آن تعین اول که وجودش مقدم بر زمان وزمانیات است نازل بر آن وجود مقدس شد . پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانیه را نازل کرد بعالمهای پایین که قدرت خویش را بر آنها واز آنها نماید . واسما وصفات خود وادلهٔ حکمتهای خود را بر آنها آشکار کنم . وچون آنها را هادی وراهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق وصاحب ولایت مطلقه برای بشارت وانذار با ایشان بود آن صاحب الریاستین

که نور الله فی المغربین والمشرقین است والواقف علی الطتنجین . در منزل نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل کردید برای ایشان بیان وتعلیم فرمود . وقرآن در آن عالم انوار نوری بود لامع وضیائی بود ساطع . درهیئت انسانی کامل الشخص ودردست خویش عصایی از نور داشت . واهل آنعالم جمله بدینحال وصفت بودند . وقرآن ایشان از نسخ خودشان بود . پس بتعلیم لسان الهی قرآن را وبیان قرآن راشناختند . وفهمیدند بقدریکه استعداد داشتند وبهر کونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد . پس از آن عالم بعالم ارواح نازل شدند ونبی مطلق وکتاب مهیمن نیز بعالم ارواح آمدند . وتااین عالم معنی آیت کریمهٔ ﴿ وکذلك اوحینا الیك روحا من امرنا ﴾ برامت مخفی بود . تا آنکه آن روح جملهٔ ارواح کتاب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود وبیان کرد وتعلیم نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان ﴾

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقتی دیکر باآفریدن خدای واحد که بجز او در وجود مؤثری نیست وبرآن معلم الهی ماخلقت ازخلقت تواند کفت درانسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی وبیان را براو تعلیم وبادمیدادی که انسان را مالك ومملك کرداند ومقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که معجزهٔ آن واسطه نخستین الهی است اکریك نادانی تصور در الفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بکوید . ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشد زیرا که تعلیم قرآن فرع برخلقت انسان است . والحاصل تدبر در معنی مذکور نموده بعالم ارواح مناسبت جوی ودرست بفهم که مقصود من از این تفسیر در آیت کریمه چه بود ﴿ وماهو بالهزل ﴾

پس از آنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خودرا از علم کتاب برداشتند . درمنزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح وعالم ذر

دویم آمدند در آنجا نیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای انهابیان فرمود . وقرآن در این عالم نوری بود سبز برنك اهل آن عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی . وپس از اینعالم انسان بکون ناری درمرتبه چهارم نازل کردید وقرآن در آن عالم نور احمر بود . که از شدت صفای حمرت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون مائی آمدند وقرآن نیز برنك آنعالم نوری بود لامع تابعالم خاك وجهان صورت ومثال آمدند . وآن حقایق کامله در این خاك تیره که آخر منازل است مستور ومودوع شدند . وقرآن در این عالم برنك نور اخضر ومایل بسیاهی ظاهر کردید *

﴿ سیاهی کر بدانی نور ذاتست * بتاریکی درون آبحیات است ﴾

وچون هر مرتبه از مراتب راکه قرآن طی میکرد مراتب اولی در باطن میماند . وهمان ظهور آخری پیدا وظاهر بود . این است که قرآن راشش بطن وشش باطن در این مرتبهٔ اخری موجود کردید * چون در آن هنکام که انسان بعالم ترابی رسید ومعنی آیت کریمهٔ ﴿ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین ﴾ تمام شد آن عالم ترابی نیز در کمال استقامت بود وکواکب در شرف خود شان بودند . وطالع دنیا سرطان بود . ودر آنوقت آفتاب در وسط السماء بود وهنکام ظهر بود ومقام ظهور الهی بود . وجملهٔ اهل آن عالم در آن محشر حاضر وقائم بودند . تا آنکه بتقدیر عزیز علیم از حرکت افلاك وکردش کواکب وپیشی کرفتن شب ظلمانی برروز روشن وتحقق اقالیم وحصول بعد کامل از خط استوا . تغییر در خلقت انسانی حاصل آمد . وآن فطرت پاك آلایش بذیرفت ومتبدل شد . ودر او ظاهر کردید اطوار اختلاف وایتلاف وخفا وظهور وقوت وضعف ومرض وصحت ولاغری وفربهی وکوچکی وبزرکی . وهمه اینها برآن خلقت بسبب مشتهیات وخواهشهای ظاهری آنها راه یافت اکرچه برخلاف خواهشهای حقیقیه آنها بودی . وبدینموجب عرضها را حکم غالبیت درایشان ظاهر آمد وآنکونه

امراض مختلفه در ایشان متمکن شد ۰ ودرآن حال قرآن عظیم الشان برای هدایت وارشاددر قالب الفاظ وعبارات وحروف وکلمات واوضاع ودلالات چنانکه توان دیدلباس ظهور را پوشید ۰ زیرا که جهانیان را درآن حال آلودکی یارای تحمل از نور قدس وفیض مقدس لطف‌الله علی العالمین وخیرة الله فی السموات والارضین علیه الصلوة والسلام نبودی ۰ بعلت اینکه اضمحلال وتباهی درآنصورت بروجود ایشان راه مییافت وممکن نبود که آن نبی مطلق بغیر صورة عالم ایشان ظاهر کردد ۰ زیرا که حکمت الهیه باطل می کردید مانند اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مکر ازپس پرده وازوراء حجاب ۰ وبدین جهات آن‌هادی کل هردو وحی الهی را ازپس پرده بجهانیان میبایستی برساند ۰ این است که قرآن نیز ازپس پرده برحسب اقتضای زمان ومکان منشعب ومتفرع کردید بر ﴿ صحف آدم وصحف نوح وصحف ابراهیم وتوریة موسی وانجیل عیسی ﴾ بطوریکه طبایع اهل هر زمانی دراقتضاءات حال ولسان مقتضی میشد *

تاآنکه نور الهی آشکار شد وظهور حق پدیدار آمد وبنیهٔ جهان نضج کرفت ۰ بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم ونبی اعظم صلی‌الله علیه وآله واصحابه وسلم را توانستی کرد ۰ وقرآن نیز نازل کردید باوچنانکه می بینی باالفاظ وعبارات واشارات وتلویحات که برحسب اقتضای عالم قشور وظواهر است ۰ ودراین مقام قرآن را هفت بطن وهفت باطن پیدا کردید *

واما آنچه مفسرین درمیان ظاهر الفاظ ومعانی واطوار فصاحت وموارد کلام وحدود وقرانات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند وازبسیاری آنچه درهمین تفسیر ظاهری است عددآنهابشماره نیاید ۰ پس تمامی آنها بقدرافهام ومدارك خود شان وبرحسب استعدادی که داشته اندبیان کرده اند ۰ وکرنه امر قرآن عظیم است پس قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد ودیکر وجه را

شامل نکردد ویاآنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد ۰ یاآنکه اختصاص بحالتی تنها داشته باشد ۰ ویاآنکه اختصاص بوقت وزمانی یااهل ومکانی داشته باشد ۰ زیرا که کلام خدای همیشه زنده است ومانند درخت میوه دار پاکیزه درهرآن ثمر میدهد باذن خدای تعالی وسخن خدای را مرك وتباهی روی ندهد *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

ای برادران من این سخنان باریك را که ازقلم من میخوانید ازمن نیست بل ازمکاشفات ایمانیان وازفیض روح قدسی است که روشنایی پرتوی ازلمعات انوار الهیه بواسطهٔ ایشانم بغیراستحقاق رسیده است ۰ ومحض اشارت برآن مقامات عالیه نمونهٔ کمی برای شمادراینجا آوردم اکراستعداد دارید وخواهان هستیداینك کتب ورسائل مقدسه که علمای دین مانوشتند وبیان میفرمایند ۰ خصوصا کتاب شرح القصیده که ازقلم سید سند بزکوار مولانا الحاج سید کاظم اجل‌الله شانه شرف ترقیم یافت ودر شرح بیتی که ذیلا مینویسی درامر قرآن قدیم بعضی ازاسرار رابیان فرمود *

﴿ هذا الزبور وذلك التوریة وال * انجیل بل هذا القرآن المنزل ﴾

قرآن یعنی همین الفاظ وآیات پاك نوری بود ازانوار قدس درتحت حجاب واحدیت وآن قدیم وسر قدیم است ۰ واین همان نقطهٔ نورانیهٔ الهیه است که درجملهٔ عوالم ومقامات ظاهروهویدا کردید *

﴿ قدطاشت النقطة فی الدائره * ولم تزل فی ذاتها حائره ﴾

﴿ محجوبة الادراك عنها بها * منها لها جارحة ناظره ﴾

﴿ سمت علی الاشیاء حتی لقد * فوضت الدنیامع الآخره ﴾

چون اهل این جهان تاریك بجزازعالم محسوسات ادراك معنیهای باریك ولطیف رانتوانند کرد ۰ برای ظهور آن نور قدیم الهی درقالب الفاظ مثالی بیاوریم که مطلب راباادراك مانزدیك نماید ۰ نمی بینی درخت میوه دار بزرکی را که شاخ وبرك ومیوه های آن ترابعجب آورداز یك حصهٔ تخم است که درحال نخستین آن شاخ وبرك وثمر رادرآن نتوانی دید ۰

نمی بینی ماست و پنیر وروغن وسرشیر واقسام آنچه از شیر حاصل گردد چگونه درغیب شیر بود . ملاحظه کن پنهان بودن صورت انسانی رادر باطن نباتات واوراق وبرگها ومیوه هاودرختها وحبوبات وطعامهـا ودر آنچه دردهان تو بجهة خوراك است ودر کیلوس و کیموس ودرعروق ورگهـا ودراعضا واجزای تو تا آنکه منی شود ونطفه در رحم مادر گردد ونطفه علقه وعلقه مضغه پس عظام شود پس ازآن بمقام اکتساء لحم رسد وآنگاه بعد ازظهور دراین صورتهـای گوناگون آنصورت الهیه پدید آید *

﴿ فتبـارك الله احسن الخالقین ﴾

الحـاصل اگر دراین نامه بخواهیم کمی از اوصـاف ومقامات کلمات الهیه بیان کنیم نه مارا یارای چنان بیان اسـت ونه زمان را اقتضای آن ونه اهل را استعدادی بدآنگونه مشهود است *

ای گروه پروتستان وای برادران هواهای نفسانی چرا زحمت کشیده بیهوده اتلاف زندگانی را درتألیف کردن آنگونه کتابهـا میکنیـد . پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایید ومجاناً بمردم میدهید . واکتفا براینهـا نکرده ضعفـا را تطمیع بمـال دنیوی مینمـایید . معلمان وواعظان دراطراف می گمارید بخیـال اینکه یکعوام بیچاره را غرور دهید وگول بزنید وبطریقهٔ خویش داخل کنید . چرا مینویسید وترجمه میکنید اینگونه کتابهـا را که مایهٔ رسوایی خودتان است . اعتقاد شما مگر این نیست که محمد بن عبدالله قرآن را خود ساخت وآوردن مانند آن بسی آسان است . ومیدانیـد که اعظم معجزات که اسلامیان بدان توسل جویند قرآن است . ومیدانید که اهل این زمان داناتر وعالمتر وبا قدرت تر از قرنهای گذشته است : ومیدانید که مردم بندگان درهم ودینـار هستنـد . ومی بینید که دشمن ملت اسلام غیر ازشما همـه جای دنیارا فراگرفته است .

﴿ از بهر شکست دل من بسته صفی * یار از طرفی ورو زگار ازطرفی ﴾

بدین همت که شما هستید واکنون درعرض مدت پانصد سال تقریبا

درهمه جای دنیا بروز کرده وبهر ملتی دستی یافته آید . پس چرا اتفـاق نمیکنید براینکه چاره کار را یکدفعه نمایید . ملتهای مختلفه را جمع آوری کنید واستعـانت ازآنها جویید یاری بخواهیـد ازعرب وازغیرعرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید یك سوره تنها ازمانند قرآن بیاورید . ودروغ آن پیغمبر راظاهر سازید وحجت اسلام را باطـل دارید ونفس اسلامیـان را قطع کنید . ودین محمدی را رسوانمایید . وهمینکـه این کار شما صورت گرفت یقین بدانیـد اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا وبلغـا خواهند بود وسایرین بالطبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا بکدفعـه بدین راه آسـان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را یك گله ویك گله بان نمی سازید . لکن این نکته را هم بشما بگوییم که گله بانها نمی گذارند شما گوسفندان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراك دلیل این کتاب نویس را درابطال امر قرآن به بینید که مینویسد مزدار نام گفتـه است که ممکن است کسی مانند قرآن کلامی بیاورد . حال آنکه مرتد بودن مزدار واعتقادات سخیفهٔ اورا که میگفته است خدای راد روغگویی وکذب ومانـند آن جایز است خود میداند . ومیـداند که این تجویز گذشتـه ازاینکه مفیـد بحال اونیست لازم نکرده است که بمزدار نسبت داده شود بل خود او وبرادران اومانند این سخن را نیز تواننـد گفت ولی گفتن تا کردن دوتااست . ومانـند این است که مثل من کسی بگوید من نیز مانـند مسیح مرده رازنده کنم یاآنکه مانـند کلیم چوبی را اژدرها سـازم وازسنگ خاره چشمه ها جاری سـازم لکن کووکی وچگونه ؟ *

میگوید فلان انگلیسی گفته استکـه مقامات حریری ومقـامات همدانی افصح ازقرآنست . وبمانند این سخنان که هیچ خردمندی درمقـام انصاف وحق شناسی تکلم بآنگونه سخنـان را جایز نتواند

دید خواست درفصاحت واعجاز قرآنی که حال آنرا باجمال دانستی
راه ابطال پیدا کند ٭

الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالاپوش نبوت خاتم
الانبیا علیه السلام است ازیکهزار ودو یست وهشتاد وهفت سال
پیش تاامروز بندای فصیح وآشکار بمسامع جهان وجهانیان میرساند
وتحدی میکند ٭ که من برهان محکم ومعجز باهر بر آن صاحب ملکوت جهانم
که عیسی و یحیی مژدهٔ نزدیکی آن را آوردند ۰ هرکاه انکار ازاین
معنی دارید جملهٔ جهانیان ازجنی وانسی واز پیدا وپنهانی اتفاق
کنید ومعاونت بهمدیکر نمایید ویك سورهٔ کوچکی ازمانندم بیاورید
وچون نتوانستید والی الابد بدوام ملك خدای نیز نخواهید آورد
ومقتدر نخواهید شد ۰ پس ازپیروی هواها وشهوات نفسانیهٔ
خویش اعراض کنید واز بیعت وتبعیت بشر بدوری جویید ۰
وبیایید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه
برسانم ۰ وبیایید بسوی شریعت حقه وآیین محکم اسلام وآن
اتفاق وزحمات را که درمذاهب مختلفهٔ خویش دارید باتفاق
بااسلامیان دردین پاك اسلام تبدیل نمایید ۰ که بسبب این اتفاق
شما با ایشان دین خدای قوت کیرد واستحکام پذیرد ۰ ادیان مختلفهٔ
بت پرستان ومذاهب متنوعهٔ مشرکان ازروی زمین برداشته شود.
بی دینان وملحدان را بازار کراهی واضلال کساد کردد ۰ جاهلان
ونادانان علم دین بیاموزند ۰ وبعلت این همراهی شما بااسلامیان
علی التدریج کار توحید وخدا شناسی وخدا پرستی بالا کیرد وعلی
التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید ۰ وظلمت وتاریکیها
مبدل بروشنایی ونورانیت شود ۰ ملکوت خدای چنانکه
درآسمانها است دراقطار ربع مسکون انتشار واشتهار یابد ۰ ومورد تحسین
خدای وآفرین مقربان اوشوید ۰ واکر باوصف دانستن شما حقیت
دین اسلام وراستی شرع محمدی را ازروی هوا وهوس وبمقتضیات
عادات وطبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید واعراض نمایید

وزر و وبال دیکر کمراهان جهان وجملهٔ بت پرستان و بی دینان
وجاهلان براوزار انکار وکفران شما افزوده شود ۰ ومع ذلك
ازاین مخالفت وانکار شما واز اصرار شما درعناد ولجاج خویش
ضرری برحال من و برحال اسلام واسلامیان و برخدای اسلامیان
نیز متصور نخواهد بود ٭

﴿ ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

اما اینکه میزان حق پروتستانی درتفسیر آیت کریمهٔ ﴿ اقتربت
الساعة وانشق القمر ﴾ وغیرآن وقوف واطلاعات خود را بیان
کرد وخواست بکوید که درقرآن ازمعجزات نبویه مذکور نکردیده است
واین آیات دلالت بر وقوع معجزات ندارد ۰ پس سخنی است منافی باانصاف
وموافق بابی اطلاعی ۰ درصفحهٔ (۲۳۲) شروع بتحقیق کرد
ودرتفسیر آیات مذکوره تحقیقات خودرا بجای آورد ۰ ومزهٔ کار
دراین است که عبارت کشاف را بتغییر وناتمام ذکر کرد و پنداشت
که آنچه درتفسیر انجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم بایدبکار
برد ۰ وماعبارت کشاف را تنها در اینجا نقل کنیم وباقی سخن را بادراك
هوشمندان محول داریم که تطویل کلام دراین مقام برای امثال مؤلف
زایداست ﴿ ترجمهٔ عبارت زمخشری در کشاف چنان است ﴾
که ازبعض مردمان روایت شده است که معنی آن چنان است
که ماه در روز قیامت بدونیم شود و قول خدای تعالی ﴿ وان
یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد
وکافی است دررد برآن قرائت حذیفه که وقدانشق القمر کفته است ۰
یعنی ساعت نزدیك شدواز علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق
ماه بدونیم شد چنانکه کویی ﴿ اقبل الامیر وقدجاء البشیر بقدومه ﴾
امیر می آید و بتحقیق مژده دهنده بقدوم اوآمد ۰ واز حذیفه روایت

شد که اودر مداین خطبه خواند وکفت آکاه باشید که قیامت نزدیك کردید وبدرستی که ماه درعهد پیغمبر شما بدونیم شد . تمام شد ترجمهٔ زمخشری . اکنون اکر کسی بخواهد رجوع بعبارات میزان الحق مذکور نماید وبه بیند چه میکوید وبفهمد چه القامیکند * ترجمهٔ ظاهری وتحت اللفظی آیت کریمه ومابعد آیات آشکار میکوید که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است وبهیچ وجه دلالت بر انشقاق قمر در روز قیامت نتواند داشت . زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ در روز قیامت اکر ازجانب خدای همچنان آیتی ظاهر کردد چنان میدانم که اعراض وانکار نتوانند کرد ولب بکفتار ناصواب نتوانند کشود وخدا را متهم بآوردن سحر مستمر نتوانند ساخت . نمی دانم باعتقاد من که جمله خردمندان رانیز در این عقیدت باخود شریك میدانم چنان است . واکر پروتستانها ورفیقان ایشان برخلاف ما کویند جواب آنها باخدای توانا است وما را بجز این نیست که این سخن زو رایشان را نیز بسائر سخنان ایشان عطف کنیم واین مصراع را که درغیراین موضعست بخوانیم *

﴿ کاین هم برسر نماز های لرستان ﴾

بامزه تر این است که میکوید اکر بالفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است درآن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بود زیرا که نه در خود آیت ونه من بعد کفته شده است که این امر بوسیله وجهت محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش کفته است *

کاش یکی ازاین مردمی برسید که ترا بآیین پروتستانی خودت سوکند میدهم هرکاه در قرآن میکفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد وواضح وآشکار این معجزو دیکر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد . آیا بوت اورا تصدیق مینمودی ومیکفتی که چون صریح کفتند که شق القمر ومعراج وسایه نداشتن وتأثیر نکردن اثر پای مبارك اودرخاك

ودریك وجا کردن آن درسنك خاره ومانند آنها معجزات آنحضرت است وباید قبول کرد . شخص ترا که مؤلف آنکونه میزان الحق هستی نمیدانم لکن ازروی یقین شهادت میدهم براینکه کفار بدیدن آن آیات واضحه وبدیدن معجزه بودن خود قرآن جحود وانکار کردند . کفار این زمان بشنیدن سخن از آن معجزات چکونه ایمان آورند مکر آنکه عنایت غیبیه آنهارا هدایت کند . وروح قدسی بدلهای ایشان بدمد وپرده را ازدلهای ایشان بردارد وچشم وکوش ایشان شنوا وبینا کرده پس ازآنکه کور وکر بودند *

﴿ صم بکم عمی فهم لا یرجعون ﴾

درخصوص آیت کریمهٔ ﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾ تفصیل دیکر در ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهراست که ازچنین الفاظ غیرمعینه نزد عاقلان وعارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد شد . نهایت بنابر مضمون احادیث مفسرین می نویسند که درغزوهٔ بدر یاحنین محمد یك مشت ریك کرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه چشمهای ایشان ازریك پرشده آنها هزیمت فاش یافته بودند . ومیکویند که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن با احادیث ماراچه کار مباحثهٔ ما باقرآن است وبیان معجزه باتفصیل وتعیین از قرآن خواسته ایم نه از احادیث . تا آخر سخنان او که براین بنیان سست خویش متفرع ساخته است *

ودرصفحهٔ (۲۳۳) نیز مانند این سخن را آورد که میبایست درقرآن یکی یکی معجزات نبویه را بشمارد چنانکه معجزات موسی وعیسی وحواریان وغیرهم در توریة وانجیل بتفصیل بیان شده است *

اکرچه باوجود معین بودن حال انجیل وتوریة محتاج بتفصیل دادن در این مطلب نیستیم ولی اینقدررا برای برادران ایمانی یادآور میشویم که این بیچاره ازوضع انجیلهای خودشان غافل شده اند ونداسته اند که اکر انجیل حاضر رامعتبر وصحیح توانیم دانست بمنزلهٔ احادیث اسلام

تواند بود . وهمان متن عبارات واسم مؤلفین آنها که با آنها سابق با انجیلها ونامه ها ورساله ها وغیر ذلك است شاهد صدق براین مطلب است . وواضح است که ﴿ متی ولوقا ومرقس ویوحنا ﴾ ودیکران آنهارا در بیان سر کذشت عیسی وتاریخ احوال واطوار آنجناب نوشته اند . اقلا انجیل مریم وعیسی را که ازجمله هفتاد وهفت انجیل منسوبه با آنجناب وحواریان وتلامیذ و دعوت کنند کان راستین ودروغین بود ودرمیان این عیسویان بکلی متروك وغیر مصدق است می آوردند واستشهاد میکردند بازوجهی در این کونه اعتراض میتوانستند داشت *

﴿ درهمین انجیل لوقا درفصل نهم ﴾ نوشته اند که عیسی بدوازده حواری امر کرد که بدهکده ها رفته انجیل را بایشان یاد دهند وتبشیر نمایند . ونیز هنکامیکه یحیی شاکردان خودرا نزد مسیح فرستاد وازحال اوخبر کرفت آنجناب درجواب رسولان یحیی کفت . انجیل را به بینوایان وعظ میکنیم . ودرجاهای بسیار از انجیل حاضر ازاینمقوله سخنان وارداست . پس واضح است که انجیل آسمانی وانجیلی که مسیح آنرا تعلیم میکرد یاشاکردان را برای تعلیم آن مأمور میداشت غیراین انجیلها ونامه ها ورساله ها وغیر ذلك است . که بالاتفاق جمله آنها بعد ازمسیح علیه السلام نوشته شده است . ویقینا درآن انجیل که عیسی رابودبیان احوالات حاضره خود مسیح یامعجزات اونبود مکر بعضی ازخطابات الهیه ووعدهایی که درخصوص اووایمان آورندکان باآنجناب بود . واخبار ازکذشته وآینده وازقصص انبیای سلف وانذار از ترك دین وشریعت . ومواعظ ونصایح وآداب واحکام ظاهریه وباطنیه . واطوار شریعت وتهذیب نفس ونهی ازقبایح اعمال وبیان مشکلات آن قوم . والحاصل جمله آنچیزی که برحسب اقتضای اهل وزمان ووضع اموراسباب اصلاح امت توانستی بشود درانجیل اصل بودی . واین سخن راهیچ منصف آکاهی انکارنتواند کرد *

خیال نکنی که علمای اسلامیان ازاطوارامم وکتب منزله برانبیا ورسل آکاهی ندارند که اکر بخواهند حرفا بحرف ازآغاز ایجاد عالم بشری تاکنون اسامی کتب وپیغمبرانی را که صاحبان کتابها بودند واطوار امتهای ایشان وآنچه راکه بسران کتابها آورده اند برای تو بیان کنند *

والحاصل کلیهٔ کتابها که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل کردید وبیشتر اشعار برآنها دربحث نسخ شریعت کردیم ﴿ شش کتاب است ﴾ که اینها اصول کتب سماویه است وآنچه بدیکر انبیا که تابعان اولی الشرایع بودند نازل کردید یکصد وچهارده وبیك روایت یکصد وسیزده کتاب است که نوشته اند . تمامی آنها توابع صحف وکتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان ﴿ آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ﴾ علیه وعلیهم السلامند وقرآن اصل واس واسطقس است برای صحف وکتب من بوره چنانکه بیانی ازاین مطلب را شنیدی *

باالجمله سخن دربیان معجزها بود که باید کتب آسمانی معجزات صاحب کتاب را بشمارد . وهیچ عاقلی این سخن را نمیکوید که پیغمبر حاضر معجزات بیاورد وکتابی که ازجانب خدای یاازجانب پدر باو میرسد مشتمل باشد بربیان همان معجزات که پی در پی ازاو ظاهر میشود . باین معنی که خدا یاپسر خدا بکوید که ای پیغمبر من توفلان روز فلان مرده را باین تفصیل زنده کردی . یاپسر کوید من در فلان وقت ودرفلان مکان فلان نابینارا بینا نمودم . ازاینکونه سخنان مرا حیرت آید ظاهر قالب وقیافت ووضع یال وکوپال ونطق ومقال این طایفه رایعنی منکران دین مبین را که می بینی ومیشنوی وقعی وعظمی درمرحله نخستین ازایشان مشاهده مینمایی . وچون تأمل کنی وتعقل ورزی همانا قالب انسانی را دارند وبس . بعینه حکایت آن نسناس است . که زیرکانش کلماتی چندیاد دادند ومتاع تاجر بیچاره را بردند وآن حیوان را ترك نمودند . وهرچه تاجر کفت این خدام

توبکجا رفتند آنجیوان همان سخن خود را مکرر میداشت که • بیزند
وبه بیند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *
این بیچارکان بهمان تفصیل که مبین کردید کلماتی از کذشتکان بدست
آورده ونام آن را انجیل وتوریة کذاشته اند • وبقول خواجه
نصرالدین آنقدر کفته اند که کویا برخود شان نیز مشتبه شده است •
وهرمطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسک بهمان امام زادهٔ ساخته
خود شان مجوبند • وبا آن سخنان مجعوله پیشینیان خود شان
درمطالب واهیهٔ خویش دلیل میکویند • که درفلان ایهٔ فلان انجیل
یافلان ابهٔ فلان نامهٔ فلان معلم عیسوی کفته شده است • که خدا
برسه کونه است مثلا • اسم است وفعل است وحرف زیرا که کلمات
برسه قسم است • کاهی خدا راجسم کنند کاهی کبوتر سازند
کاهی بدار کشند کاهی شراب مینامند ومیخورند وکاهی نان میکنند
وهضم میدهند کاهی خدارا پسر یوسف نجار میسازند کاهی تولید
اورادرآخور میکویند • والحاصل ازپریشانی ایشانم پریشانی پیداشد
وپریشان نوشتم وعذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند
که آخرشب است واول صبح *

﴿ اطف السراج فقدطلع الصبح ﴾

جان کلام این است که بیرون ماندکان از خانهٔ اسلام درآغاز دین
وعقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه وتوحیدا وتعالی است
درغلط مانده اند • چنانکه در بدایات این نامه اشعار کردیم وچون
دربنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که درامر
توحید تفکر وتدبر بسیار باید کرد وخدا را باید شناخت • تا آنکه
اطوار بعث رسل وانزال کتب واصدار معجزات وجملهٔ اوضاع دین
وآیین دانسته شود • وازین است که بزرکان دین مبین فرمودند *

﴿ اول الدین معرفته وکمال معرفته التوحید له ﴾

﴿ کلمهٔ توحید ﴾

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فاتح وخاتم پیغمبران وحامل
هیمنت الهیه برتمامی موجودات حبیب خدا وعبد خدا • جهانیان را
دعوت برآن فرمود وبرای اثبات واستقرار آن دعوت هرکونه
محنت واذیتهارا از جهال ومعاندین تحمل نمود وغب الامر چنانکه
مقرر بود شمشیر جهاد وقتال را برآنها نهاد همانا کلمهٔ توحید بود
که فرمود *

﴿ قولوا لا اله الا الله تفلحوا ﴾

کاش معنی همین کلمهٔ طیبه را میفهمیدی وپی بحقایق وارواح میبردی •
وبیانات اهل حق را درک مینمودی باجسالت کویم که بیانات دراین
کلمهٔ مبارکه ازچند وجه است ﴿ یکی ﴾ در ترتیب حروف
وکلمات این کلمه است ودر آوردن استثنا وخصوص همین هیئت
تألیفیه وتعیین جزء مقدر که آیاموجود است یاممکن ویامستحق للعباده
ویاغیر اینها ﴿ دویم ﴾ درخصوص حروف این کلمه است وبیان
بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است ﴿ سیم ﴾ دربیان
اصول این حروف دراین کلمهٔ طیبه است که آن سه حرف است
(ل ا ه) وباقی دیکر تکرار آن سه حرف است وبیان اینکه علت
آن چیست ووجه آن کدام است وتکرر هرکدام بطور مخصوص
ازچه راه است ﴿ چهارم ﴾ دربیان فرق مابین لا اله الا الله ولا اله
الا هو ﴿ پنجم ﴾ دربیان باطن وسر این کلمهٔ مقدسه است
﴿ ششم ﴾ دربیان ظاهر ظاهر آن است ﴿ هفتم ﴾ درتأویل آن است
﴿ هشتم ﴾ درباطن باطن وسر سر آن است ﴿ نهم ﴾ درخصوص
حقیقت لام وسر آن وحقیقت الف واطوار آن است ﴿ دهم ﴾
دربیان لفظ جلالهٔ الله وآنچه متعلق برآن است وآنچه بدان اضافت
داده شود • ودراین کلمهٔ طیبه مباحث دیکر هست که نیز متفرع
بربحثهای مذکوره است واین اوراق را کنجایش بیان وتفصیل
آنها نیست *

﴿ فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون ﴾

بالجمله معجزات عیسی بجز از راه روایات از بعضی از اصحاب آنجناب باین زمان نرسید که حال آنها وحال روایات آنها بز هنوز موقع صحت نتوانند یافت . وسخنان بسیار درخصوص خود ایشان وروایتهایی که کرده اند هست . ودر خصوص وسایط وسندهای روایتهای ایشان از هزار وهشتصد وهفتاد وسال پیش از این تا باین زمان ودر خصوص نسخه های اصلیهٔ آنها که هیچکدام از نوشتجات ایشان در دست نیست . ودر خصوص اصلاحات وتصحیحات که در زمان سلاطین عیسویه در قرنهای نزدیک بعیسی برای برداشتن اختلافات ودیگر مقاصد ومنظورات که داشتند کردند . وهمچنین درباب ترجمه های آنها خصوصا در ترجمه های پروتستانها که باتفاق جملهٔ عیسویان واسلامیان محل وثوق واعتماد نتوانند بود . ودر خصوص انجیلهایی که پنهان کرده اند بعلت اینکه اختلافات عظیمه درمیان آنها وباین انجیلها پیدا بود ودر سایر اطوار واوضاع این انجیلها وفروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را در این نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو باز است که یکی از این اعتراضات تنها در موثق نبودن آن روایات کافی است . عجب از این است که در معجزات عیسی باینگونه روایات در این مدت طولانی با آنهمه انقلابات وباوجود داخل شدن معلمان دروغگوی ومسیحان کاذب درمیان ملل عیسویه وباوجود دشمنی مانند یهود که غالب وقاهر ومحیل وتباه کنندهٔ دین خدای بودند وبدانگونه اختلال ظاهری وباطنی انداختن را در طریقه وکتب عیسی اقتدار داشتند . چنانکه درحق شخص مسیح از هرگونه فساد کوتاهی نکردند . باهمه این تفصیل باید اعتماد آورد وخبرهای مرسل ومنقطع السند کذابی را باید قبول کرد . واز این طرف معجزات باهرات خاتم پیغمبران را که همان آداب وشریعت طاهرهٔ او واطوار توحید وبیانات خدا شناسی . واوامر ونواهی اویی برهانی از خارج بزرگترین دلائل وبراهین برحقیت آنحضرت وراستی شریعت

طاهره ومستقیمه ودافعهٔ اواست . وجملهٔ آن معجزات باتصال سند از ثقات ومعتمدین بمابید در این زمان نزدیک بی وقوع صدمات وانقلابات بدست ما رسیده است باید انکار کرد ودلیل بر انکار را چنان باید آورد که چون طائفهٔ نو ظهور پروتستانی باما نند آنها بعضی از رسائل مرویه از معلمان مجهول الاحوال یا خود معلوم الاحوال را انجیل نامیده اند . ومعجزات مسیح یکان یکان در آن انجیل مشروح ومبین شده است وقرآن اسلامیان که بمنزلهٔ انجیل است مانند انجیل معجزات محمدی را علیه السلام بدانگونه تفصیل بیان نکرد . پس معجزات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمانی باید معجزات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه انجیل معجزات مسیح را مذکور میدارد *

نمیدانم تصور میکنی سخنان مزورانها را ونفهمی آنچه را که باجمال برای تو میگویم با آنکه محتاج بتفصیل وشرح وبسط هستی * آیات بینات ومعجزات باهرات که از حضرت فخر انبیا خلاصهٔ موجودات علیه السلام واز خلفای راشدین وآل طاهرین واصحاب کبار ومؤمنین ومنقیان وعلمای اعلام ورؤسای شریعت مقدسه آن قادرترین مخلوقات . درهر جزء زمان ودر عهد واوان ظاهر گردیده وظاهر است وظاهر خواهد شد . در نزد اهل بصیرت وایمان کالشمس فی رابعة النهار واضح وآشکار است . واما نسل شریر وزنازادگان چنانکه مسیح گفت علامات ومعجزات آسمانی را نخواهند دید وقبول نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد *

جواب این سخنان پروتستانی را در خصوص معجزات عیسی یهودان چه گونه میگویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم گیرد ودر انکار خود بر معجزات پیغمبرما بر اطلاعات خویش بیفزاید *

درخصوص معجزات در این مختصر زیاده بر این سخن را محتاج نیستیم . در قرآن عظیم الشأن مجملا ومفصلا بعضی از آیات ومعجزات بیان شد . ودر احادیث که بسی معتبر از احادیث انجیلیان است

بتفصيل آمد . واكر از معجزات ديكر انبيا چيزى باقى نماند
مكر روايات وحكايات بحمدالله تعالى اعظم معجزات پيغمبرما
عليه الصلوة والسلام حاضر وموجودوحى وناطق است *

ميفرمايند

وان كنتم فى ريب مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا
شهدائكم من دون الله ان كنتم صادقين *
قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان يأتوا بمثل هذا القرآن
لايأتون بمثله ولوكان بعضهم لبعض ظهيرا *
ان هذا القرآن يهدى للتى هى اقوم ويبشر المؤمنين الذين يعملون
الصالحات ان لهم اجرا كبيرا *

معيار ششم

پروتستان صاحب كتاب سخنى ديكر درايتمقام آورد كه ضعفاى
نادان رابلكه مغرور دارد وحاصل آنكلام چنان است كه اخبار
قبل الوقوع در قرآن نيست . وتحقيقات غيرمنصفانهٔ خود را
مشهى ميسازد برانيكه درهنكام وقوع سستى وضعف درلشكر اسلام
درغزوات آياتى را كه دلالت برغلبهٔ اسلاميان ميكرد مياوردى
كه بدآن سبب دل آنهارا قوى كرداند همچنانكه هر جنكجوى
لشكر كشى ازاين كونه تدبيرها در هنكام قتال وجدال بكار ميبرد *
اين مطلب نيز راجع بمطلب معجزاتست ونداستن سنك دين وكتاب
والهامات الهيه وياخود هواهاى نفسانى آنها را بنوشتن وكفتن
اين كونه سخنان واداشت. اخبار قبل الوقوع باجمالات وازكارهاى
عمده درقرآن است . وبتفصيل دراحاديث معتبره وصحيحه كه جهة
صحت آنها راكفتيم مندرج است . اقتضاى حكمت خدا واسرار الهيه
ومصالح تكميلات وسنت امتحان واختبار درتمامى ازمنه واعصار
درمخاطبات خداى باپيغمبران خويش چنان بودى . كه ازامور معظمه

ويا ازواقعاتى كه دراظهار آن حكمتى ملحوظ بودى باجمال يابتفصيلى
كه نيز بكجهة ابهامى داشتى اخبار ميدادند . همچنانكه درتورية
وانجيل حاضر نمونهٔ آنها پيدا است . نه اينكه خداى تعالى جمله
آينده ها ووقايع ازمنهٔ مستقبله رايكان يكان به تعداديباورد ومشروح
دارد كه درايحال حكمت خداى باطل ميشدى وسنت امتحان بندكان
كه بزركترين وسائل براى تكميل انسان است تباه ميكشتى . آيانمى
بينيد در ميان اقوام وملتها وطوايف اهل اديان ومذاهب چه
قدرها اختلاف وتباين پديد شد. ونبود مكر ازتأويلاتى كه دركلمات
والهامات خداى كردند . بسبب اينكه بيانات الهاميه ممكن نيست
بغير آنطورها يعنى غيرقابل تأويل بطور مطلق بوده باشد *
اى پروتستان براى تو مثالى ازكلمات انجيل بياورم بلكه از اين نمونه
بويى ازعالم معانى بمشام تو برسد *
در آخر فصل انجيل يوحنا عيسى در حق يوحنا به پطرس
كفت كه اكر من بخواهم كه اوتا آمدن من باقى بماند تورا چه
كار است. اواين سخن را برخلاف مقصود فهميد كه يوحنا نخواهد مرد
آنكاه اين مطلب درميان برادران شايع كرديد *
پيلى نام پروتستان كتابى درخصوص اسناد نوشته وآنكتاب را
درسنهٔ (١٨٥٠) ميلادى چاپ كرده اند در صفحهٔ (٣٢٣)
ميكويد . غلط دويم كه بقدماى مسيحيه منسوباست اين است. كه آنها
اميدوار بنزديكى قيامت بودند ومن يك نظير ديكر قبل از اعتراض
بياورم وآن اين است كه رب ما درحق يوحنا به پطرس كفت .
تا آخرفقرات انجيل كه درآن كتاب كفته است واثبات سهو وغلط را
برحواريان وتلاميذ عيسى كرده است *
الحاصل سخن بسيار داريم لكن مقام تنك است واقبال بر كفتكويى
بسبب موانع ومشاغل ناموجود ودرآنچه نوشتيم ارباب الباب را
كفايت خواهد بود *

سخنی را که مکرر گفتیم بیاد دار که ادراك هر چیزی را مدرکی یعنی آلت ادراك از جنس آن مدرك باید باشد. کلام الهی را گوش الهی میشنود ودلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ﴾

اما اینکه گفت بجهة قوی داشتن دلها در هنگام جنك آیات آورده میشد این سخن نیز ظاهر البطلانست. زیرا که اگر چنانچه پیغمبر برحق مأمور بجهاد و جدال شود ووحی آسمانی وعده فتح ونصرت را بر او دهد بجز جاهلان و برادران شریر آن وحی واقع وآن الهام صحیح الوقوع را بد انگونه تأویلات ناشایست وتوجیهات نالایق تأویل نیاورند *

مگر از توریة خودتان آگاهی ندارید که در جاهای بسیار از اینگونه اخبار داله بر فتح ونصرت داده شده مگر در فصل (۲٦) سفر لاویان به بنی اسرائیل گفته نشد که بر دشمنان غلبه خواهید کرد ودر پیشروی شما از شمشیر شما بر افتند. و پنج کس از شما صد کس از آنها را غلبه کنند وصد کس از شما ده هزار کس از آنهار ا مغلوب سازند. و نیز دشمنان شما در مقابل شما از ضرب شمشیر شما بر افتند. اکنون اگر کسی بگوید که موسی خود اینها را ساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد ودر جنك مستقیم شوند. جواب صاحب کتاب چیست هرچه از روی انصاف در جواب گویند همانا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

در مغلوبیت روم وغالب شدن آنها در ثانی که در آیات قرآنیه خبر داده شد میگوید. از روی خورده بینی یعنی حدسیات بود. جواب این سخن نیز از مراجعت بکتب مصدقهٔ خود شان که از آنگونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد. از عیسی که معجزات خواستند وگفت ﴿ برمن معجزه داده نشده است مگر علامت ذوالنون یونس ﴾ در آنجا گفت که شما غیر این استدلال بر صافی هوا و خوبی آن یا بارندگی خواهید کرد یعنی اگر معجزات بیاورم واز آینده

خبردهم خواهید گفت که از روی خورده بینی وحدسیات است * ومع ذلك قرآن عظیم الشان از مغیبات واز وقوعات آینده بنحوی خبرداد که هیچ خردمند صاحب ادراك آنهارا بر حدسیات محمول نتواند داشت *

یکی در هنگام فتح مکهٔ معظمه است که یك سال پیش آیت کریمه نازل شد وتفصیل آن در کتب تواریخ واحادیث وتفسیرها مضبوط است میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین محلقین رؤسکم ومقصرین لاتخافون ﴾ هرآینه بخواست خدای البته بر مسجد الحرام داخل میشوید وسر های خود را میتراشید یعنی اعمال حج را بجای آورید وحلق وتقصیر میکنید پس از آنکه در سال اول محروم شدید *

در آیت دیگر از فتح خیبر خبر داد حال آنکه نظر بظاهر اسباب فتح خیبر از ممتنعات بودی. واز غنائم بسیار که از آنجا بدست مؤمنان رسید وآیت ومعجزه که در آن غزوه برای مؤمنین ظاهر گردید که عبارت از کیفیت فتح خیبر است پس از مأیوس شدن اصحاب از تسخیر آن قلعه های استوار آگاه داشت *

چنانکه تفصیل این وقعه در نزد تاریخ شناسان جهان واضح است که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند ﴿ لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ﴾ ودر آن روز حبیب خدای وحبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه التحیة والسلام در آنجای حاضر نبودندی تا آنکه فرداشد * اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح ونصرت را کدام سعادتمند حامل خواهد بود. که ناگاه آنحضرت از راه رسید ودر چشم مبارك ایشان رمدی بود. واز آب دهان مقدس نبوی شفا یافت وبیرق اسلام را بر دوش پاك نهاد. وبدان تفصیلی که شنیدهٔ در خیبر را که عظمت وبزرگی آن را میدانی از جای برکند وبرهوا انداخت. که چون بر زمین آمد قلعه های خیبر بزلزله افتاد. وآنگاه مصراع

باب وآن باب مدینهٔ حکمت وعلم بقوت ید اللهی کرفت ودرمیان خندق در هوا ایستاد . ولشکر اسلام رابدآن سوی کذار داد . این است آن علامت آسمانی که بر کرامت رسول خدای ازآن سرور ظاهر کردید *

﴿ چنانکه میفرماید ﴾

﴿ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة یأخذونها وکان الله عزیزا حکیما وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم ولتکون آیة للمؤمنین ویهدیکم صراطا مستقیما *

آیات برمؤمنین که موجب هدایت آنها بصراط مستقیم کردید همان تفصیل فتح است چنانکه اشارت برآن کردیم . وانکه فرمود وکف ایدی الناس عنکم مقصود همسوکندان اهل خیبر است که طایفهٔ بنی غطفان وبنی اسد بودند *

در آیت دیکردر خصوص قافلهٔ شام وحجاز بود که فرمود ﴿ واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین ﴾ که غیر ذات شوکه قافلهٔ شام بودی وآن وعدهٔ الهیه درحق آنها انجاز یافت *

درآیت کریمهٔ ﴿ الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم ﴾ تصریح فرمود براینکه روم درادنای ارض یعنی درزمین عرب مغلوب شدند . وپس ازآن در نزدیك زمانی برفرس غالب آیند . چون فرس درآن زمان مجوسی بودند ورومیان عیسوی بودند ومغلوب شدن اینها بمشرکان بمکه رسید خوشحالی کرده بمؤمنان کفتند که شما وعیسویان اهل کتاب هستید وما وفارسیان ایمان هستیم وکتاب نداریم وبزودی ما . نیز برشما غالب خواهیم شد چنانکه برادران ما بر برادران شما غالب آمدند . وآنکه که اسلامیان را اندوه

پیدا شد آیت کریمه نازل کردید که ﴿ من بعد غلبهم سیغلبون ﴾ تا آنکه فرمود ﴿ ویومئذ یفرح المؤمنون ﴾ وچون آیه نازل شد ابی بن خلف نام که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفهٔ نخستین تعرض جست که این کذب است وبیا باتو کروکان بندیم . که اکراین کار تا سه سال دیکر واقع شد ده نفر شترماده من بتودهم وکرنه تو بمن عطا کن . صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینکونه کفتکوی کروکان با ابن ابی خلف داریم . فرمودند معنی بضع سنین از سه سال تا نه سال است وبد بموجب آنجناب بریکصد نفر شترماده نه ساله باپسر ابی خلف رهان بست . واو پس از برکشتن از غزوهٔ احد فوت کرد ودرسال هفتم غلبه رومیان برفارسیان اتفاق افتاد . وخلیفهٔ صدیق از وارثان ابی بن ابی خلف شترها را کرفت وبامر پیغمبری آنها راتصدق کرد *

واز اینکونه آیات که درآن زمان دلالت آنها براخبار آتیهٔ قریب الوقوع آشکار بود واکنون نیز در نزد اهل ادراك وآکاهی آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود . وهمچنین از خبرهای کلیه ووقایع عظیمه درآن کلام معجز نظام لایعد ولایحصی است *

﴿ وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیأ ﴾ *

همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع پیوست وخلیفه‌ها وجانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم وصاحبان ولایت وسلطنت الهیه . وبرقرار واستوار کرد دینی را که مرتضی است برای ایشان تا آخر ترجمهٔ آیات . واکر کسی در خصوص معجزات وآیاتی که دلالت براخبار از امور آینده دارد آکاهی کامل را طالب باشد رجوع بکتابهای مفصله وتواریخ مضبوطه که دربیان معجزات خاتم انبیا وجانشینان آنحضرت است نماید . وعلی الاجمال باید دانست که بجز ازاهل عناد ولجاج احدی از خرد مندان درحقیت اسلام وکلیهٔ معجزات

حضرت فخر انام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *

قد تبین الرشد من الغی

معیار هفتم

میزان الحق در اواخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که در خصوص اطوار بهشت ودوزخ ومانند آنها است آورده و کفت که بهشت محمدیان مجازی و جسمانی است . بدان طریق که هرلذت وعیش وعشرت نفسانی وجسمانی که قلب انسان میل بآن کشد در آنجا یافت میشود . و واضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش پاکی قلب ونیکی افکار بازداشته بخواهشهای نفسانی قوت وقدرت میدهد . واینکونه بهشت لایق تقدس خداوندی نیست. ودر این مقام شرح وبسط میدهد سخنان خود را که محض از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات وبیانات الهیه وبی خبری از موارد کلام ورموز تخاطب ومدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات وغفلت ازمعانی حقیقیه وروحانیه آنها آورده است *

وهمچنین در ابطال امر قرآن عظیم الشان در فصل (۲) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه وناراست خویش استدلال بر مطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها برخود او مردود است *

اکرچه همان بیاناتی که در این آخرین میزان در خصوص معجز بودن الفاظ وکلمات قرآنی که جهان وجهانیان از آوردن مانند آن عاجز هستند وبودند وخواهند بود کفته شد . جواب تمامی اعتراضات او است وباوصف آن محتاج بهیچ کونه جوابی خاصه برمنکر معاند نتوانیم شد . ولی در بیان این مطلب که کفت آیات مزبوره لایق وسزاوار بخدا نیست وتقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد وبرای فهمیدن کلیه مقصود مجملا بقدریکه لازم است در این معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یابعضی از قصه های انبیا که در شریعت اسلام ودر کلام الهی است با کتاب طالموت وکمرا وانجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن وقدح برشریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای میکند نتواند بود . اکر طالموت وکمرا یعنی شرح مسنا ومجموع شرح ومتن یاانجیل عیسی سخنی موافق باالهامات الهیه بیاورند نباید آنها را بمحض انتساب بطایفهٔ یهودان یافرقه از عیسویان مردود بداریم که این شیوهٔ حقانیت وشعار اهل شعور نیست *

بدانکه مسنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود وشرحهای کتب مقدسه باعتقاد آنهااست که میکویند از جانب خدای در کوه طور توریة بموسی داده شد واین روایات نیز باواعطا کردید . وموسی بهرون تعلیم کرد ویوشع والیعازار آموخت واز ایشان بانبیا رسید . وبدا بد رسید بیهودا حق دوش ﴿ یعنی مقدس ﴾ واو در قرن دویم میلاد مسیح در مدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد کما کنون درنزد یهود معمول ومعظم است . واین کتاب مسنا را دو شرح نوشتند یکی را در بیت المقدس در قرن سیم ودیکری را در بابل در قرن ششم از میلاد عیسی ونام این شرحها را ﴿ کمرا ﴾ نامیدند یعنی کمال که مقصود شان کمال یافتن توریة است بسبب آنها وچون متن وشرح دریکجا مجموع ومنضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ کویند *

این کتابها را نصاری در نهایت دشمن میدارند وعمده سبب در این دشمنی علاوه بردلائلی که در این مطلب دارند این است که شمعون نامی که میکویند صلب مسیح را او برداشت وبدست او کرفتار شد درطریق روایت وسلسلهٔ سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است واقع بوده است *

بدین سبب نباید یک کلمه از آن کتابها اعتقاد آورد . وچون چکونکی بهشت وفرشتکان وسؤال قبر وهفت طبقه بودن جهنم وخبر اعراف وشهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت برکناهان

بنی آدم وهمچنین آداب غسل وتیمم درجایی که آب نباشد وروزه داری . وتبین خیط ابیض از خیط اسود که برای روزه ونماز صبح وقت قرار داده شده است . وهمچنین بعضی از حکایات وقصص انبیا که عیسویان بآنها معتقد نیستند ودرقرآن تصریح بر آنها شد . ومانند اینها که در اسلام مسلم شده درکتابهای مذکوره یهودان نیز هست . پس باید قرآن واسلام را انکار کرد بعلت اینکه باخیالات واوهام ما موافقت نکردند وباکتابهای یهودان که مارا با آنها عداوت ودشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیایید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید واز معانی وارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید . همین عناد ولجاج است که هرگونه فساد وتباهی رادر روی زمین ودرهر قرنی از قرون درمیان طوایف وملل احداث کرد . وهمان استنکار ظلمت مر نور را موجب ساری بودن کدورتها ونا واتیها ومرضهای ظاهری وباطنی درجمله جهانیان شد ودین الهی مستور ماند وراه خدا متروك وانبیا واولیا محجوب ومظلوم ومقهور شدند . اگر این گونه عنادها وانکارها نمیبود وپرده های بی انصافی واعتساف برچهرهٔ مقصود الهی نمی کشیدند . وکار را بجایی نمیرسانیدند که جهانرا شرك والحاد وجهالت فرا گیرد رحمة للعالمین را باشمشیر چه کار بود . به بینید وآگاهی جویید از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند . یهودان آنگونه کتابها را درمقابل عیسویان بااخبار وروایات صحیحه ممزوج کرده موافق اوهام وافکار ناقصهٔ خودشان تألیف کردند . عیسویان ومعلمان دروغگوی وگمراه کشند گان بامید ریاسات وبزرگیها علم دعوت را برافراشتند . ودرآن میان بعناد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند . وانجیلها ساختند ونامها نوشتند وهنگامها برپا کردند . مجوسان دراین بین که این اختلاف عظیم را درمیان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند وخشنودیها کردند . وازآنطرف مشرکان وبت پرستان ودیگر طوایف غیر

کتابیه آنهمه هرج ومرج آنهـا را دیده آیین باطل خویش را استوار داشتند . تاکار بجایی رسید که از دین وشریعت بجز از اسم چیز دیگر باقی نماند . وآنگاه هنگام پیدا شدن ملکوت آسمان برحسب بشارت یحیی وعیسی رسید وناچار ازشکستن شوکت باطل بشمشیر شد *

﴿ فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون ﴾

﴿ پطرس وصی عیسی در رسالهٔ خود میگوید ﴾ همچنانکه درمیان قوم پیغمبران دروغگوی بودند درمیان شما نیز معلمان دروغگوی خواهند بود که حتی عیسی را انکار کرده عقاید باطلهٔ مستحق برلعنت را به پنهانی ادخال کنند و برخود شان هلاك عاجل را بیاورند وجمعی پیرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند وشما را از روی طمع باسخنان ساخته خود شان بجای امتعه گذارند *

مبنای کار اسلام درامر دین بمخاصمه وعناد شخصانی نیست . ومعلومست که در کتب وروایات اهل کتاب بل در کتب دیگر اهل ادیان سخنان حق وصواب هست که موافق باالهامات الهیه است . پس جملهٔ آنها را مصدق ومقبول باید داشت . وآنچه را که مخالف باآیین توحید حقیق ونالایق بحضرت احدیت ومقربان درگاه الهی است که بهواهای نفسانی واز آثار وحیهای شیاطین است چنانکه میفرمایند ﴿ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ﴾ جملهٔ آنهـا را مردود وغیر مقبول باید دانست *

﴿ کلام ربانی ﴾

لزوم تناسب مدرك را بامدرك اساس ادراك خویش کن واز این یك باب هزار در از علم را برروی خویش گشوده دار *

کلام قدیم الهی که بتوسط خلیفة الله علی العالمین پیغمبر مبعوث برهدایت جملهٔ کائنات درمیان امت او ودیعت الهیه است . بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکند . واطوار وآداب شریعت مقدسه را

توضیح مینماید واز اطوار دنیا وعقبی واز اوضاع بهشت ودوزخ آکاهی میدهد *
بیك کلمهٔ جامعه سخن میکوید وشنوندکان بلغتهای کوناکون هرکسی بلسان خویش معانی آنرا درك نمایند واهل ادراك را دراین معنی عجب افزاید *
آنچه در ﴿ باب دویم ﴾ از اعمال حواریان از انجیل درعید الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطهٔ لمعان آتش محبت اثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد . وآنهارا پرنمود وبسخن کفتن آغاز کردند . وهرکس ازحاضران سخنان ایشان را می‌شنید وحیران وعجبناك میکردید . ودر اینباب سخنان می کفتند وبیکانکان استهزا میکردند ونسبت مستی رابایشان میدادند . جملهٔ اینها ظهوری بود ازآیات قرآنی که در آنزمان بحواریان مسیحی جلوه کرشد *

﴿ هردم بلباس دکر آن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم پاك روحانی را بازنمی کنید که حال منکران قرآن را واستهزا کنندکان برآن را مشاهده نمایید . وبدانید که اینان همان استهزا کنندکان بروح القدس وحواریان هستند که اکنون بلباس دیکر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس وصدای آسمانی بظهور دیکر درآمد *
این است معنی آنچه انجیل کفت که بسیاری از پیشی کرفتکان واپس روند وبسی ازعقب ماندکان پیشی کیرند *

﴿ حضرت علی میفرماید ﴾

لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوط القدر حتی یصیر اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قد قصروا ولیقصرن قاصرون کانوا قدسبقوا *
کول نخوری که اینها عیسی وانجیل وحواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بسخن درحق کلیم خدای اذعان

آورند *

﴿ وکل یدعی وصلا بلیلی * ولیلی لاتقرلهم بذاکا ﴾

الحاصل چون (میزان الحق) سخن از بیانات قرآنیه که درخصوص بهشت ودوزخ ومانند آنها است بمیان آورد ولازم بود از اطوار معانی کلام الهی شرحی دراین نامه آورده شود . لیکن حیف ازآن معانی است که بکوش مستمع بی انصاف برسد وموجب مزید حیرانی وجهالت اوکردد بل برتمسخر خویش بیفزاید . مع هذا برای نمونه تشنه‌بانك لغت را درخصوص آیتی ازآن کلام حی وقیوم برای تو بیا وریم تاآنکه بدانی روح القدس ازمنطق حواریان چکونه بیانات کوناکون را آشکار کرد *
بیچاره مؤلف ازاسلامیان شنید که قرآن هفت یاهفتاد معنی باطنی دارد . وچنان دانست که اکریك معنی را بکیریم معانی دیکر غیر مقصود خواهد بود . وماسابقا اشعاری براین مطلب کردیم واکنون نیز کیفیت ذو وجوه بودن آرا کفتیم . واضح است که جملهٔ معانی غیرمتناهیهٔ قرآن که کلیات آن برحسب طبقات موجودات هفت وبملاحظهٔ ظهور اطوار عشره درهفت هفتاد شود مقصود است واکراینکونه نباشد کلام حی وقیوم نیست *
اکرچنانچه آیتی درحق یك قوم ویایك امری نازل کردد وبعدآن قوم بمیرد ویاآن امر بانجام رسد وآن آیت بسبب تمام شدن آن قوم یاکذشتن آن امر بلامعنی وبلاحکم بماند . قرآن حی وقیوم نخواهد بود . ولکن قرآن حی است وشجرهٔ طیبهٔ الهیه است که اول آن برآخرآن جاری است *

﴿ تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ﴾

درآیت کریمهٔ ﴿ والسماء رفعها ووضع المیزان ﴾ یك معنی ظاهری تحت اللفظی برای اهل ظاهر است که آنها بجز ازلفظ راتمی فهمند زیرا که کفتیم تناسب درمیان مدرك بامدرك لازم است ولی درنزد اهل حقیقت وروحانیان قواعدی درتفسیر قرآن هست که آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تاچه رسد باتانی که از لفظ ولغت وحدود کلمات آن آکاهی ندارند • ونمی دانند اطوار آنرا ازمحکم ومتشابه ومطلق ومقید وخاص وعام ومجمل ومفصل واضمار واظهار وکنایات واشعارات وحقایق ومجازات ومقدمات ومؤخرات ومنقطع ومعطوف وحرفی را که بجای حرف دیکری است والفاظ عمومیهٔ که معانی مخصوصه ازآن مقصود است وبالعکس • ومطالب ومقاصدی را که بعضی از آنها دریك سوره است وبعض دیکر در سورهٔ دیکر • واطوار ناسخ ومنسوخ وآیاتی که نیمهٔ از آنها منسوخ است وباقی آن غیر منسوخ • وآیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است ونصف دیکر بدیکران • وآیاتی که ازقبیل ایاك اعنی واسمعی یاجاری است • وآیاتی که لفظ آن برای قومی وارداست ومعنی آن برای اقوام دیکر وآیهایی که لفظ آنها مفرد ومعنی جمع است وبالعکس • وآیاتی که مخصوصا در حق یك سرور از سروران دین وآیاتی که عمومیت بر دیکر جانشینان پیغمبر دارد • وآیاتی که در حق ظالمان ومنکران واطوار آنها تاهنکام ظهور دولت حق وآمدن قائم آل محمد ومسیح کلمة الله وماننداینها که تمامادر ظاهر امور جاری است •

پس نمی دانم بااین حال حقایق وارواح را همچنان کسی باوجود کوش عنادی که همراه او باشد چکونه خواهد فهمید • مکر آنکه کوش حیوانی رافروخته وکوش مناسب بادراك حقایق وارواح الهیه بیاورد •

﴿ والسماء رفعها ﴾ سماء بیك معنی حقیقی آسمان پیغمبری وفلك نبوت مطلقه مخاطب لولاك • واسطهٔ ایجاد افلاك است علیه الصلوة والسلام • خداتعالی باقتضای مصالح بسیار ولجرای آیین اختبار وامتحان آن آسمان نبوت الهیه را ازمیان مردم برداشت وبرتری داد • زیرا که عالم بشری عالم ادنا ومقام نقصان کرفتن آنجناب بود که بجهة تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه یحیی ومسیح مژدهٔ آن را دادند در عالم بشری ظاهر آمد •

﴿ از بشری رسته بود بازبرای بشد ﴾
﴿ تابکمال آورد پایهٔ نقصان کرفت ﴾

﴿ ووضع المیزان ﴾ دراین جهان میزان دو کفهٔ کتاب الله وعترت را کذاشت وبامر خدای سبحانه جهانیان را مأمور بتمسك جستن بر آن میزان ومراجعت کردن بآن فرمود وفرمود •

﴿ انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ﴾
﴿ ان تضلوا بعدی ماان تمسکتم بهما ﴾

مقصود ازعترت واهل بیت همانا سرورهای بشارت داده شدهٔ برابراهیم است چنانکه پیشتر بیان آن راشنیدی • واکردل آکاه داری امر اسلام بسی آشکار است •

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهة نمونه آوردیم واکر مؤلف را استعداد شنیدن بودی درمعنی آیاتی که برای بیان انهار اربعه بهشتی وارد کردیده است بیانات نغز وباریك را بیاوردم • ﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم •

میکوید این آیات منافی باشان خدایی است وهمه لذائذ جسمانی است که انسانرا از سلوك حقیقی باز میدارد ﴾ •

کاش این بیچاره اقلا صدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التی وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهر با جسمانیان است باعلا درجهٔ بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند • وپس ازآن فرمودند ﴿ ومغفرة من ربهم ﴾ باآنکه دربهشت کنا نیست وبدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند • واکر بخواهیم یکی یکی آیات را دراینجا تفسیر کنیم وظاهر وباطن آنرا بقدر ادراك خود ومستمعان آن بیان نماییم دفترهای بسیار باید بنویسیم ومقدمات چند ترتیب دهیم • وجنت را بدوقسم کرده هم بیان احوال جنت دنیا را که قرارکاه پدرما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دویم سفر تکوین در خصوص آن گفت که خدا جنت عدن را دو فلان جای کاشت و آدم را که آفریده بود در آنجا گذاشت. و نیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی در انهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای برادران اعالی مذکور داریم اگرچه بیگانه را نصیبی از ادراک آن معانی نباشد *

«چهار نهر» در طبق چهار نهر دنیا است که در توریة در ذیل ذکر بهشت آدم علی نبینا وعلیه السلام تعداد کرد *

«چهار نهر» معنوی وروحانی از چهار رکن قبهٔ «بسم الله الرحمن الرحیم» جاری میشود بجریان روحانی *

«نهر نخستین» ماء خالص غیر آسن از میم بسم جاری است ودر زمین بهشت شعبها از آن منشعب گردیده وحوضها پرشده است *

«نهر دویم» لبن یعنی شیر گوارا که طعم آن تغییر نیافته است ودر اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

«نهر سیم» خمر است لذة للشاربین که از میم رحمن جاری است *

«نهر چهارم» عسل مصفی از میم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که برحمانیت خود بر آن استوا واستیلا دارد از چهار نور که مبدء جملهٔ انوارند ترکیب شده است «نور ابیض ونور اصفر ونور احمر ونور اخضر» که تمامی الوان اصولا وفروعا از آن چهار حکایت آورند ومظهریت جستند. گلها ورباحین خاکیان را که در گلستانها وصحراها بینی از نهایات آثار آن گلهای معنوی است *

«قوس الله» که در هنگام تصفیهٔ هوا با آمدن باران ومیل آفتاب از وسط السماء بواسطهٔ انعکاس آفتاب در آینهٔ هوا برحسب موقع ظاهر شود از همان چهار رنگ که از عرش با آفتاب رسید ودر شعاع آفتاب غیرمرئی شد در آن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهارگانهٔ اطوار خلقیه است یعنی «خلق ورزق وموت وحیوة» چهار ملک است. جبرائیل ومیکائیل وعزرائیل واسرافیل *

در قبهٔ مقدسهٔ «بسم الله الرحمن الرحیم» سه ملک رئیس است وقبهٔ عرش را که مجمل ومحل اجتماع آثار آن قبهٔ مقدسه است چهار رئیس میباشد بتفصیلی که ذیلا می نگاریم *

«رئیس اول» روح القدس است که سروران دین در حق آن فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حدائقنا الباکوره *

«رئیس ثانی» روح من امر الله است که در قرآن فرمود «یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی» *

«رئیس ثالث» نفس الله است که عیسی گفت «ولا اعلم ما فی نفسک» هنگامیکه خدای فرمود یا عیسی تو گفتی که مرا ومادرم را دو خدای قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی گفت اگر گفته باشم تو دانسته باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی ومن دانا نیستم بر چیزی که در نفس تست. وسابقا معنی نفس الله وروح الله وذات الله وبیت الله ومانند آنها را بیان کرده ایم. واین نفس مقامش بالاتر از روح است *

«رئیس رابع» روح علی ملائکة الحجب است که بیان این ارکان ورؤسای آنها وشرح اطوار ومناسبات ومقامات آنها در این مختصر مناسب نیست. ودر کتب علمای اسلام وبزرگان دین مبین مبین است. ومخفی نماند که رئیس کل وزعیم جملهٔ رؤسای اربعهٔ مذکوره روح القدس است که نخستین موجود اول وحاملان از یمین عرش است واول کسی است که میوهٔ نورس را از باغ اولیا در جنان صاقوره یعنی اعلی درجهٔ بهشت چشید *

«چهار نهری» که خدای بهشت خود را بد آنها مثل داشت در جملهٔ عوالم غیبیه وشهودیه بظهورات مختلفه واطوار غیر متناهیه ظاهر گردید. بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات وعلامات الهیه است که در تمامی موجودات برحسب استعداد مراتب آنها جلوه گر گردید *

«وبمقاماتک وعلاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک»

همچنانکه ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ که اسم اعظم الهی است درهر عالمی ازعوالم وجود لفظا ومعنا وذاتا وصفة باطوار کوناکون ظاهر کردد. انهار جاریه از کلمات چهار کانهٔ آن نیز بتعدد مراتب موجودات واطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت. وهمین چهار است که سرآن درموجودات واشیاء جاری وبهمه جای ساری کردید *

ارکان عرش وحاملان عرش والوان ارکان عرش که مبدأ جملهٔ انوار وروشنا ییها واصل همهٔ الوان ورنکها است. چهار است *

بیت المعمور که در محاذات عرش رحمانی ومظهر آثار فیوضات ربانیه است ومکان روح الله عیسی است. مربع الارکانست *

خانهٔ کعبه که مطاف آدم ابوالبشر درمحل آن شد وبتعلیم جبرائیل اعمال ومناسك حج را باآداب اسلام درآنجا بجای آورد وآن صفی الله درصفا ومروه درمروه ایستادند ودرعرفات همد یکر را شناختند. وآن خانه بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء والمرسلین واسمعیل پدر پیغمبر آخرالزمان بنا کرده شد. واکنون قبلهٔ اسلامیان ومطاف طوایف ایمانیانست. مربع الارکان است. وآن خانهٔ خدا درمحاذات بیت المعمور است *

اساس دین خدا که اسلام است. کلمات چهار کانه است که از ﴿تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر﴾ خدای آکاهی دهد * سبحان الله * والحمدلله * ولا اله الا الله * والله اکبر *

ارکان دین وایمان حقیقی چهار است ﴿توحید * ونبوت * وولایت * وتولا وتبرا﴾ لا اله الا الله * محمد رسول الله * خلفاء رسول الله اولیاء الله * اوالی من والوا واعادی من عادوا *

همچنین است اطوار ظاهریه که دراین عالم جسمانی است مانند چهار بودن عناصر * وچهار بودن طبایع * وچهار بودن فصول سال * وچهار بودن کلیات ریاح * که صبا وجنوب است ودبور وشمال *

توحید خدای سبحانه برچهار کونه است که ذیلا میکارم *

﴿توحید ذات﴾ ازآیت کریمهٔ ﴿لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد﴾ *

﴿توحید صفات﴾ لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر *

﴿توحید افعال﴾ هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون *

﴿توحید عبادت﴾ فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرك بعبادة ربه احدا *

راهبی از راهبان نصارای نجران ازیمن باتفاق زن راهبهٔ خدمت ﴿سرور هفتمین ابو ابراهیم موسی روحی له الفدا﴾ آمد وبرای شرفیابی ازحضرت ایشان استیذان کرد وبفردای آنروز رخصت قبول یافت. پس بخدمت آنجناب رسید وازمسائل ومطالبی که داشت سؤال کرد وآخر چیزی که پرسید این بود. که خبرده مرا ازچهار حرفی که درآسمان است واز تفسیر کنندهٔ آنها واز چهار حرفی که برزمین نازل شده است. فرمودند چهار حرف اولی ﴿بقائم آل محمد﴾ نازل کردد وتفسیر کنندهٔ آنها اواست ونازل شود بر او آنچه برپیغمبران نازل نکردید. واما چهار حرف دویمی را برای توبیان کنم پس ﴿نخستین آنها﴾ لا اله الا الله است باقیا ﴿ودویمین آنها﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿وسیمین ازآنها﴾ خلفا واولاد پیغمبر است ﴿وچهارمین آنها﴾ ایمان آورندکان وتابعان ایشان است. که ایشان ازما هستند ومااز رسول خدا ورسول الله ازخدای سبحانه است. پس راهب بهمان چهار کلمه ایمان آورد وشهادت داد ودرحق مؤمنان بطهارت وپاکی کواهی کرد وکفت. وانهم المطهرون المستبدلون ولکم عاقبة الله والحمدلله رب العالمین *

پس آنجناب ایمان اورا پذیرفت ویکدست لباس مرآن راهب را خلعت داد. یعنی جبهٔ ازخز باقیمت وپیراهنی ازپارچهٔ قوهی ویك طیلسان ویك چکمه ویك کلاه سر که درحدیث بعبارت قلنسوه وارد است. آنکاه نماز پیشین را بجای آوردند ومر راهب را فرمود ختنه نمای عرض کرد اختتنت فی سابعی. وچون کتاب جفر بیش را بخاضر

نداشتم حدیث را تماما دراینجا نیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم *
وازاین فقرهٔ آخری واضح است که امر ختنه درمیان خواص عیسویان معمول بوده است اگرچه بعلت تغییر دادن معلمان دروغگوی که درشریعت موسی وعیسی بدعتها نهادند متروك شده بود *
الحاصل بیان جملهٔ اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد دراین مختصر نخواهد گنجید ٠ وجملهٔ این انهار درهر مقامی از مقامات مثالی از برای بهشت خدایی است که درحق آن فرمودند *

﴿ فیهامالاعین رأت ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر ﴾

پس بهشت خدارا منحصر بیك گونه بهشت نباید کرد ٠ که هشت درجه بهشت درعالم جسم است ومطابق عالمهای هشتگانه که انسان مختصر ازآن عوالم است وآنها ٠ فؤاد است ٠ وعقل ٠ ونفس ٠ وروح ٠ وطبیعت ٠ وماده ٠ ومثال ٠ وجسم *
چون اهل دوزخ را ازمرتبهٔ فؤاد که آیة الله است نصیبی نیست وفؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم هفت گونه شد اعاذنا الله منها *
واین تفصیل در سلسلهٔ عرضیه درمقام اجسام است واگرنه ازمراتب سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید ونه بیان آنرا توانیم کرد و بهشت آنجا ازادراك حواس ظاهره و باطنهٔ ماها بالاتراست ٠ بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر ومقام مؤثررا آثار درك نکند ٠ که میان مدرك ومدرك از وجود مناسبتی ناچاراست ٠ وآنچه درعوالم سفلیه دیده شود ازقبیل حکایت ونمونه خواهد بود ٠ وبیان سلسلهٔ طولیه وعرضیه را باجمال در معیار ششم از میزان اول آوردیم ودر کتب مفصلهٔ ایمانیان بتفصیل آن آگاهی توانی یافت ٠ ولکن اینقدر باید دانست که همان انهار اربعه در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی فاقد نتواند شد واین مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هرمقامی ازنسخ آنجااست ٠
بالجمله معنی آیات راهرکسی بقدر ادراك خویش ودرخور استعداد حواس خود تواند فهمید ٠ و بالغتهای مختلفه وزبانهای گوناگون سر ملك وملکوت وجبروت را واطوار احکام ناسوت را ازیك کلام بیان میفرماید ومنکرانش استهزا میکنند ونسبت صرع ومستی بوی دهند *

﴿ وننزل من القرآن ماهو شفاء و رحمة ﴾
﴿ للمؤمنین و لایزید الظالمین الاخسارا ﴾

برادرمن تو که ازعالم اجسامی وهنوز تکمیل نشدی چون خدای بخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجزاینکه ازعالم ادراك تو سخن گوید راهی نیست ٠ واگرغیراین باشد خلاف حکمت خواهدبود ٠ همانامانند تکلمات پدراست بلاتشبیه که باطفل خویش کند واو رابزبان او وباندازهٔ ادراك او وتلطیف وتربیت نماید وازعالم او بااو رفتار وگفتار آورد ٠ چون بخواهد او را رفتار آموزد دست او را گرفته بلهجه وحالت اومر اورا ﴿ تی تی پاپی ﴾ گوید وچون قدری بزرك شدوخواست که اورا بتعلیم علوم وفنون ترغیب نماید بوعده ها وامید واریها ازعالم او سخن گوید ولباسهای رنگین بوی وعده کند و بوی بوشاند پول میدهد وخواهشهای ناقصانهٔ اورا تماما اجرامیکند *
طفل شیرخوارهٔ که هنوز دندان نیاورد وقوای اوقوت نگرفت غذاهای لطیفه رانتواند خورد ٠ مادرا وغذاهارا ترجمه کند یعنی شیرنموده موافق طبع وقوای اوسازد وبوی دهد *

﴿ کلم الناس علی قدرعقولهم * وماارسلنامن رسول الابلسان قومه ﴾

پیغمبران واولیابمنزلهٔ پدران ومادران جهانند ورفتار ایشان باجهانیان مانند رفتار آباء وامهات ومرضعات بااطفال باشد ٠ این است که اقوام وامم درفهمیدن مقصود ازبیانات ورفتارهای انبیا واولیا قاصر ماندند ٠ واهل تلبیس برای ابطال دین وشریعت که باقتضای مصالح

وحکمتهایی که بعضی از آنهارا شنیدی مطلق العنان در اغوا واضلال بودند هرکونه فساد وتباهی را در میان آن ناقصان شایع وذایع کردند . وآنهارا ضایع وکراه نمودند وبدین خانهٔ ننکین دنیا آنهارا مغرور داشتند *

﴿ همه اندر زمن بتوابن است * که توطفلی وخانه ننکین است ﴾

پس مر خرد مندان را پوشیده نیست که بیانات الهامیهٔ الهیه دراحسن ترتیب واکمل بیان بجز درقرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد . واکر بخواهیم ازسخنان ناشایست و نسبتهای غیر لایق ومجعولاتی که ازروی هواها وشرار تهادر کتب متداوله در دست یهودان وعیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . اکرچه برخی ازآن پیشتر مذکور شد . ولی زاید نیست که فقرات دیکررا که اکنون در نظرداریم بنحو اجمال دراینجابیاوریم . تامعلوم کردد که آیا آن کتابها شایستهٔ خدایی خدا هستند . ومناسبت بعالم وحی والهام آسمانی دارند . یا آنکه محض ازروی هواها وشرارت برادران شریر کتابهای مقدسدرا بآن قالب ریخته وآورده اند . پس درمعیار دیکر مجملی از آنهارا بنکاریم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ درمعیار سیم ازمیزان سیم ﴾ حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام راباد ختران خود در حالت مستی شدید واولاد آوردن آنهاازپدر خودشان را ازتوریة شنیدی ومیدانیکه ممنوع بودن شراب نیز خصوصا افراط آن در همین انجیل وتوریة مصرح است ولوط راپطرس وصی عیسی در رسالهٔ (۲) خودچنان تمجید کرده . که لوط صالحی که ازمعاشرت شهوتناك فاجران بیزاری جست آن مرد صالح کهدرمیان آنها بود وکرداوهای حرام آنها را میدید ومی شنید همه روزه برخود جفا کشید

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است برزن اوریا نام وآوردن اورا بخانه اش وزنا کردن باو . وسهل است شوهراورا بمعرکهٔ جنك بیك بهانه فرستادن وبسر عسکردر جزو نوشتن که این مردرابکشتن بده . وکشته شدن آن بیچاره بحیلهٔ داود العیاذ بالله مفصلا در معیار مذکورمذکورشد . نیز در آنجا از توریة حکایت بت پرستی وارتداد سلیمان علیه السلام را ومخالفت اورا بامر خدای وناپاکی دل اورا که باکمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم *

﴿ درفصل نهم سفر تکوین توریة است ﴾ نوح شراب خورد ومست شد ودر چادر خود برهنه خوابید وحام عورتین پدرش را دید، ببرادرانش کفت سام ویافث پوشاکی برده عقب عقب رفته اوراستر عورت کردند . نوح ازخمار افاقت یافت وازاین تفصیل آکاهی جست آنکاه کنعان پسرحام رالعنت کرد وکفت اوبندهٔ بندکان برادرانش باد . وسام رادعا کرد وکفت کنعان مراورابنده باد ومانند این سخن را درحق یافث کفت این است ملخص آنچه درفصل مزبور آورده اند* عجب است که کناه راحام کرد وکنعان پسراوملعون ومطرود وبنده شد خوب عدالتی است آفرین براینکونه پیغمبر نمیدانم این توریه نویس چرایك نکته دیکررا علاوهٔ برمقال نکرد که این دعاونفرین نوح درحالت خمار بود وکرنه پسر را بکناه پدر نمیکرفتی . واین همان نوح است که در انجیل خودشان از قول پطرس اورا واعظ را ستکاری نامیده است عجب راستکاری وعدالت است آری شایستهٔ خدایی آنکونه خدایی که ایشان فهمیده اند اینکونه کتابها است وآنچنان پیغمبران است *

﴿ درفصل دوازدهم سفرمذکور است ﴾ که چون ابراهیم علیه السلام نزدیك بمصر شدبزن خود ساره کفت که توزن خوبروی زیباهستی ومیدانم اکرمصریان بدانند که توزن من هستی بطمع تومرا میکشند تو بکوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند وبپادشاه خبر بردند وساره راپادشاه بحرم سرای خویش برد ؛ وبابراهیم

بخاطر او محبتها کرد و خدا بجهة زن ابراهیم بر پادشاه و خانهٔ او بلاهای بزرك انداخت و پادشاه ازا و دست برداشته بابراهیم تسلیم کرد *

به بینید چه میکویند والهامات الهیه را چکونه میدانند · آیا مانند این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس وغیرت داشته باشد میتوان روا دید · حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولو العزم است وخلیل خداوند غیور توانا است · عجب است که ابراهیم ساره را بدروغکویی امر کرد واونیز دروغ کفت · ومانند این دروغ را بابراهیم وساره در جای دیکر نسبت داده اند چنانکه در سفر مذکور ﴿ درفصل بیستم است ﴾ که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته درمابین سور وقادس سکنا کرد ودر جرار امهمان شد · ودرحق ساره کفت که این خواهر من است · ملك جرارا فرستاد وساره را ازاو کرفت · وشبانکاه خدای درخواب برملك آمد و کفت بجهة این زن که کرفتی خواهی مرد یعنی مرك ترا دریابد زیرا که او زن شوهر دار است · تاآنکه ساره را بابراهیم پس داد وملك ابراهیم را مخیر کرد که در هر جای از ملك او بخواهد بنشیند · وبساره کفت اینك هزار مثقال نقره به برادر تو دادم · و در ضمن این تفصیل است که چون ملك از ابراهیم پرسید چرا دروغ کفتید که این خواهر تست ابراهیم کفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بکیرند این دروغ را کفتیم ونیز این خواهر مادری من است *

حالا خبر ندارید از کتابی که ﴿ ولیم اسمت ﴾ نام پروتستان در شرح احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته ودرسنهٔ (۱۸۴۸) عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است درهندوستان چاپ کرده اند · وچه من خرفات در آن کتاب درحق انبیا نوشته است که آدم توبه نکرد · وحال ابراهیم تاهفتاد سال معلوم نبود بعلت اینکه درمیان بت پرستان نشو ونما کرد وزیادی عمر او باآنها کذشت · ومعلوم میشود که پدر ومادر او خدای حق را نمی شناختند · و دور نیست که خود او نیز ستایش بت را میکرد · تا وقتیکه خدا

بر او ظاهر شد واورا از ابنای زمان منتخب داشت واو را به بندکی خویش مخصوص داشت *

درفقرهٔ ابراهیم وساره میکوید بساهست که ابراهیم چون در دفعهٔ اولی انکار از زوجهٔ خود کرد در پیش خود کفت که دیکر همچنان کناهی را نخواهم کرد لکن بار دیکر بدام شیطان افتاد بعلت غفلت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن هاجر کناهکار نباشد · زیرا که او خوب مبدا نست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور واناث آفرید وبدین جهت است که مرد پدر ومادر خود را ترك میکند وبزوجهٔ خود التصاق میجوید وهر دو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که کناهی دیکر بکردن ابراهیم بکذارد · زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در توریة است میدانست · که میکوید ﴿ خواهر خود را خواه از پدرت باشد وخواه ازمادرت درخانهٔ تو متولد باشد یا در خارج بزنی قبول نکن ﴾ ونیز میکوید هر کس تزویج کند باخواهر خود که دختر پدرش باشد یاخواهر خویش را که دختر مادرش باشد وعورت آنها را ببیند یعنی نزدیکی باآنها کند · پس عاری است بزرك وهردو یعنی مرد وزن در پیش روی قوم خود شان باید بقتل رسند · بجههٔ اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس کناه آنها برسر آنها وارد شود *

یعنی کردن هردو را باید زد وهمچنین موسی کفت ملعون است کسی که باخواهر پدری ویا مادری خود بخوابد · مؤلف مذکور را نمی دانم چرا ازاین کناه فراموشی آورده در آنجا ذکر نکرد · که بکلی جملهٔ پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کند · وآیین بی دینی را اساس محکمی بکذارد · این کتابها را که سلفهای اینها مغشوش کرده مضامین شرك وکفر و ناپاکیها را

در آنها مندرج داشته ونام آنها را کتب مقدسه کذاشتند کفایت در اجرای مقاصد ومفاسد نکرد . کذشتکان بنیان را ساختند وآنقدر یکه توانستند کردند . وایشان اکنون تکمیل آن بنا را می کنند *

﴿ در میزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را با دختران خود وتولد مواب را از دختر بزرك وتولد موابیان . از او وزاییده شدن بن عمی از دختر کوچك وپدر شدن او بر عمانیان شنیدی . اکنون در نسب بعضی از انبیا نظر کنیم وبدانیم که از کتب مقدسه چکونه تقدیس انساب پیغمبران رامیکنند *

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میکوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم است . وجد داود را عوبید میشمارد ومادر عوبید را عوث موابیه است . پس جدهٔ بزرك داود از آنکونه نسل زنایی که پیغمبری با دختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . ونیز در آن فصل نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد . که این رحبعام را نیز مادر عمانیه بود چنانکه در ﴿ فصل چهاردهم ﴾ سفر ملوك اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دوجهة منتهی باولاد زنا تواند شد . باآنکه موابیان وعمانیان بنص توریة داخل جماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استثنا است یعنی توریة مثنی ودر فصل (٢٣) که هر کس عمانی وموابی باشد داخل جماعت رب نخواهد شد . تاده دهر نیز داخل بجماعت رب نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم در حق ایشان جاری است . وچون واضح است که در نسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل انتساب مادری معتبر است . بعلت اینکه اکر مسیح از طرف مادر اتصال بداود واسحق وابراهیم نداشته باشد اورا مسیح بن داود ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم کفت . واز کتب آسمانی برحقیت او استدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرك عیسویان

در اینمقام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است . ودر ﴿ فصل اول انجیل متی ﴾ تصریح بآن کرد . وصاحب میزان الحق در صفحهٔ (١٧٩) و (١٨٠) شرح وبسط در این مطلب داده ومیکوید . خدا بابراهیم کفت که عهد خودرا با اسحق وذریت او ثابت میکنم . یعنی آن پیغمبر بزرك ورهانندهٔ موعود از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل . پس انتساب مادری عیسی بداود واسحق این همه شرافت را برای او آورد واینکونه انتساب معتبر شد . فعلی هذا موابیان وعمانیان داخل در نسب مسیح شوند وداخل در جماعت رب شوند بطوریکه کفته شد . بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود وسلیمان نیز باعتقاد اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله وحید است *

سبحان الله چکونه شد که آنکونه نسل زنا که توریة الی الابد دخول آنها را در جماعت الهیه انکار کرد داخل بر آن جماعت مقدسه شدند . بلکه پدر جماعت الله شد . بلکه پدر خدای شدند . بلکه خدای خود داخل در آن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید .

﴿ در فصل (٢٦) سفر تکوین ﴾ مانند همان نسبتی را که در حق ابراهیم علیه السلام در فقرهٔ انکار او زوجهٔ خویش را کفت باسحق علیه السلام داد . وولیم اسمت در کتاب خود در شرح اینفقره کوید . ایمان اسحق نیز لغزش وسستی پذیرفت زیرا که زن خود را خواهر خود کفت . پس از آن کوید افسوس دارم که این مقربان در نزد خدای محتاج وعظ ونصیحت بوده اند . ودر آنجاها سخنان شایسته بعالم خود آورده است که مرا از ذکر آنها شرم آید *

﴿ در فصل بیست وهفتم تکوین است ﴾ اسحق در حال پیری ونابینایی عیسو پسر بزرك خودرا خواست وکفت پیر شده ام ونمیدانم کی خواهم مرد . بصحرا برو وشکار بکن طعامی بدلخواه من ترتیب نمای که پیش از مرك بخورم ودر حق تو دعای خیر کنم . مادر یعقوب

اینطلب را شنید واو را فرستاد واز کله دو بزغاله آورد وآنها را طعامی ترتیب داد وازلباسهای عیسو بیعقوب پوشاند . وچون کردن ودستهای یعقوب برخلاف برادرش موی دار وپشمین نبوداز پوست بزغاله ها پوشاند که اسحق را بغلط بیندازد ویعقوب را ازعیسو باز نشناسد . ودعای خیررا که مقصود نبوت ومبارکی وسروری بود درحق او کند . والحاصل اسحق را فریب دادند وآن دعای خیررا از دست او کرفتند وبدان دعا برکت زمین وآسمان . وفراوانی کندم وشراب ومخدومی ومطاعی درمیان طوایف واقوام مر یعقوب را مسلم کردید . وازجمله دعاهای پدرش این بود که تومولای برادرانت باشی . وپسران مادرت برای تو رکوع کنند . لعنت کنند کان بر تو ملعون شوند ومبارك کنند کان تو مبارك باشند . تا آنکه عیسو از شکار باز آمد ودر آنجا شرح وبسط درفریب خوردن اسحق میدهد . وآنکاه بسیار متحیرشد وکفت برادرت بحیلت آن دعارا ازمن کرفت . عیسو التماس کرد که بمن هم دعابکن مکر برای من از آن دعا چیزی نکاه نداشتی . تا آخر حکایت آنها که درانیجا بطور خلاصه آوردیم واکر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *

« درفصل بیست ونهم سفرمذکور است » یعقوب بدختر کوچك لابان پس ازمخیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار میل کرد وبرای مهریهٔ راحیل که دختر کوچك بود هفت سال اجیر شد . بعلت اینکه لابان بوی کفت که بجههٔ برادری بامن لازم نکرفته است که مجانا برمن خدمت کنی . آنکاه یعقوب بجههٔ محبتی که « براحیل » داشت هفت سال را مانند اندك زمانی بخدمت بسر آورد . وزوجهٔ خودرا ازلابان خواست عروسی وضیافت کردند وشبانکاه بجای دختر کوچك که خوبروی وزیبا بود « لیا » دختر بزرك را که نازیبا بودی وسستی وضعف در چشمان او بود بوی داد . ویعقوب بااوخوابید وچون بامداد شد ودید بجایش کرده اند بلابان کفت این چه کار بود که درحق من کردی .

چرا فریبم دادی مکرمن بجههٔ راحیل خدمت نکردم . لابان کفت منافی باقانون مملکت است که دختر بزرك درخانه بماند وکوچك شوهر کند . تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل رانیز کرفت وهردو خواهر را جمع کرد . وحال آنکه جمع بین الاختین بلکه بنص انجیل تعدد ازواج نیز غیرجایز بودی *

پروتستانها عذرهای عجیب ازاین کارها میکویند چنانکه « ولیم اسمت » درآنجا کوید که ازاین فقره استدلال برجواز تعدد ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار بامر خداو برضای یعقوب نشد *

« عذربدتر زکناهش نکرید »

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه واز الهامات مقدسهٔ آنها چیزی میفهمی یا آنکه سربرآفرین وتحسین باید جنبانید *

« سر بجنبان که جای تحسین است »

اکرچه هرکاه بخواهیم اینکونه تفاصیل ناشایسته ومزخرفات از کلام را یکان یکان بیاوریم . باید کتب عهد عتیق وجدید را بعد ازبیرون آوردن کلمات معدودهٔ بسیار کمی از آنهارا بالتمام نقل کرده عمر عزیز راصرف بیانات آنها کنیم . با آنکه باعتقاد خودشان بعد از اصلاحات وتصحیحات بسیار که دراصلها وترجمه های آنها کرده اند باینحال مانده است *

« خوب شد که قصدش کردند » زهی بی شرمی که این کونه کلمات را نام ازالهام و وحی بکذاری . وقرآن بدان جلالت شان وکلامی بدان پاکی وتقدس را مورد طعن وتعرض نالایق بسازی * ازبی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که درمقابل امر خدای استکبار آورد . وباستدلال برخواست « خلقتنی من نار وخلقته من طین » کفت واطاعت نکرد . که سخن او بظاهر بسی برتری بر سخنان بعضی ازطوایف خدانی نشناس تواند داشت *

والحاصل باوصف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چنداز کتب مقدسهٔ ایشان بیاوریم تا بدانی که تمثیل قرآنی از بهشت باانهار چهارکانهٔ

معلوم نه شایسته بخدایی خدا وند است ٠ یا بیهوده سخنان بدان درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است ٠ پس بگوش انسانی از خلاصه‌های آیات توریة وانجیل که ازروی ترجمه‌های خود حضرات پروتستانها و برادران ایشان است مجملی از مفصل وکمی از بسیار را بشنوید *

« در فصل سی ویکم سفر تکوین است »

« راحیل » درهنگامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم کوسفندان خویش رفت بتهای پدر خود را دزدید « ویعقوب » باهرچه اورا بودی برداشته بی خبراز « لابان » فرار کرد وروزسیم لابان فرار کردن اورا دانست وبرادران خودرا برداشته هفت‌روزه‌راه درعقب اوشتافت ٠ وبوی رسید وکفت چه کار بود که توکردی بمن خبرنداده آمدی من که ترابا سرود وسرور ودف وطنبور روانه میکردمی دراین کاراحمق کردی ٠ ونکذاشتی من دختران وپسران خودرا ببوسم میتوانم درحق شما بدی کنم لکن خدای پدران شماشب دوشین بمن کفت مبادا سخن خوب ویابد به یعقوب بکویی ٠ چراخدایان مرا دردیدی ویعقوب نمیدانست که زنش آنهارا دزدیده است پس لابان هرچه درچادرها کشت خداهارا پیدانکرد ٠ بعلت اینکه راحیل آنهارا درزیرخود پنهان کرده بود *

وازمفهوم فقرات « فصل سی وپنجم » ازسفرمذکور معلوم است که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام رابرای ستایش وعبادت خویش دزدیده بود یعنی علاوه بربت پرستی دروغکوی بودی ٠ وهم یعقوب پیغمبر خدای ازخانهٔ خودنیز خبرنداشت ٠ باآنکه میدانست برای مصلحت یاخواطر زوجهٔ خویش دروغ کفت *

« درفصل سی ودویم ازسفرخروج توریة است » هرون امر کردبحاضرکردن زینت قوم وآنها جملهٔ زینتهارا آوردند وکوساله برای آنهاساخت ٠ بتفصیلی که این حکایت درحق سامری است نسبت آن را بهرون داده‌اند ٠ باآنکه جلالت شان هرون وصاحب نبوت وولایت

بودن اودرجاهای بسیار ازکتب سماویهٔ خودشان مصرحست *

« درزبور (۱۰۵) است » فرستاد بندهٔ خود موسی وبرکزیدهٔ خود هرون را « ودرزبور بعد ازآن است » وهرون قدیس رب ٠ ومخاطبات الهیه در آیات سفراعداد باهرون درنزد آکاهان ازآنها واضح است *

« درفصل ثانی ازسفرخروج است » غضب موسی برخدای شدید شد « تاآنکه کوید » از پیغمبری استعفا کرد بعد ازان خدا بروی بشدت غضبناك کردید *

« شمسون » نام که یکی ازپیغمبران بنی اسرائیل بودی ودرجاهای چند ازتوریة ازنبوت اوخبر داده‌اند که ازجملهٔ آنها

« آیت (٤) و (٥) ازفصل (۱۳) سفر القضاة است »

« اکنون حذرکن ازشراب ومسکر نخور وچیز ناپاك نخور زیرا که اینك بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد زیراکه اواز رحم مادر رسول نذیر خواهد شد واسرائیل را ازدست فلسطیان نجات خواهد داد » همچنان پیغمبری بروایت توریة که درفصل شانزدهم همان سفر مذکوراست بغزه رفت ٠ ودرآنجا بایك زن زناکار جمع شد ٠ ونیز درصحرای سوراق زنی بود دلیلا نام شمسون بوی عاشق شد ٠ ونزد اومیرفت کافران از اهل فلسطین بدلیلا کفتند ازاوبپرس که چکونه فلسطیان بروی دست یابند واورا می بندند بطوریکه نتواند بکشاید ٠ واورا وعدهٔ پول بی اندازه دادند ٠ شمسون چند باربدروغی یك چیزی کفت وآنها اورا بدانکونه بستند واوبقوت خدایی که داشت همه ریسمانها وبندها را پاره میکرد ٠ تاآنکه رفیقهٔ او دلیلا اصرار کرد واورا بتنك آورد که تودعوای محبت بامن داری ودل تو بامن نیست وسه بار دروغ بمن کفتی وآن زن چند روز اورا آرام نداد ٠ تاآنکه اورا ازآن سر آکاهی بخشید که اکرسر مرا تراشیدند قوت من میرود

ومانند سایر مردمان خواهم بود . آنگاه نزد بزرگان مردم فلسطین خبر فرستاد وآنهارا آگاه ساخت . پس سر شمسون را بربالای زانوی خویش گذاشته اورا خواباند ودلاکی خواست وهفت زلف ازسراورا تراشید . بزرگان فلسطین که نقرهها برای آن فاجره آورده بودند . بیرون آمده واورا بستند درحالتیکه او نمی دانست خدا از وی دوری جست . وچشمان اورا درآورده ودرزندان کردند وبا زنجیرها اورا مغلول داشتند . وچندی گذشت بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحهٔ بزرك قرار دادند وقربانیها کردند وبشکرانه برخواستند . ودر هنگامهٔ شادی ﴿ شمسون پیغمبر ﴾ را حاضر کردند که برای آنها بازی ورقص کند واورا اززندان آوردند که برای آنها بازی ورقص آورد . تاآنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست وبرآن تکیه کرد . وآن خانه پر از زن ومرد بودی ودربالای بام بقدرسه هزار کس مرد وزن بودند که بتماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند . وموی سراوهم قدری بلند شده بود ازخدا درخواست کرد که ای خدا این یك بارنیز برمن توانایی ده که انتقام دوچشم خویش را ازفلسطیان بخواهم . پس دوستون میانی آن خانه را حرکت داده وگفت ﴿ یاعلی غرقش کن منهم بجهنم ﴾ که ستونهارا برانداخت وجمله کسانی که درآن خانه وبالای بام بودند وخود اوهلاك شدند . وشمارهٔ هلاك شدگان درآن روز زیاده برکسانی بود که اودر مدت عمرخود کشته بود . واورا برادران وخویشاوندان وی برداشتند ودرقبرستان منوح پدروی مدفون ساختند واومدت بیست سال در اسرائیل پیغمبری کرد *

گابیان درحق داود که جدمسیح علیه السلام است قانع نشدند بذکر سخنانی که درسفر تکوین آوردند . وتأکید کردند سخنان نالایق خود شان را بدانچه درفصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفرملوك ثانی نیز نامند که خدای بزبان ناثان پیغمبر اورا تکدیر وتقبیح نمود . که چرا امر

خدایی را تحقیر وعیناك کردی . درنظرگاه من کار زشت را ارتکاب ورزیدی . اوریای حیتانی را کشتی وزن اورا گرفتی وزن خویش نمودی او را بشمشیر عمانیان کشتی ﴿ تاآنکه گفت ﴾ بلایی بسر تو بیاوردم ودرپیش چشم تو زنهای ترا گرفته بکس نزدیك تودهم که درروشنایی آفتاب بازنهای تو بخواید . تو پنهانی کردی امامن این کار را درحضور همهٔ اسرائیلیان درروز روشن خواهم کرد . داود بناثان گفت بخدای گناه کردم ناثان گفت خدا نیز ازگناه توگذشت وهلاك نشوی . لکن چون دراین کار سبب سب وشماتت شدی که دشمنان خدا را دست آویز شماتت گشتی پسرت که متولد شده است خواهد مرد *

گویا ثمرهٔ این لغزشهای داود وخطاب وعتاب الهی است که درسلیمان نیز ظاهر گردید کهاو زنان ازدختران بت پرستان وزنازادگان ازموابیان وعمانیان واد ومیان وصیدانیان وحیثانیان . وآنانی که خدای بنی اسرائیل را ازآمیزش با آنها نهی کرده بود . برخلاف امر ورضای الهی تزویج کرد . واو را هفتصدزن آزاد وسیصد کنیز ازآن طایفه های مردوده بودی ودل او را فریفتند . وسلیمان را تعلق خاطر برآنها حاصل آمد واورا درحق خدایان بیگانهٔ خودشان گمراه کردند . ودل اوناپاك شد وتابع خدایان صیدانیان وعمانیان گردید . وبتخانها برای صنم موابی وعمانی در کوه بیت المقدس ساخت . وهمچنین برای زنان دیگرخویش مانند آن کار راکرد . وخدای بروی غضبناك شد که چون توعهد مرا باطل کردی واوامر ووصایای مرا حفظ ننمودی عصای ملك وسلطنت ترا درهم شکنم وآنرا بیکی ازبندگان تودهم *

تفصیل داود ناتمام ماند به بینیم العیاذ بالله زد وخورد خدای باوی بکجا رسید وچگونه انتقام زن اوریارا ازاو کشیدند *

﴿ درسفر صموئیل ثانی است ﴾ جنون پسر بزرك داود باتامان خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد . واو بیرون آمده وفریاد

برآورد وداود شنید وبراو سخت ناکوار آمد ولکن بهیچ کدام
متعرض نشد زیرا که آنانرا دوست میداشت *
﴿ در سفر مذکور درفصل شانزدهم درآیت (۲۲) است ﴾
برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت باپدر داشت چادری
درسطح بام برپا کردند وابی شالم داخل شد برزنان پدرش در پیش روی
بنی اسرائیل واین کیفیت در روز روشن بود که خدا اینکونه کفت
وپس ازآن باپدرش جنك کرد واز بنی اسرائیل بیست هزار کس راکشت
واین جنك در فصل هجدهم سفر مذکور است *
نمیدانم برای نمونهٔ بیانات از کتب مقدسهٔ ایشان همینقدرها
برای توکافی است • وباآنکه این نامهٔ پاك را بزیاد تر ازاین
آلایش بیالاییم • اکر شعور باشد تنها یکی ازاین حکایات
بس است واکر مزید بصیرت را طالبی اینك کتابهای مقدسهٔ آنها
که بهر زبانی ترجمه کرده اند وبخیالات خود شان نشر اسباب
هدایت را نموده اند *
پس هر کاه مرد خدا اشناس موحد ازروی بصیرت وادراك درکتب
عهد عتیق وجدید تأمل کنند • وبیانات وعقائد اهل کتاب
وپروتستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای وتعیین آیین
الهی هیچ محتاج بزحمت ازخارج نخواهد بود *
دراثنای بیانات ازاین کتاب مستطاب بعضی آیات ومطالب انجیل را
کههرکز شایسته بخداوندی خدای وتوحیدباری تعالی ومناسب حال انبیا
وحواریان نتواند بود شنیدی • واکر خود همان انجیل را بخوانی
البته آکاهی کامل ازآیین ادراك آنها حاصل توانی کرد • خصوصا
درحق بی ادراکی ونقصان حواریان وتلامید عیسی سخنانی آورده اند
که در قواعد وعقاید اهل توحید هرکز روانتواند بود ﴿ پولوس ﴾
نام که نامه های اورا جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند وبقدر
ثلث انجیل تقریباً رسالههای او است واوخود صاحب رأی بود •
که بی اذن خدای نیز کاهی در شریعت مداخله داشتی • چنانکه

در ﴿ باب هفتم ﴾ رسالهٔ اولی که بقونسطوسیان نوشت وتصریح
کرد که امری ازخدا ندارم وحکم نهی ازطلا قرا بکمان بیان
نمود وکفت که ظن من این است • وهمین ﴿ پولوس ﴾ است
که درخصوص ختنه سخن رامشتبه کفت وامت را بغلط انداخت •
تاآنکه عهد خدای راباطل شد وبدعت ابدی درجای میثاق ابدی الهی
که باابراهیم واولاد وذریت او داشت استوار کردید • واین
پولوس است مقدس عیسویان وبندهٔ مسیح موهومی ایشان •
کهدرحق وصی نخستین واعلم وافضل درمیان جملهٔ عیسویان تعرضات
آورد • ودرنامهٔ خود که جزو انجیل است در ﴿ باب دویم ﴾
بغلاطیان مینویسد که بجهة استحقاق پطرس یعنی ﴿ شمعون الصفا ﴾
برتکدیروتوبیخ رو بروی بروی چیره شدم ومقاومت با او کردم • کهپیش
ازآمدن بعضی کسان ازجانب یعقوب بازندیقان معاشرت داشت
وچون آنها آمدند ازختنه شدکان ترسیده از زندیقان دوری جست •
ودیکر یهودان نیز با او مدارا میکردند • همچنانکه ﴿ برناباس ﴾ نیز
ازمدارای آنهـا کول خورد • ولی چون باقتضای حقیقت انجیل
رفتار ناراست وغیر مستقیمانهٔ آنهارا دیدم در حضور همه به پطرس
شمعون کفتم که اکرتو باوصف یهودیت مانند زندیقان رفتار کرده
وبآداب یهودان راه نمیروی دیکر چرا زندیقان را مجبور برفتار
یهودان میکنی • مابالطبع یهودیان هستیم از کناهکاران زندیقان
نیستیم *
﴿ متی درحق پطرس درفصل شانزدهم انجیل خود کوید ﴾ مسیح
بوی کفت دورشو ازمن ای شیطان تو اسباب لغزش ومعثرت
من هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را
میفهمی *
این حواریان که اقدم وافضل واعلم واعدل ایشان پطرس بود •
باعتقاد عیسویان وبقول پروتستانی چنانکه درمیزان الحق خودشان
نیز نوشتند ودلیلها آوردند پیغمبران بودند • بل افضل از موسی ودیکر

پیغمبران بنی اسرائیل بودند . و روح القدس وخدا و پسر خدا با ایشان یکی شده بود . چنانکه مکررا عیسی کفت همچنانکه خدا با من یکی شد شما نیز با من یکی شدید و بقاعدهٔ حکمت نیز چنان است که حال عین محل است *

راستی دیکر کسالت آمد وافسردکی غالب شد . از خدای تعالی درخواست میکنیم که مارا . بنکارش و روایت این سخنان نالایق بمقربان درکاه احدیت وتقدس او نکیرد *

﴿ ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذهدیتنا وهب لنا ﴾

﴿ من لدنك رحمةً انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب وبیاناتی که در این نامه پاك آوردیم باندك تأملی واضح شود و بطلان آن سخنان باطل آشکار کردد . نخواستم که بعضی از سخنان او را که در نهایات کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاوردم . وهیچ سخنی در کتابها وزبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این مختصر نامه بتصریح یابتلویح یا باشارت یافت نشود . که این نامه را از آثار الهامات حقیقیهٔ الهیه که بتوسط الهامات ناطقه برما رسیده است نوشتیم والحمد لله المستعان *

﴿ معیار نهم ﴾

از سخنان متفرقه و پریشان کویی میزان الحق که از روی بی انصافی وعناد در نهایت آن کتاب کفت . واز احادیث طریقین وفرقه‌های اسلام ومسائل مختلف فیها بیان کرد . وسخنانی را که شایستهٔ براهل علم ودانش ولایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند باادب نیست آورد بهتر این است که باغماض بکذریم ومقابله بمثل نکنیم . بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست . واینك شمشیرما که کردنهای آن سخنان مزوررا از پیکر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کند . اینك عصای موسی که ریسمانهای ساحران را فرو برد وآنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ابن عبدالله ﴾ وبخدای جملهٔ پیغمبران نیك ذات ونیك کردار که از همهٔ نقایص پاك بودند . ای ساحران که سخنان مزوررا در نظر جاهلان جلوه دادید در آغاز نامه . برای پذیرفتن خاصه وعامه . برادرانه نصیحتی کردم که بر حال ساحران فرعونی اقتدا جویید . واز تعصب وعناد تبرا کنید وبر خدای سجده آورید *

ای مؤلف تو هنوز در کرداب اختلافات مذاهب عیسویه در شرف هلاکتی ترا با اختلاف اسلامیان چه کار . ترا با اخبار واحادیث ایشان چه رجوع * بجان تو که کوسفندان اسلام وتوحید داخل در کلهٔ شرك وتثلیث وبت پرستی والحاد نشوند . مکر از کوسفندانی که بغلط در میان کلهٔ اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند ودر انجیل بیان لفظ آن را شنیدهٔ افتاده باشند *

﴿ تا کریزد هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف تو هنوز در استخلاص جان خویش از ورطهٔ تحریفات انجیل وتوریهٔ خودت بی خس وخاشاك تأویلات وکتابهای کهنه میکردی . ترا با قرآن واختلاف قرائتهای آن . یا بسخن ضعیف که طایفه از اسلام در کم کردن آن کفتند چه کار . بجان تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اکر تحریف او ممکن بودی آوردن مانند آن آسانتر بودی وچون نیست پس نیست *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

تو هنوز معنی اب وابن را نفهمیدهٔ معایب این نسبت را در حق مسیح ودر حق خدای مسیح ندانستی . ترا با امی بودن پیغمبر پیغمبران وواسطهٔ ایجاد لوح وقلم چه کار . اکر عقل وادراکت همراه باشد این سخن را نتوانی کفت . از روی بی اطلاعی است که چون شنیدی آنجناب امی بودی چنان فهمیدی که از نقوش وخطوط والسنه ولغات بایستی آکاه نباشد *

﴿ حفظت شيئا وغابت عنك اشياء ﴾

كان اول وموجود نخستين كه فرمود ﴿ كنت نبيا وآدم بين الماء والطين ﴾
درهنكام تولد جسمانى داراى تمامى علوم وخطوط · ومالك ممالك
ملك وملكوت · وعالم بر تمامى اشياء وكل ذرات بود · چكونه ميشود
كه معطى چيزى آنرا فاقد باشد · وچكونه تواند بود كه معلولات از علت
پنهان شوند · چكونه ميشود كه روشنايى واشعهٔ سراج از شعله غائب
كردند · از نامهاى آن سوار عقل نخستين كه يوحنا در مكاشفاتش
احساس وجود پاك او را كرد · ودر پيراهن خون آلود او كه نام آن را
كلام الله كويند نوشته شده است اين اسماء مباركه است *

﴿ انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا وداعيا الى الله باذنه وسراجا منيرا ﴾

جهان ايجاد از بعض جود اواست · شاهد وجود وآفرينش موجودات
وجود مقدس اواست · علم لوح وقلم جزوى از علوم آن مدينهٔ علم
وحكمت خدا است *

﴿ فان من جودك الدنيا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

اينكه شنيدى آنجناب امى بود آنرا معنى چنان است كه نخوانده
ميدانست · ونونوشته مى خواند · وخداى با آن حبيب خويش
عطا فرمود چيزهايى را كه مسيح درهنكام بشارت از مقدم او كفت ·
سلطان اين جهان مى آيد ومرا نيست چيزى از آنچه او دارد ·
وبا اينكه من كلمة الله ام وروح الله ام · ورسول از اولو العزم وحامل عرش
الله اعظم وركن اقوى در اين جهانم · درهنكام موازنهٔ كمالات
من با آنجناب مالك برچيزى نيستم *

آينه كه حكايت از زيد متجلى كند واو را بجمال وكمال نمايد · واضح است
كه صورت در آينه را چشم وابرو ودست وپاى وجملهٔ اعضا
مانند زيد تواند بود · لكن اكر آن صورت موحد باشد چون از او پرسند
كه آيا تو چشم را مالك هستى كويد نى · واكر پرسند كه دست دارى
كويد حاشا · كويند چيزى از زيد متجلى در تو هست كويد لا *

﴿ باوجودش ز من آواز نيايد كه منم ﴾

هر كاه آن صورت مشرك شود وبكويد آرى من نيز كسى هستم وآنچه
او دارد مرا نيز مسلم است ﴿ كين منم طاووس عليين شده ﴾ آنكاه از او پرسند *
﴿ بانك طاووسان كنى كويد كه لا * پس نهٔ طاووس خواجه بو العلا ﴾
بزبان ديكر كويم · كه مالك نبودن زيد آينهٔ را در مقام نسبت بذات
متجلى بچيزى از ذاتيات زيد خارج متجلى درست بفهمى *
قائم بودن هر چيزى با چيز ديكر بيرون از چهار كونه قيام نيست ·
قيام صدورى است · وقيام ظهورى · وقيام تحققى كه ركنى نيز
كويند · وقيام عروضى · وسخن در اين قيامات بسيار است
ولى باجمال در اينجا بذكر آن پردازيم *

﴿ قيام صدورى ﴾ درميان اثر ومؤثر است يعنى قائم بودن اثر را
با مؤثر صدورى كويند مانند قيام كلام با متكلم وشعاع با منير وصورت
در آينه با شخص مقابل · ولى چنانكه پيشتر كفته شد اثر را بذات مؤثر
نه در صدور ونه در قيام ونه در بقا وثبات بوجهى راهى نيست ·
پس مؤثر كه كوييم اسم فاعل مؤثر است كه مؤثر قريب است · اكر
در اين حال صورت در آينه دعوى تماميت واستقلال را كند مؤثر قطع
توجه ومواجهه از وى كند واو فورا معدوم كردد *

﴿ ومن يقل منهم انى اله من دونه فذلك ﴾
﴿ نجزيه جهنم كذلك نجزى الظالمين ﴾

﴿ وقيام ظهورى ﴾ مانند قائم بودن تجلى واشراق زيد است
با صورت در آينه *

﴿ ظهور تو بمن است ووجود من از تو ﴾
﴿ ولست تظهر لولاى لم اكن لولاك ﴾

﴿ قيام تحققى ﴾ مانند قائم بودن مركب است با اجزا چنانكه
سكنجبين پيدا نشود ومحقق نكردد مكر بسركه وانكبين *

﴿ قيام عروضى ﴾ قائم بودن اعراض است با جواهر ومانند
قائم بودن الوان است با محل آنها · درست بفهم چه ميكوييم واين
سخنهاى حكمتى را بازيچهٔ اطفال مدان · اين سخنان بكوش

هر کسی نرسد . قدر آنها را بدان وکارهای خدایرا بچشم حقیقت بین دریاب *

کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیکر کفت که بعضی از آیات توریة وانجیل بامضامین آیات قرآنی منافی ومغایر است . اکرچه جواب این کونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة وانجیل وبحث تحریف ودیکر دلائل عدم صحت آنها بطور کلیت کفته شد . که بنا بر آن بیانات توریة وانجیل را یکبار دیکر باید تصحیح واصلاح حسابی کرد . وچون سخن حقیت درمیان قرآن وآن کتابها باقی ماند وحال عدم صحت آنها معلوم کردید پس قرآن کلام خدا ووحی خدا است . مع ذلك کله آن آیات را که از قرآن بلکه از انجیل آورده نفهمیده معنی کرد و بغلط افتاد . وآن غلط را منسوب باختلاف درمیان قرآن وانجیل حاضر داشت *

از آنجمله درمکان تولد عیسی است که میکوید در انجیل نوشته اند در بیت اللحم ودر اصطبل یعنی آخور تولد یافت . وقرآن کفت درزیر درخت خرما بعالم وجود آمد *

به بینیم قرآن وانجیل در اینباب چه کفته اند واین مرد چه فهمیده است قرآن فرمود *

فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت

یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا

درد هنکام ولادت مریم را ناچار کرد بر تکیه کردن بر درخت خرمائی وکفت کاش میمردم پیش از این و بکلی از فراموش شد کان میشدم . یعنی چون حال تولید نزدیك شد در زیر آن درخت این سخن را کفت . بعلت اینکه بجهة نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شماتت وسرزنشهای قوم را وآرزوی مرك را کرد . از بجای این آیت کریمه استدلال بر وقوع تولد عیسی در آنجا کردی . اکرچه درواقع مکان ولادت باسعادت روح اللهی در زیر درخت نیز باشد لکن آیت مذکوره صریحا دلالت بر این مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب در آخور ندارد . وعبارت مذکوره در فصل دویم لوقا چنان است *

درهنکامیکه آنها در بیت اللحم بودند مدت حمل او تمام شده بود و پسر پیشتر زائیده شدهٔ خود را بدنیا آورد واورا بقونداقه بسته در اصطبل خواباند که در خانه برای آنها جای نبود . پس توانیم کفت که در این مطلب نیز کتاب نویس انجیل را اغلاط معنی کرد وقرآن را نفهمید . ودر میان دو غلط اختلاف موهومی درمیان قرآن وانجیل ثابت نمود که اکر آن اختلاف واضحا ثابت کردد نتیجهٔ عمدهٔ نیز از آن حاصل نخواهد شد . وهمهٔ اینکونه سخنان وی برای تغلیط افهام ضعفای ناس ومغشوش کردن اذهان مردم عوام از اسلام وغیر اسلام است *

زیاده بر آنچه را که در این اوراق مجتمعا ومتفرقا در بیان احقاق حق وازهاق باطل آورده شد . در تطویل ذیل سخن اقبال ندارم . وفی الواقع برای مرد بصیر سعادتمند در آنچه نوشتیم کفایت است *

من همه راست نوشتم تو اکر راست نخوانی

جرم لجلاج نباشد که تو شطرنج ندانی

معیار دهم

معیار آخرین ازجملهٔ پنجاه معیار میزان الموازین است . ومارا در امروز که روز پنجاهم ایام خمسین از فصل چهارم سال است عید الخمسین روحانی تواند بود . اینك آخر سال عربی وشمسی است امیدوارم که طالبان آکاه پس از مطالعهٔ معانی لطیفه ومطالب شریفه . که بقدر مقدرت و در خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم تجدید سال خویش کنند . وعیسوی خداجوی این عید الخمسین معنوی وروحانی را بجای عید الخمسین جسمانی دانسته . وبدین پنجاههٔ حقیق تمسك جسته . از پنجاههٔ بدعتی فراغت کیرد *

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که روزوماه وسال مارا بغفلت وبدبختی نسازد *

یا محول الحول والاحوال * حول حالنا الی احسن الحال

برادر روحانی من از کلمات صحیحهٔ توریة وانجیل . وازبیانات عقلیه . ودلائل فطرتی . وبراهین حکمتی . حال نخستین انسانی رادانستی وفهمیدی که انسان در بدایت حال که برای مقصود بزرک الهی آفریده شده بود بچه مرتبهٔ پاکی ودرچه درجهٔ طهارت وکمال وقدرت بود . وچکونه مظهریت اسماء وصفات ربوبیت راداشت وقادر برحکومت در عوالم سفلیهٔ ایجاد بود . وچون صانع حکیم کامل توانا برای اکمال صنع خویش . واتمام قدرت کامله خود وبرای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش نماید . وهمچنانکه خودرا بوی شناساید شناسایی آفریدکان رانیز در وی پدید کند . وآنچه راکه دروی بالقوه بود بالفعل نمایداورا ازمقام جبروت وملکوت درمقامات ومراتب سافله تنزل داد . وآن مخلوق مکرم که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کاملهٔ خدایی تمام وکامل آفریده شده بود درعوالم بسیار سیر کردتابعالم اجسام ومقام نقش وارتسام رسید * پس ای برادر چون ازآن عالم بالاروی باین جهان خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی . ودرهر کدام ازآن منازل عالیه باقتضای اسباب ومسببات بلطف حکمت سبحانیه توقف وسکنانمودی . وآیات وعلامات وحکمتها ومصالحی که درآن عوالم بودهمه رایاد کرفتی . تاآنکه منتهی بعناصر کشتی طبایع چارکانه درتوکار کرد واجزای تو بعضی در بعض دیکر مضمحل ودرهم شدواین مقام آخرین مرتبهٔ نزول تودر سفر خویش کردید * ازاین مقام ترا ندای باز کشت رسید . صعود کردی . ودرنبات اسجنان یافتی ودر حبوبات ومیوه ها شدی پس در غذاها آمدی وازهاضمه کذشته از ثقل کیلوس وتعفین کیموس صاف وخالص کردیدی . وآنکاه ازصلب پدر ببطن مادر بیرون آمدی ونطفهٔ تو بتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت . ورباح چهار کانه بدستیاری چهار ملك یعنی دبور وجنوب وصبا وشمال بتصرف جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل برتووزیدن کرفت قوای اربعه از جاذبه وهاضمه ودافعه وماسکه که مطابق با هوا وآتش وآب وخاك ازجهة طبیعت است برای توحاصل ومقدرشد تاآنکه بمقام نخستین از آخرعوالم سه کانه رسیدی . وناسوتی شدی پس ازآنکه ملکوتی وجبروتی بودی . ودراین مقام که باین دنیای پست رسیدی نسیان ازعوالم علویه آوردی . وفراموش کردی عهود ومواثیق آلهیه را *

عهدها کردمایم باشه خویش * هیچ ازآن عهدها وفانکنیم
بزرکان دین چنان میفرمایند

آنچه راکه در عالم ملکوت وجبروت میدانستی یاآنکه یاد کرفته بودی وجملهٔ احوال واوضاع آن عوالم راوهمهٔ علوم ومعارف واسرار وحقایق وانوار را فراموش نمودی . واین فراموشی یابجهة مخالطت اعراض وغرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد . وآنها همه از عالم اجسام وکدورات برتوپیوست . یاآنکه ازصدمات در رحم مادر ویاازراه عدم التفات تو برمراتب عالیهٔ خود ویاخود بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تومرآنهارا بود . تاآنکه امر معیشت تودر حال شیرخوارکی وهنکام فطام وایام صباوت تواتمام پذیرد وبحد تمیز ومراهقت برسی * پس درآن حال بساهست که ازعالم دویم یعنی عالم ملکوت بوبی بری وبدآنجا اتصال جویی . ودرآن مقام خدای تعالی انبیاورسل وجانشینان ایشان رامحض ازروی رأفت ورحمت خویش بسوی تو فرستد . کهترابسوی عهد نخستین که در عالم اول باوی بستی دعوت کنند . کهنظررا ازبیکانه بازکیر . والتفات باین خانهٔ رنکین مکن . وبازکردبسوی خداهمچنانکه ازآنجا آمدی *

فاسر باهلك بقطع من الليل ولايلتفت
منكم احد وامضوا حيث تؤمرون

هرکاه درابنحال امر خدای را اجابت آوردی • و پیرو داعی حق شدی واطاعت امرا ورا کردی سعادتمند کشتی *

﴿ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم ﴾

﴿ داعی حق ونبی مطلق ﴾ درهر زمانی ازهر زبانی که خواهد میفرماید • اکر خدای را دوست دارید تبعیت ازمن جویید و تابع ومتأسی برمن شوید • تا آنکه خدای شمارادوست ومحبوب دارد • وکناهان شمارا که ازعوالم اعراض وجسمانیات همراه دارید بواسطهٔ من بیامرزد • وبرحسناتش تبدیل سازد *

﴿ لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلت این تأسی کناهان من که شماها واعراض شماهااست بحسنات مبدل شوند • واولادصالح من باشید • که وجودات امت اعمال آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدااست چنانکه دراین مقامات بعضی از بیان رادر این نامه شنیدی • وچون دانستی که درمقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت ظاهریه داده‌شد • وهرنوری را ظلی است مقابل وهرحقی را باطلی است برآن مماثل • وهر آنچیزی که در خزائن علویه هست در خزائن سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است • ودر مقابل ملائکهٔ مؤکلین برهدایات وعلوم حقه • شیاطین مؤکلین برخزینه های شرور وتلبیسات هست • ومانند انبیا واولیا وعلماء حقه • رؤسای شرور واباالسه یعنی شیاطین انسی ودعوت کنندکان دروغین چنانکه احوال بعضی ازآنهارا باجمال شنیدی درهر زمانی باتسلط تمام جهانرا فرا کرفته‌اند • زیرا که اکنون دراین عالم ناسوت تایوم موعود وهنکام ظهور ملکوت کلیهٔ خدای بطوراکمل در جملهٔ جهان • سلطنت واستیلای ظاهری برؤسای باطل نیز داده شد • لهذا در امر دین خویش بابصیرت وهوشیاری باش • واهل تلبیس رابشناس وتدبروتعمق در کاردین وامر بازکشت بسوی رب العالمین بکن • وبرخدای اعتمادبسیار این تن خاکی را زبونی ده • دل خویش را که جایکاه خدااست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾
﴿ کعبهٔ حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته رافراموش نکن * که درامردین بی راهنمای وراهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید • واین راه باریک را دراین شب ظلمانی تاریک بی روشنایی جمال هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد • واین همه زنک آلایش وکدورات عالم ناسوت را بی واسطهٔ شفاعت شفیعی ازآیینهٔ دل خویش نتوانی زدود • وتابطواف خانهٔ مربع الارکان دین مبین اسلام که درقرای مبارکهٔ الهیه است • بتوسط قرای ظاهره که سیرتودرآنها مقرر است فائز نکردی • خدارا زیارت نتوانی کرد • وبخطاب ﴿ سیروا فیها لیالی وایاما آمنین ﴾ عامل نتوانی شد • وتادست ارادت بدامان پاکان نرسانی ازمابیش جهانت تباه کنند • واباالسه وشیاطین ترا کمراه سازند *

﴿ وزنوا بالقسطاس المستقیم ولاتبخسوا الناس ﴾
﴿ اشیائهم ولاتعثوا فی الارض مفسدین ﴾

در اینجا سخن راپایان آوردیم که سخن خدای بهترین سخنها است * والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه وعلی المؤمنین المسلمین المسلمین الیهم والجارین علی منوالهم * ونتبرء الیهم من اعداء الدین • ومنکری آیات الله فی کل حین • والله حسبنا ونعم الوکیل • ونسئل الله حسن الخاتمة • وشفاعة محمد شفیع المذنبین • والحشر تحت لواء آل الله الطاهرین آمین *

واتفق الفراغ لمنشیها الحقیر ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾
التبریزی بمحروسة قسطنطینیه • فی الیوم الثامن
والعشرین من شهرذی الحجة الحرام من شهور
سنة (١٢٨٧) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ والسلام ﴾

قدطبع فی دارالطباعة العامرة فی (١٢) جمادی الاولی من سنة (١٢٨٨)